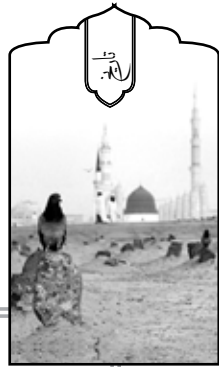
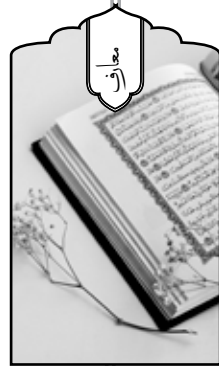




- ۱۰ وقایع ماه شوال
 ۲۵ نگاهی به زندگی امام جعفر صادق (ع)



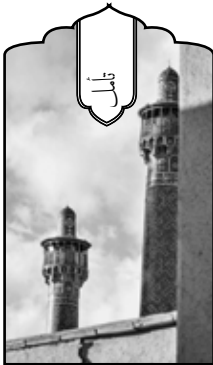
- ۳۴ مفهوم جاهلیت در قرآن و متون تاریخی
 ۴۷ تأثیر رهبران جامعه در تربیت عقلانی
 سفارش‌های امام صادق (ع)
 ۶۲ به عبدالله جنذب
 ۶۸ منشور امام صادق (ع) به مبلغان
 ۷۴ تاریخ و تاریخ نویسی در اسلام





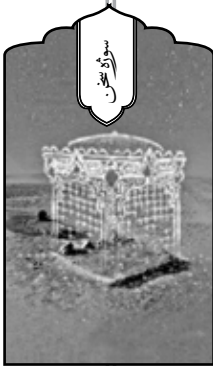
مبلغان نامدار

شهادت دستغیب؛ اسوه تبلیغ و مجاهدت ۸۲



۹۲

پرسش و پاسخ



۱۱۰

حدیثی از پیامبر اعظم (ص)
درباره فرصت زندگی

۱۱۲

درس اخلاق

۱۲۴

مذهب جعفری

خواننده محترم؛ لطفاً به محض دریافت کتاب ماه زاد
نام و نام خانوادگی، شهرستان و استان محل حضور خود و نام واحدی از هلال احمر را که در آن اقامه نماز می‌نمایید
به شماره ۰۲۱۸۵۶۳۲۴۰۰ ارسال فرمایید.

لطفاً برای بیان نقطه نظرات خود درباره زاد با شماره ۰۲۱۸۵۶۳۲۴۰۰ تماس بگیرید.
زاد از مطالب تبلیغی در حوزه دین و فرهنگ استقبال می‌کند.

رئیس مکتب جعفری پرچمدار سنت رسول خدا

در دوران امامت حضرت صادق (ع) معارف اسلامی بیش از هر وقت دیگر در میان شیعیان منتشر شد و این به سبب تلاش و جان نثاری‌های بی‌وقفه رئیس مکتب جعفری بود.

امام جعفر صادق (ع)، امام ششم شیعیان، در هفدهم ربیع‌الاول سال ۸۳ هجری قمری در مدینه متولد شد؛ کنیه ایشان ابو عبدالله و لقبشان صادق می‌باشد. پدرارجمندشان امام باقر (ع) و مادرگرامی‌شان ام فروة است. در دوران قبل از امامت، حضرت شاهد فعالیت‌های پدر خویش در نشر معارف دینی و تربیت شاگردان وفادار و با بصیرت بود. امام باقر (ع) در مناسبت‌های مختلف به امامت و ولایت فرزندش جعفر صادق اشاره داشت و شیعیان را پس از خودش به پیروی از او فرا می‌خواند.

امام صادق (ع) در سال ۱۱۴ هجری قمری پس از شهادت پدرش در سن ۳۱ سالگی به امامت رسید. دوران امامتش مصادف بود با اواخر حکومت امویان که در سال ۱۳۲ به عمرآن پایان داده شد و پس از آن حکومت عباسیان فرا رسید.

امضاع جامعۀ در آغاز امامت حضرت

در آغاز امامت حضرت، افرادی از شیعیان و حتی بستگان امام صادق (ع)، حاضر به قبول امامت ایشان نبودند، لذا ایشان از راه‌های گوناگونی کوشیدند تا راه صحیح انسانیت و بندگی خداوند را به آن‌ها بیاموزند که در این زمینه به اذن خداوند متعال، معجزاتی نیز انجام دادند. دوران امام جعفر صادق (ع) در میان دیگر دوران‌های ائمه اطهار، دورانی منحصر به فرد بود و شرایط اجتماعی و فرهنگی عصر آن حضرت در زمان هیچ یک از امامان وجود نداشته است و این به دلیل ضعف بنی‌امیه و قدرت گرفتن بنی‌عباس بود.

این دو سلسله مدت‌ها در حال مبارزه با یکدیگر بودند که این مبارزه در سال ۱۲۹ هجری وارد مبارزه مسلحانه و عملیات نظامی شد. این کشمکش‌ها و مشکلات سبب شد که توجه بنی‌امیه و بنی‌عباس کمتر به امامان و فعالیت‌شان باشد، از این رو این دوران، دوران آرامش نسبی امام صادق (ع) و شیعیان و فرصت بسیار خوبی برای فعالیت علمی و فرهنگی آنان به شمار می‌رفت.

جنبش فرهنگی در دوران امامت حضرت

جنبش فرهنگی و فکری و برخورد فرق و مذاهب در زمان امامت حضرت صادق (ع) گوناگون بود. پس از رحلت رسول خدا، دیگر چنین فرصتی پیش نیامده بود تا معارف اصیل اسلامی ترویج شود، به خصوص که قانون منع حدیث و فشار حُکام اموی باعث تشدید این وضع شده بود. لذا خلأ بزرگی در جامعه آن‌روز که تشنه هرگونه علم و دانش و معرفت بود، به چشم می‌خورد. امام صادق (ع) با توجه به فرصت مناسب سیاسی و نیاز شدید جامعه، دنباله‌ی نهضت علمی و فرهنگی پدرش را گرفت و حوزه وسیع علمی و دانشگاه بزرگی به وجود آورد و در رشته‌های مختلف علمی و نقلی شاگردان بزرگی تربیت کرد. شاگردانی همچون: هشام بن حکم، مفضل بن عمر کوفی جعفی، محمد بن مسلم ثقفی، ابان بن تغلب، هشام بن سالم، مؤمن طاق، جابر بن حیان و... تعداد شاگردان امام را تا چهار هزار نفر ذکر کرده‌اند.

ابوحنیفه رئیس یکی از چهار فرقه اهل سنت مدتی شاگرد ایشان بود و خودش به این موضوع که شاگردی حضرت صادق (ع) را در کارنامه خود دارد، افتخار کرده است.

امام از فرصت‌های گوناگونی برای دفاع از دین و حقانیت تشیع و نشر معارف صحیح اسلام استفاده می‌کرد. مناظرات زیادی نیز در همین موضوعات میان ایشان و سران فرقه‌های گوناگون انجام پذیرفت که طی آن‌ها با استدلال‌های متین و استوار، پوچی عقاید آن‌ها و برتری اسلام ثابت می‌شد.

همچنین در حوزه فقه و احکام نیز توسط ایشان فعالیت زیادی صورت گرفت، به صورتی که شاهراه‌های جدیدی در این بستر گشوده شده که تاکنون نیز به راه خود ادامه داده است.

بدین ترتیب، شرایطی مناسب پیش آمد و معارف اسلامی بیش از هر وقت دیگر از طریق الهی خود منتشر شد، به صورتی که بیشترین احادیث شیعه در تمام زمینه‌ها از امام صادق (ع) نقل شده و مذهب تشیع به نام مذهب جعفری و فقه تشیع به نام فقه جعفری خوانده می‌شود.

عباسیان برای کسب قدرت و محبوبیت در دل‌های مردم از وجهه اهل بیت پیامبر (ص) استفاده می‌کردند و حتی شعارشان «الرضا فی آل محمد» بود. آنان به دنبال اشخاصی با وجهه مردمی بودند که هم از بستگان پیامبر باشند و هم در میان مردم محبوبیت داشته باشند. لذا بهترین شخص در نظر عباسیان امام صادق (ع) بود.

امام صادق (ع) پیشنهاد همکاری با آنان را رد کردند و فرمودند: نه شما از یاران من هستید، نه زمانه زمانه من است. حتی برخی از بستگان آن حضرت نزدیک بود با این پیشنهادها فریب بخورند، اما امام با روشننگری خاص خود به آنان فهماندند که به ظاهر توجه نکنند. امام می‌دانست که عباسیان نیز هدفی جز رسیدن به قدرت ندارند و اگر شعار طرفداری از اهل بیت (ع) را مطرح می‌کنند، صرفاً به خاطر جلب حمایت توده‌های شیفته اهل بیت (ع) است. امام می‌دید که سران سیاسی و نظامی عباسیان در خط مستقیم اسلام و اهل بیت (ع) نیستند و لذا حاضر نبود با آنان

همکاری کند و به اقداماتشان مشروعیت ببخشد. در تاریخ می‌بینیم که عباسیان چه جنایاتی کردند و چه خون‌هایی ریختند تا پایه‌های حکومتشان محکم شود.

شهادت حضرت صادق (ع)

پس از به قدرت رسیدن عباسیان، همانطور که آن حضرت پیش‌بینی کرده بود، فشار بر شیعیان افزایش یافت و با روی کار آمدن منصور این فشار به اوج خود رسید. امام نیز از این فشارها مستثنی نبود. این دوران، یعنی چند سال آخر عمر آن حضرت بر خلاف دوران اولیه امامتشان، دوره سختی‌ها و انزوای دوباره آن حضرت و حرکت تشیع بود. منصور شیعیان را به شدت تحت کنترل قرار داده بود.

خلفای عباسی آزار و اذیت بسیاری را در سال‌های آخر عمر بر امام صادق (ع) وارد کردند و حتی حاکم مدینه خانه ایشان را به آتش کشید که البته امام معصوم (ع) از این توطئه جان سالم به در برد. اما ترس و کینه عباسیان از محبوبیت امام صادق (ع) میان مردم روز به روز بیشتر می‌شد تا اینکه سرانجام منصور دوانیقی خلیفه بغداد در ۲۵ شوال سال ۱۴۸ هجری قمری با انگور زهرآلود ایشان را به شهادت رساند.

پیکر مطهر حضرت امام صادق (ع) در قبرستان بقیع به خاک سپرده شد. در زمینه فضایل و مکارم اخلاقی حضرت صادق (ع) روایات و وقایع بسیار زیادی نقل شده است. آن حضرت با رفتار کریمانه و خلق و خوی الهی خود بسیاری از افراد را به راه صحیح هدایت کرد، به گونه‌ای که پیروان دیگر مکاتب و ادیان نیز زبان به مدح آن حضرت گشوده‌اند.



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



وقایع ماه شوال

اول شوال

۱. عید فطر

اول ماه شوال روز عید فطر است. قبل از نماز عید خوردن مقداری از تربت سید الشهدا (ع) و نیز زیارت آن حضرت مستحب است (۱).

۲. مرگ عمرو بن عاص

در سال ۴۱ هجری عمرو بن عاص خبیث در سن ۹۰ سالگی به درک واصل شد. مادر او نابغه کنیزی بود که عبد الله بن جذعان او را خرید و آزادش کرد. او به کار خلاف روی آورد، و چون قیمتش نسبت به سایر زنان خلافاکار ارزان تر بود مراجعه کننده بسیار داشت. لذا آبروی عبد الله بن جذعان را برده بود. از جمله در طهر واحد، ابولهب و امیه بن خلف و هشام بن مغیره و ابوسفیان و عاص بن وائل با او زنا کردند و عمرو عاص به وجود آمد. هنگامی که وضع حمل کرد هر یک از آنان مدعی او شدند. آخر الامر قضاوت را بر عهده خود نابغه گذاشتند، و او هم عاص را انتخاب کرد. به او گفتند: چرا عاص را انتخاب کردی با اینکه بچه به ابوسفیان شبیه تر است؟ گفت: ابوسفیان بخیل است و عاص بهتر نفقه می دهد! این عاص

ملعون کسی بود که پیامبر(ص) را «ابتر» خطاب کرد و خاطر شریف حضرت مکدر نمود، تا آنکه سوره مبارکه کوثر نازل شد(۲).

با این نسب و نژاد تعجبی ندارد که او دشمن پیامبر و علی بن ابی طالب (علیهم السلام) باشد، و عمری با معاویه خون به دل امیر المؤمنین(ع) کنند. واقعه صفین و قرآن بر سر نیزه کردن و شهادت مالک اشتر و واقعه حکمین و کارهای دیگر آن ملعون روشن است.

او در وقت مرگ می‌گفت: چنان است که کوه رضوی را برگردن من نهاده‌اند و درون پراز خار است و مرا از سوراخ سوزنی بیرون می‌کنند!

۳. جنگ قرقره الکدر

در این روز در سال ۵۲ جنگ قرقره الکدر به وقع پیوست (۳). این نام مربوط به آبی متعلق به بنی سلیم در سه منزلی مدینه است. سبب این جنگ آن شد که به سمع مبارک پیامبر(ص) رسانده بودند که جمعی از بنی سلیم و بنی غطفان در قرقره الکدر اجتماع کرده‌اند تا به مدینه شبیخون بزنند. لذا آن حضرت پرچم اسلام را به دست امیر المؤمنین(ع) دادند و حضرت را با دویست نفر به آنجا فرستادند. هنگامی که امیر المؤمنین(ع) به آنجا رسیدند دیدند که آن جماعت از آنجا گریخته‌اند و تا آن حضرت آنجا بودند کسی برنگشت (۴)

سوم شوال

۱. قتل متوکل

در سال ۲۴۷ هـ در شب چهارشنبه متوکل عباسی ملعون، به دستور فرزندش به قتل رسید. مدت خلافت او ۱۴ سال و ده ماه و عمر نحسش ۴۱ سال بود(۵).

متوکل بعد از واثق، در سال ۲۳۲ هـ به خلافت نشست. در ایام او لهو و لعب و طرب، مخصوصاً در مجلس او بسیار بود. او مردی خبیث السیره بود و چنانچه امیر المؤمنین(ع) فرموده بود، کافرترین آل عباس بود. عمرو بن فرج را والی مدینه و مکه کرد، و او به مردم دستور داده بود که کسی به آل

ابی طالب احسان نکند، و اگر کسی کوچکترین احسانی کند سخت عقوبت خواهد شد، به حدی کاربر علویین تنگ شده بود که لباسهای زنان علویه کهنه و پاره شده بود و پیراهن سالمی را برای نماز به نوبت می پوشیدند، و نخ ریسی می کردند، تا متوکل به درك واصل شد.

از اعمال زشت و پست متوکل این بود که همیشه و در همه جا امیر المؤمنین (ع) را به بدی یاد می کرد، و به آن حضرت جسارت می کرد. او ۱۷ بار قبر مبارک حضرت سید الشهداء (ع) را خراب کرد، ولی دوباره بنا شد. متوکل در راه زیارت آن حضرت دست قطع می کرد و زوار را می کشت.

به خاطر جسارتهایی که متوکل در مجلسی به امیر المؤمنین (ع) کرد، منتصر پسرش در شب چهارشنبه سوم یا چهارم ماه شوال چند نفر از غلامهای خاص پدر را ماء مور کشتن وی کرد، و آن ها در حالی که متوکل مشغول شرب خمر بود، خونش را ریختند و به درکات جحیم شتافت. در همان روزی که متوکل به دستور پسرش منتصر کشته شد مردم با او در قصر معروف جعفری بیعت کردند. منتصر مردی به ظاهر رئوف و مهربان بر اهل بیت پیامبر (ص) بود، و بر عکس پدر خود به آل ابی طالب احسان می کرد و به هیچ وجه متعرض ایشان نمی گشت.

او زیارت امام حسین (ع) را آزاد کرد و مانع احدی نشد، و دستور داد فدک را به اولاد امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) رد کنند، و اوقاف آل ابی طالب (ع) را آزاد کرد و دستور داد کسی متعرض شیعیان علی (ع) نشود. همچنین برای علویین و علویات مدینه اموالی فرستاد تا در میانشان تقسیم شود. او در روز ۲۵ ربیع الاول سال ۲۴۸ بیمار شد و در پنجم ربیع الثانی عصر درگذشت و مدت خلافتش ۶ ماه بود. گفته شده که او مسموم شد به زهری که در شاخ حجامت ریخته بودند (۶).

چهارم شوال

۱. جنگ حنین

در این روز در سال ۸ هـ بعد از ۱۵ روز از فتح مکه، غزوه حنین به وقوع پیوست (۷). تعداد لشکر اسلام ۱۲ هزار نفر از مکه و ده هزار نفر از مدینه بودند.

در این جنگ چهار نفر شهید شدند، و تعداد مقتولین از کفار را بیشتر از ۳۰۰ نفر نوشته‌اند (۸). یکی از موارد فرار ابوبکر و عمر در همین جنگ بوده است (۹). تاریخ این جنگ را ماه رمضان، و ۳ و ۱۰ و ۱۱ شوال هم نقل کرده‌اند (۱۰).

پنجم شوال

۱. حرکت به سوی جنگ صفین

در سال ۳۶ هـ در چنین روزی امیر المؤمنین (ع) برای رفتن به صفین آماده شدند؛ و ابو مسعود عقبه بن عامر انصاری را در کوفه جانشین خویش قرار دادند (۱۱).

۲. ورود حضرت مسلم (ع) به کوفه

در سال ۶۰ هـ در چنین روزی حضرت مسلم (ع) وارد کوفه شدند (۱۲). مردم کوفه به خدمتش شتافتند، و نامه امام حسین (ع) را استماع کردند و هیجده هزار نفر با آن حضرت بیعت کردند. جناب مسلم (ع) نامه ای به امام حسین (ع) نوشت و بیعت کوفیان را اطلاع داد، و تشریف فرمایی آن جناب را به کوفه خواستار شد.

ششم شوال

۱. توقیع برای حسین بن روح

روز یکشنبه سال ۳۰۵ هـ اولین توقیع امام عصر (ع) در دوران غیبت صغری، برای جناب حسین بن روح (ره) صادر شد (۱۳).

هشتم شوال

۱. ویرانی قبور ائمه بقیع (علیهم السلام)

در این روز در سال ۱۳۴۴ هـ قبور ائمه بقیع (علیهم السلام) و نیز قبر حضرت حمزه در احد به دست وهابیون تخریب شد (۱۴). علت و انگیزه تخریب این قبور مطهر در کتب مختلفی که بررد عقائد ضاله وهابیت تألیف شده، بیان گردیده است.

آنان اضافی بر قبور مطهر ائمه معصومین (علیهم السلام)، دیگر قبور را هم تخریب نمودند که عبارتند از: قبر منسوب به فاطمه زهرا (س) قبر مطهر فاطمه بنت اسد (س) مادر امیر المؤمنین (ع)، قبر مطهر حضرت ام البنین (س)، قبر ابراهیم پسر پیامبر (ص)، قبر اسماعیل فرزند حضرت صادق (ع)، قبر دختران پیامبر (ص)، قبر حلیمه سعدیه مرضعه پیامبر (ص)، و قبور شهدای زمان پیامبر (ص).

و هابیان در سال ۱۳۴۳ در مکه گنبد های قبر حضرت عبدالمطلب، ابی طالب، خدیجه، و زادگاه پیامبر (ص) و فاطمه زهرا (س) را با خاک یکسان کردند. در جده نیز قبر حوا و دیگر قبور را تخریب کردند.

در مدینه منور نبوی را به توپ بستند، ولی از ترس مسلمانان قبر شریف را تخریب نکردند. در شوال ۱۳۴۳ با تخریب قبور مطهر ائمه بقیع (علیهم السلام) اشیاء نفیس و با ارزش آن قبور مطهر را به یغما بردند.

قبر حضرت حمزه (ع) و شهدای احد را با خاک یکسان کردند، و گنبد و مرقد حضرت عبد الله و آمنه پدر و مادر پیامبر (ص)، قبر اسماعیل پسر حضرت صادق (ع) و دیگر قبور را هم خراب کردند.

در همان سال به کربلای معلی حمله کردند، و ضریح مطهر را کردند و جواهرات و اشیاء نفیس حرم مطهر را که اکثرا از هدایای سلاطین و بسیار ارزشمند و گرانبها بود، غارت کردند و قریب به ۷۰۰۰ نفر از علما، فضلا و سادات و مردم را کشتند. سپس به سمت نجف رفتند که موفق به غارت نشدند و شکست خورده برگشتند (۱۵).

۲. جنگ حمراء الاسد

در این روز در سال ۳ هجنگ حمراء الاسد اتفاق افتاد. «حمراء الاسد» (۱۶) نام مکانی در اطراف مدینه است. بعد از جنگ احد (۱۷) و آمدن مسلمانان به مدینه، پیامبر (ص) برای آنکه مبدا قریش مراجعت کنند و به مدینه حمله نمایند امر نمود تا بلال ندا دهد. امر خداوند متعال است که باید آنان که در احد حاضر بوده اند و جراحت دیده اند به تعقیب دشمن بروند. اصحاب کار معالجه را رها کردند و لباس رزم پوشیدند.

امیر المؤمنین (ع) هم با اینکه بیشتر از ۸۰ جراحت برداشته بود و بعضی آنقدر عمیق بود که فتیله داخل آن قرار داده می شد، لباس رزم پوشیدند و رسول خدا (ص) در حالیکه به او نگاه می کرد و می گریست پرچم را به آن حضرت داد و مسلمین حرکت کردند. بعد از تعقیب و تاخت بر کفار، مسلمانان سه روز در حمراء الاسد ماندند و آنگاه به مدینه مراجعت کردند (۱۸).

چهاردهم سوال

۱. مرگ عبد الملك بن مروان

در سال ۸۶ هـ عبد الملك بن مروان سفاک بخیل، در دمشق به هلاکت رسید (۱۹)، و بعضی ۱۵ سوال را ذکر کرده اند (۲۰). این در حالی بود که ۲۱ سال و ۶ ماه خلافت را غصب کرده بود. او پیش از سلطنت پیوسته ملازمت مسجد را داشت و تلاوت قرآن می نمود و او را حمامه المسجد می گفتند! وقتی خبر سلطنت به او رسید قرآن را بر نهاد و گفت: «سلام عليك هذا فراق بینی و بینک»: «خدا حافظ، این آغاز جدایی بین من و توست»!! بیماری او که سخت شد طبیب گفت: اگر آب بخورد می میرد. ولی تشنگی بر او غالب شد و از پسرش ولید آب طلبید. او گفت: اگر آب بیاشامی خواهی مرد! عبد الملك به دخترش التماس کرد که آب بدهد، اما ولید پسرش مانع شد. عبد الملك گفت: بگذار به من آب بدهند، وگرنه تو را از ولیعهدی خلع می کنم، ولید اجازه داد و عبد الملك آب خورد و مرد. از بزرگترین جنایات او به شهادت رساندن امام زین العابدین (ع) و مسلط کردن حجاج ثقفی بر شیعیان امیر المؤمنین (ع) بود (۲۱).

پانزدهم سوال

۱. جنگ احد و شهادت حضرت حمزه (ع)

در سال ۳ هـ در روز جنگ احد، حضرت حمزه سید الشهداء و ۶۹ نفر از مسلمانان به شهادت رسیدند (۲۲). در این جنگ مسلمانان هزار نفر بودند که به نوشته عده ای سیصد نفر

در بین راه برگشتند، و برای جنگ ۷۰۰ نفر باقی ماند. کفار ۳۰۰۰ نفر بودند و ۲۰۰۰ نفر و ۴۰۰۰ نفر و ۵۰۰۰ نفر هم گفته اند. تعداد کشته های کفار ۲۲ یا ۲۳ یا ۲۸ نفر، و تعداد شهدا ۷۰ نفر بود (۲۳) در این روز دندان و پیشانی پیامبر (ص) را شکستند (۲۴).

فداکاری های امیر المؤمنین (ع) در احد

در این روز بر اثر فداکاریها و شجاعت هایی که امیر المؤمنین (ع) در دفاع از وجود شریف خاتم الانبیاء (ص) و حفاظت از آن حضرت نشان داد جراحتهای زیادی بر بدن مبارکش رسید. این در حالی بود که دیگران فرار کرده بودند، و پیامبر (ص) فرمود: یا علی، آیا می شنوی که از آسمان تو را مدح می کنند. یکی از ملائکه به نام رضوان می گوید: لا سیف الا ذوالفقار و لافتی الا علی. امیر المؤمنین (ع) می فرماید: از خوشحالی گریستم و خداوند سبحان را بر این نعمت حمد کردم (۲۵).

در این جنگ پیروزی در ابتداء از آن مسلمانان بود، ولی مقداری که به تعقیب دشمن رفتند و میدان خالی شد، بازگشتند و مشغول جمع غنایم شدند و اکثر نگهبانان مخالفت دستور پیامبر (ص) نمودند و محل نگهبانی خود را رها کردند و مانند بقیه مشغول جمع غنایم شدند. خالد بن ولید که از سردسته های کفار در این جنگ بود از همان قسمت با کفار حمله کردند. تعداد اندکی از نگهبانان دره که نرفته بودند شهید شدند و کفار از پشت سر به مسلمانان حمله کردند. فراریان کفار هم تا این وضع را دیدند بازگشتند و حمله به مسلمین شدت گرفت. جراحتهای فراوانی بر بدن مبارک پیامبر (ص) رسید و شیطان فریاد بر آورد که محمد کشته شده است! مسلمانان با شنیدن این ندا فرار کردند، و فقط چند نفری از وجود مبارک پیامبر (ص) محافظت می کردند که عبارت بودند از امیر المؤمنین (ع) و ابودجانه که شهید شد و زنی به نام نسیبه و انس بن نضر که تازه از مدینه رسیده بود.

ابوبکر و عمر در جنگ احد

عمر بن خطاب می گوید: در احد با پیامبر (ص) بیعت کرده بودیم بر اینکه

کسی فرار نکند، و هرکس از ماکه فرار کند ضال و گمراه است، و هرکس از ماکه فرار کند، و هرکس از ماکه فرار کند ضال و گمراه است، و هرکس از ماکه فرار کند، و هرکس از ماکه فرار کند ضال و گمراه است، و هرکس از ماکه فرار کند، و هرکس از ماکه فرار کند ضال و گمراه است (۲۶).

احمد بن حنبل می‌گوید: ابوبکر و عمر در این جنگ فرار کردند. هنگامی که امیر المؤمنین (ع) در تعقیب فراری‌ها بود، عمر در حالی که اشک چشمانش را پاک می‌کرد برگشت و به امیر المؤمنین (ع) عرض کرد: مرا ببخشید!! امیر المؤمنین (ع) فرمود: «آیا تو نبودی که صدا زدی: محمد کشته شده است، به دین قبلی خود برگردید»!! عمر گفت: این کلام را ابوبکر گفته است! اینجا بود که این آیه نازل شد: ان الذین تولوا منکم یوم التقی الجمعان انما استزلهم الشیطان (۲۷).

امام صادق (ع) می‌فرماید: در جنگ احد امیر المؤمنین (ع) در حال دفاع از پیامبر (ص) بودند، و دیگر اصحاب فرار می‌کردند. آن حضرت همچون شیر غضبناک از قفای گریختگان رفت و اول به عمر بن خطاب رسید که به اتفاق عثمان و حارث بن حاطب و عده‌ای دیگر به سرعت فرار می‌کردند. حضرت فریاد برآورد: ای جماعت، بیعت شکستید و پیامبر (ص) را تنها گذاشتید و به سوی جهنم می‌گریزید؟

عمر بن خطاب می‌گوید: علی را دیدم با شمشیر پهنی که مرگ از آن می‌چکید و چشم‌هایش از خشم مانند دو قرح خون بود، یا مانند دو کاسه روغنی که آتش در او فروخته باشند می‌درخشید، و فهمیدم که اگر به ما برسد به یک حمله ما را خواهد کشت. این بود که جلو رفتم و عرض کردم: «یا ابا الحسن، تو را به خدا سوگند می‌دهم که دست از ما برداری، که عرب را عادت است که گاهی می‌گریزد و گاهی حمله می‌کند. زمانی که حمله می‌کند تلافی گریختن را می‌نماید». پس آن حضرت ما را رها کرد؛ و به خدا قسم چنان ترسی از آن حضرت در دل من افتاد که تاکنون از دلم خارج نشده است (۲۸).

در این جنگ بر بدن مبارک امیر المؤمنین (ع) هنگام حمایت از پیامبر (ص) ۹۰ جراحت بر صورت، سر، سینه، شکم، دست و پای مبارک رسید. جبرئیل نازل شد و عرض کرد: «یا محمد، به خدا قسم این عمل علی بن ابی طالب، مواسات است». پیامبر (ص) فرمود: «این بدان جهت است که من از اویم و او از من است. جبرئیل عرض کرد: و من از شما دو بزرگوارم (۲۹)».

بانویی به نام نسیبه در جنگ احد

در این روز یکی از کسانی که جانفشانی کرد و فرار نکرد، بلکه مانع از فرار دیگران نیز شد، بانویی به نام نسیبه دختر کعب بن مازنیه بود و به او ام عماره می‌گفتند. او با شوهر و دو پسر خود در جنگ احد شرکت داشتند. نسیبه مشک آبی به دوش داشت و سقایت لشکر اسلام را می‌نمود. هنگامی که موقعیت را چنان دید که مسلمین در حال فرار هستند، مشک را به کناری انداخت و خود را پیش روی پیامبر (ص) سپر کرد، به گونه ای که جراحات زیادی بر او وارد شد، که مداوای یکی از آن‌ها تا یک سال بعد ادامه داشت.

این زن فداکار دست به شمشیر برد، و چنان ضربه ای بر ابن حمیه که قصد کشتن پیامبر (ص) را داشت زد که او فرار کرد. عبد الله فرزند نسیبه خواست فرار کند که مانع او شد و او را تشویق به جنگ و دفاع پیامبر (ص) نمود و او قبول کرد. پیامبر (ص) به نسیبه فرمود: باریک الله عليك يا نسیبه. در این حال پیامبر (ص) دید یکی از مهاجرین فرار می‌کند در حالیکه سپرش را به پشتش بسته است. آن حضرت فرمودند: «ای صاحب سپر، سپرت را بیانداز و خودت به جهنم برو». سپس آن حضرت به نسیبه فرمود: «سپر او را بردار». او آن را برداشت و مشغول جنگ با مشرکین شد. در این هنگام حضرت فرمود: «مقام نسیبه از مقام فلان و فلان افضل است، چه اینکه فرار کردند (۳۰)».

شهادت حضرت حمزه (ع)

در این روز جناب حمزه بن عبد المطلب (ع) به شهادت رسید. آن حضرت برادر رضاعی پیامبر (ص) بود، چون هر دو بزرگوار از زنی به نام ثویبه شیر خورده بودند (۳۱).

آن حضرت مردی شجاع و با هیبت بود و در این جنگ به دست وحشی و به دستور هند همسر ابوسفیان کشته شد. هند به خاطر کشته شدن پدر و برادر و عمویش در جنگ بدر، ابتدا قصد نبش قبر مادر پیامبر (ص) را داشت، ولی کفار قریش از ترس نبش قبور امواتشان مانع شدند. این بود که او وحشی را با وعده‌هایی به کشتن پیامبر (ص) یا علی مرتضی (ع) و یا حمزه تحریک کرد. وحشی گفت: «از کشتن پیامبر (ص) و پسر عمویش علی (ع) عاجزم، ولی برای کشتن حمزه کمین می‌کنم».

او در میدان جنگ با نیزه ای بر سینه و یا شکم مبارک آن حضرت زد و آن حضرت را شهید کرد. وقتی خبر به هند دادند، آن خبیث دستور داد سینه آن حضرت را بشکافد و جگر مبارک آن حضرت را بیرون آورد. وقتی خواست به جگر حمزه دندان بزند دندانهای نحسش کارگر نشد. همچنین هند با خنجری گوشه‌ها، بینی و... آن حضرت را جدا کرد و به گردن انداخت.

پیامبر(ص) هنگامی که حمزه را با آن وضع دیدند، گریستند و عبای مبارک را روی او کشیدند که خواهرش صفیه او را به آن حال نبیند و فرمودند: یا عم رسول الله و اسد الله و اسد رسوله... یا فاعل الخیرات، کاشف الکریات... امیر المؤمنین و فاطمه زهرا (علیها السلام) و صفیه و دیگران بر آن حضرت گریستند (۳۲). پیامبر(ص) بر بدن مبارک او نماز خوانده و او را در احد دفن نمودند. بعد از چهل سال که معاویه خواست نهری از احد عبور دهد با قبر حضرت حمزه برخورد نمود و سر بیلها به پای حمزه رسید و فوراً خون جاری شد!

حضرت رضا(ع) به نقل از رسول خدا(ص) فرمودند: «بهترین برادران من علی(ع) و بهترین عموهای من حمزه است (۳۳)».

۲. رد الشمس

در این روز بازگشت خورشید برای امیر المؤمنین(ع) به وقوع پیوسته است (۳۴). به قولی این واقعه در ۱۷ شوال بوده است (۳۵). لازم به یادآوری است که رد شمس برای امیر المؤمنین(ع) دو بار اتفاق افتاده است: یکی در زمان پیامبر(ص) در نزدیکی مسجد قبا، و دیگری پس از رحلت آن حضرت در سرزمین بابل در نزدیکی حله (۳۶).

علامه امینی (ره) به تفصیل احادیث رد الشمس را به طرق مختلف و همچنین کسانی را که درباره رد الشمس کتاب تألیف کرده‌اند در الغدیر بیان فرموده است (۳۷).

۳. جنگ بنی قینقاع

در این روز بعد از بیست ماه از هجرت نبوی غزوه بنی قینقاع واقع شد (۳۸)، و بنابر قولی این جنگ در صفر به وقوع پیوسته است.

۴. وفات حضرت عبد العظیم (ع)

در سال ۲۵۲ یا ۲۵۵ هـ (۳۹) حضرت ابوالقاسم عبد العظیم حسنی فرزند عبد الله بن علی بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) وفات یافته است (۴۰). ایشان از مشاهیر علما و از ثقات و فضیلتی محدثین است که در زهد و ورع زبانزد خاص و عام بوده و از امام جواد و امام هادی (علیهم السلام) روایت نقل کرده است (۴۱). کتاب خطب امیر المؤمنین (ع) و کتاب الیوم و اللیله از آثار آن بزرگوار است (۴۲). جلالت و عظمت شأن آن بزرگوار از عرضه عقایدش خدمت امام زمانش حضرت هادی (ع) و تأیید آن حضرت درباره آن‌ها به وضوح پیداست. ایشان به طور ناشناس وارد ری شد و از ترس بنی عباس در ساریانان در خانه یکی از شیعیان زندگی می‌کرد (۴۳). تا هنگام وفات کسی متوجه نشد آن بزرگوار کیست، تا اینکه بعد از وفات خواستند آن بزرگوار را غسل دهند نوشته ای در لباس او یافتند که نسب شریف خود را در آن نوشته بود. مرقد مطهرش در شهر ری مشهور است.

پدر آن حضرت عبد الله مشهور به «عبد الله قافه» است. «قافه» نام مکانی بود که جناب عبد الله از طرف پدر بزرگش جناب حسن بن زید حاکم آنجا بود. همسر حضرت عبد العظیم، خدیجه دختر قاسم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (س) است (۴۴). بعضی امامزاده قاسم شمال تهران را پدر خدیجه همسر حضرت عبد العظیم می‌دانند (۴۵). دختر آن حضرت سلمی است که حضرت عبد العظیم (ع) او را به عقد محمد بن ابراهیم بن ابراهیم بن حسن بن زید بن حسن بن علی بن ابی طالب (علیهم السلام) در آورده و ثمره این ازدواج سه پسر به نام‌های عبدالله و حسن و احمد بود (۴۶).

هفدهم سوال

۱. جنگ خندق

در این روز در سال ۵ هـ غزوه خندق (احزاب) و کشته شدن عمرو بن عبدود

به دست امیر المؤمنین (ع) به وقوع پیوست، و این جنگ در زمستان به وقوع پیوست (۴۷). وقوع جنگ خندق را بعضی در ۸ ذی القعدة (۴۸) و بعضی در ۱۵ شوال گفته‌اند، و استبعادی ندارد که شروع جنگ در ۱۵ شوال باشد. همچنین به قولی غزوه خندق در سال ۴ هـ اتفاق افتاده است (۴۹). در این جنگ تعداد مسلمانان ۳۰۰۰ نفر و تعداد شهدای مسلمانان ۶ نفر بود. تعداد کفار ۱۰۰۰۰ نفر بود ولی تعداد مقتولین کفار ذکر نشده است. در این جنگ مسلمانان داخل مدینه در اطراف شهر خندقی کردند. در اثنای این کار منافقین جسارت‌ها به پیامبر (ص) نمودند و عمرو بن عبدود مبارز طلبید ولی کسی جرأت نکرد. عمر بن خطاب از شجاعت‌های عمرو سخن گفت، و در مردم ایجاد ترس کرد.

عبد الرحمن بن عوف گفت: «اگر عمرو بر ما چیره شود همه ما را خواهد کشت. بهترین راه این است که محمد را دست بسته تحویل آن‌ها دهیم!!» در چنین شرایطی پیامبر (ص) فرمود: آیا دوستی هست که شر این دشمن را کفایت کند؟ آقا و مولا یمان اسد الله الغالب علی بن ابی طالب (ع) فرمود: من به مبارزه او می‌روم. پیامبر (ص) سکوت کردند، و تا سه بار این کلام را فرمودند، و هر سه بار امیر المؤمنین (ع) برای مبارزه اعلام آمادگی نمودند. آخر الأمر پیامبر (ص) اجازه فرمودند و امیر المؤمنین (ع) حرکت کردند. در این هنگام پیامبر (ص) فرمود: برز الایمان کله الی الشریک کله.

بعد از آن که عمرو بن عبدود اسلام اختیار نکرد و دست از جنگ بر نداشت، امیر المؤمنین (ع) او را به یک ضربت از پا در آورد. در این حال صدای تکبیر مسلمین بلند شد و پیامبر (ص) فرمود: مبارزه علی بن ابی طالب (ع) در روز خندق از اعمال امت من تا روز قیامت افضل است (۵۰).

۲. وفات اباصلت هروی

در این روز در سال ۲۰۷ هـ ثقه جلیل اباصلت عبد السلام بن صالح هروی که اهل هرات بود پس از آزادی از زندان مأمون از دنیا رفت (۵۱). اباصلت از اصحاب امام رضاع (ع) و از خواص شیعیان بود، و کتاب «وفاه الرضاع» تألیف اوست. در ایران دو قبر منسوب به آن بزرگوار است: یکی در

بیرون شهر مشهد، و دیگری در دروازه ری قم (۵۲).

بیستم شوال

۱. دستگیری امام کاظم (ع)

در این روزها روغن ملعون به مسجد النبی (ص) به ظاهر برای زیارت و در حقیقت برای دستگیری نمودن حضرت موسی بن جعفر (ع) آمد و آن حضرت را از مدینه به بغداد فرستاد (۵۳).

بیست و پنجم شوال

۱. شهادت امام صادق (ع)

امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هـ در چنین روزی وفات یافت (۵۴). در شهادت حضرت نیمه رجب و نیمه شوال را هم گفته اند (۵۵). شهادت آن حضرت به سبب انگور زهر آلودی بود که منصور به آن حضرت خوراند (۵۶). مدت امامت آن حضرت ۳۴ سال و عمر شریفش ۶۵ سال بود. دوران امامت آن حضرت همزمان با هفت نفر از زمامداران غاصب بود که عبارتند از: هشام بن عبد الملك، ولید بن یزید بن عبد الملك، یزید بن ولید، ابراهیم بن ولید و مروان حمار از بنی امیه و سفاح و منصور دوانیقی از بنی عباس.

فرزندان آن حضرت هفت پسر و سه دخترند: حضرت موسی بن جعفر (ع)، اسماعیل، عبد الله، محمد دیباج، اسحاق، علی عریضی (علی بن جعفر مدفون در قم)، عباس، ام فروه، اسماء فاطمه (۵۷).

پی نوشت‌ها

- ۱- مسار الشیعه: ص ۱۴. توضیح المقاصد: ص ۲۵.
- ۲- تتمه المنتهی: ص ۴۱. مسار الشیعه: ص ۱۵. قلاند النحور: ج شوال، ص ۶. فیض العلام نص ۶۲۶۱. مستدرک سفینه البحار: ج ۵ ص ۲۱۳. الغدیر: ج ۲ ص ۱۷۵. مروج الذهب: ج ۳ ص ۳۲.
- ۳- الغدیر: ج ۲ ص ۱۲۳۱۲.
- ۴- مستدرک سفینه البحار: ج ۵ ص ۲۰۶.
- ۵- منتهی الآمال: ج ۱ ص ۵۸.
- ۶- توضیح المقاصد: ص ۲۶. تتمه المنتهی: ص ۳۲۲. بحار الانوار: ج ۵ ص ۲۱۰. فیض العلام: ص ۶۵. تاریخ سامراء: ج ۳ ص ۲۲۴. البدایه والنهایه: ج ۱ ص ۳۸۵. تاریخ بغداد: ج ۲ ص ۱۱۹.
- ۷- تتمه المنتهی: ص ۳۲۲۳۳. فیض العلام: ص ۶۶۶۵. ۲۲۷. تاریخ الخلفاء: ص ۳۵۷.
- ۸- مستدرک سفینه البحار: ج ۶ ص ۶۵.
- ۹- توضیح المقاصد: ص ۲۶. بحار الانوار: ج ۲۱ ص ۱۸۱. الموسوعه الكبرى فی غزوات النبی الاعظم (ص). ج ۵ ص ۶.
- ۱۰- فیض العلام: ص ۷۳.
- ۱۱- فیض العلام: ص ۶۷.
- ۱۲- تتمه المنتهی: ص ۲۳. فیض العلام: ص ۶۹.
- ۱۳- قلاند النحور: ج شوال، ص ۱۷. فرسان الهیجاء: ج ۲ ص ۷۰. فیض العلام: ص ۶۹. شرح احقاق الحق: ج ۳۲ ص ۶۴۹. وقایع الشهور: ص ۱۹۳.
- ۱۴- بحار الانوار: ج ۵۱ ص ۳۵۶. غیبت شیخ طوسی: ص ۲۲۷. وقایع الشهور: ص ۱۹۳.
- ۱۵- مستدرک سفینه البحار: ج ۶ ص ۶۶۶۵.
- ۱۶- کشف الإرتاب: ص ۷۷. شهداء الفضیله (علامه امینی): ص ۳۸۸.
- ۱۷- مستدرک سفینه البحار: ج ۶ ص ۶۶۶۵.
- ۱۸- بنابر قولی که جنگ احد را در هفتم شوال نقل کرده است.
- ۱۹- بحار الانوار: ج ۲۰ ص ۱۴۶۱. منتهی الآمال: ج ۱ ص ۶۴.
- ۲۰- تتمه المنتهی: ص ۱۰۵. فیض العلام: ص ۷۳. مستدرک سفینه البحار: ج ۵ ص ۲۱۶.
- ۲۱- قلاند النحور: ج شوال، ص ۹۴.
- ۲۲- منتهی الآمال: ج ۲ ص ۳۹. تتمه المنتهی: ص ۱۰۶.
- ۲۳- مسار الشیعه: ص ۱۷۱۵. بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۸. توضیح المقاصد: ص ۲۷. سیره ابن هشام: ج ۳ ص ۶۸. الموسوعه الكبرى فی غزوات النبی الاعظم (ص): ج ۲ ص ۱۱۰. تقویم المحسنین: ص ۱۲.
- ۲۴- مسار الشیعه: ص ۱۵.
- ۲۵- بحار الانوار: ج ۲ ص ۱۸.
- ۲۶- ارشاد: ج ۱ ص ۸۷. اسد الغابه: ج ۴ ص ۲۱. مسار الشیعه: ص ۱۶. مصباح کفعمی: ج ۲ ص ۶۰۰.
- ۲۷- بحار الانوار: ج ۲ ص ۵۴۵۳.
- ۲۸- سوره آل عمران: آیه ۱۵۵. اثبات الهداه: ج ۲ ص ۳۶۴ ۳۶۵.
- ۲۹- بحار الانوار: ج ۲ ص ۵۴۵۳. قلاند النحور: ج شوال، ص ۷۷.
- ۳۰- بحار الانوار: ج ۲ ص ۵۴.
- ۳۱- بحار الانوار: ج ۲ ص ۵۴.

- ٣٢- بحار الانوار: ج ١٥ ص ٢٨١.
- ٣٣- بحار الانوار: ج ٢٠ ص ٥٥. حمزه سيد الشهداء(ع): ص ٢٩٢٨.
- ٣٤- عيون اخبار الرضا(ع): ج ٢ ص ٦١. رياحين الشريعة: ج ٤ ص ٣٥٠.
- ٣٥- قلائد النجور: ج شوال، ص ٩٢. مصباح كفعمي: ج ٢ ص ٦٠٠. فيض العلام: ص ٧٦. تقويم المحسنين: ص ١٢. وقايع الشهور: ص ٢٠١.
- ٣٦- بحار الانوار: ج ٩٧ ص ٣٨٤، ج ٩٥ ص ١٨٩.
- ٣٧- فيض العلام: ص ٢٠١.
- ٣٨- الغدير: ج ٣ ص ١٨٣، ٢٠٤.
- ٣٩- بحار الانوار: ج ٢٠ ص ٥.
- ٤٠- مرآة المعارف: ج ٢ ص ٥٢. مستدركات علم رجال الحديث: ج ٢ ص ٤٢٤، ٤٢٦.
- ٤١- مستدرک سفینه البحار: ج ٦ ص ٦٦. وقايع الشهور: ص ٢٠١.
- ٤٢- سيل الرشاد الى اصحاب الامام الجواد(ع): ص ١٥٧. مرآة المعارف: ج ٢ ص ٥٤.
- ٤٣- سيل الرشاد الى اصحاب الامام الجواد(ع): ص ١٥٧. مرآة المعارف: ج ٢ ص ٥٤.
- ٤٤- سيل الرشاد الى اصحاب الامام الجواد(ع): ص ١٥٧. مرآة المعارف: ج ٢ ص ٥٤.
- ٤٥- رياحين الشريعة: ج ٤ ص ١٩٧.
- ٤٦- رياحين الشريعة: ج ٤ ص ١٩٧، ج ٥ ص ١٠٦.
- ٤٧- رياحين الشريعة: ج ٤ ص ٣٣٢.
- ٤٨- فيض العلام: ص ٧٧٧٦. قلائد النجور: ج شوال ص ١٠٧.
- ٤٩- كشف الغمّة: ج ١ ص ١٥٠. الموسوعة الكبرى في غزوات النبي الاعظم(ص): ج ٣ ص ٥٨.
- ٥٠- صحيح بخارى: ج ٤ ص ١٥٠٤.
- ٥١- كشف الغمّة: ج ١ ص ١٥٠. بحار الانوار: ج ٢٠ ص ١٨٦، ٢٨١.
- ٥٢- مستدرک سفینه البحار: ج ٥ ص ٢٢٤.
- ٥٣- مرآة المعارف: ج ١ ص ١٠٧، ١٠٨.
- ٥٤- كافي: ج ٢ ص ٥٠٧. بحار الانوار: ج ٤٨ ص ٢٠٦.
- ٥٥- قلائد النجور: ج شوال، ص ١٣٩. اعلام الوری: ج ١ ص ٥١٤. جنات الخلود: ص ٢٧. مستدرک سفینه البحار: ج ٦ ص ٦٦. كافي: ج ٢ ص ٣٧٧. ارشاد: ج ٢ ص ١٨٠.
- ٥٦- شرح احقاق الحق: ج ٢٨ ص ٥٠٧.
- ٥٧- مناقب ابن شهر آشوب: ج ٤ ص ٢٨٠.

نگاهی به زندگی امام جعفر صادق (ع)

سهیلا بهشتی

مقدمه

ششمین پیشوای شیعیان، حضرت امام جعفر بن محمد (ع) معروف به صادق آل محمد، در روز هفدهم ربیع الاول سال ۸۳ در مدینه متولد شد. پدرگرمی آن حضرت امام محمدباقر (ع) و مادرش ارجمندش ام فروه نام داشت. همچنین لقب معروفش صادق و کنیه اش ابوعبدالله است. به هنگام تأسیس خلافت عباسی، گرچه آن حضرت مخالفت مستقیمی از خود نشان نداد، همواره مورد سوء ظن ابوالعباس سفاح و منصور بود. عاقبت نیز در نیمه رجب یا شوال ۱۴۸ در ۶۵ سالگی مسموم شد و به شهادت رسید و در بقیع به خاک سپرده شد.

فضیلت‌ها

مناقب و فضایل امام صادق (ع) بیش از آن است که بتوان ذکر کرد. شخصیت آن حضرت به اندازه ای جامع و برجسته است که افزون بر شیعیان، عالمان و عارفان اهل تسنن نیز توجهی ویژه به آن حضرت داشته و فضایل و برتری علمی و شخصیتی ایشان را ستوده اند. مالک

بن انس، از بزرگان اهل سنت، گفته است: «بهتر از جعفر بن محمد، هیچ چشمی ندیده، هیچ گوشی نشنیده و در هیچ قلبی خطور نکرده است.» ابوحنیفه نیز درباره آن امام گفته است که «از جعفر بن محمد، فقیه تر ندیدم.» اما باید گفت که بهتر از خود امام کسی نتوانسته است آن حضرت را معرفی کند؛ چنان که درباره آیه شریفه «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» (قصص: ۸۸) فرموده است: «نَحْنُ الْوَجْهُ الَّذِي يُوْتَى اللَّهُ مِنْهُمْ» یعنی «ماییم آیینهای که خداوند از آن شناخته می شود.» بنابراین فرمایش، امام آیینه ذات حق تعالی است.

علمی که از آن حضرت نقل کرده اند به اندازه ای است که ره توشه کاروانیان شد و نامش در همه جا انتشار یافت. دانشمندان در بین ائمه بیشترین موضوعات علمی و دینی را از امام صادق (ع) روایت کرده اند. هیچ یک از اهل آثار و روایان اخبار بدان اندازه که از آن حضرت بهره برده اند از دیگران سود نبرده اند. محدثان نام روایان موثق آن حضرت را جمع کرده اند که شماره آن ها، با صرف نظر از اختلاف در عقیده و گفتار، به چهار هزار نفر می رسد. بیشترین حجم روایات، احادیثی است که از امام صادق (ع) نقل شده است. اهمیت معارف منقول از جعفر بن محمد (ع) به میزانی است که شیعه به ایشان منسوب شده است. کمتر مسئله دینی - اعم از اعتقادی، اخلاقی و فقهی - بدون رجوع به قول امام صادق (ع) قابل حل است. کثرت روایات منقول از امام صادق (ع) به دو دلیل است:

یکی اینکه از دیگر ائمه علیهم السلام بیشتری زیستند و ایشان با شصت و پنج سال عمر شیخ الائمه محسوب می شوند (۸۳ - ۱۴۸ هجری)، و دیگری که به مراتب مهم تر است، اوضاع زمانی خاص حیات امام صادق (ع) است. دوران امامت امام ششم مصادف با دوران ضعف مفرط امویان، انتقال قدرت از امویان به عباسیان و آغاز خلافت عباسیان است. امام با حسن استفاده از این فترت و ضعف قدرت سیاسی به بسط و اشاعه معارف دینی همت گمارد. عظمت علمی امام صادق (ع) در حدی است که ائمه مذاهب دیگر اسلامی از قبیل ابوحنیفه و مالک خود را نیازمند به استفاده از جلسه درس او می یافتند. مناظرات عالمانه او با ارباب دیگر ادیان و عقاید،

نشان از سعه صدر و وسعت دانش امام است. اهمیت این جهاد فرهنگی امام صادق (ع) کمتر از قیام خونین سید الشهداء (ع) نیست.

رویدادهای مهم زمانه

زندگانی امام جعفر صادق (ع) را می‌توان به سه دسته کلی تقسیم نمود:

۱. زندگانی امام در دوره امام سجاد (ع) و امام باقر (ع) که تقریباً نیمی از عمر حضرت را دربر می‌گیرد. در این دوره امام صادق (ع) از علم و تقوا و کمال و فضیلت آنان در حد کافی بهره‌مند شد.
۲. قسمت دوم زندگی ایشان از سال ۱۱۴ هجری تا ۱۴۰ هجری است. در این دوره برای امام فرصت مناسبی به وجود آمد تا مکتب جعفری را به تکامل برساند. در این مدت، چهار هزار دانشمند تربیت کرد و علوم و فنون بسیاری را که جامعه آن روز تشنه آن بود، به جامعه اسلامی ارزانی داشت.
۳. حضرت در هشت سال آخر عمر، بسیار تحت فشار و اختناق حکومت منصور عباسی قرار داشت و همواره تحت نظر بود و مکتب جعفری عملاً تعطیل گردید. خلفای اموی معاصر امام جعفر صادق (ع) به ترتیب عبارتند از: هشام بن عبدالملک (۱۱۴-۱۲۵)، ولید بن یزید بن عبدالملک (۱۲۵-۱۲۶)، یزید بن ولید بن عبدالملک (۱۲۶)، ابراهیم بن ولید بن عبدالملک (۲ ماه و ۱۰ روز از سال ۱۲۶) و مروان بن محمد معروف به مروان حمار (۱۲۶-۱۳۲). خلفای عباسی معاصر امام عبارتند از: ابوالعباس عبدالله بن محمد (۱۳۲-۱۳۷) و ابوجعفر منصور دوانیقی (۱۳۷-۱۴۸).

در عصر امام صادق (ع) حکومت اموی منقرض شد و بنی عباس در اواخر دوره بنی امیه از فرصت سیاسی پدید آمده استفاده کردند و حکومت را در سال ۱۳۲ هجری قمری به دست گرفتند.

مبلغان بنی عباس در آغاز مردم را با عنوان «الرضا من آل محمد» تبلیغ می‌کردند. دو تن از زبده ترین مبلغان آنان «ابوسلمه خلیل» و «ابومسلم خراسانی» بودند.

از سال ۱۲۹ تا ۱۳۲ هجری که عباسیان روی کار آمدند، چون بنی امیه رو به ضعف و سقوط می‌رفتند، فرصت نداشتند امام را تحت فشار قرار

دهند. از طرفی عباسیان نیز که شعار طرفداری از اهل بیت علیهم السلام و گرفتن انتقام خون به ناحق ریخته آنان را می‌دادند، به امام فشاری وارد نمی‌آوردند. از این رو، این دوران، برای امام دوران آرامش و آزادی بود و فرصت بسیار خوبی برای فعالیت های علمی و فرهنگی به شمار می‌رفت. علاوه بر این، امام صادق (ع) هم، عمر طولانی (حدود ۷۰ سال) داشتند و هم محیط و زمان برای ایشان مساعد بود.

در زمان امام جعفر صادق (ع) در جامعه اسلامی بر اثر تسامح و تساهل دینی و تشویق اسلام به علم آموزی، شور و نشاط فوق العاده ای پیدا شد که منشأ جنگ عقاید گردید. بنابراین در این عصر علاوه بر حوادث سیاسی، یک سلسله حوادث اجتماعی و پیچیدگی ها و ابهام های فکری و روحی پیدا شده بود که اسلام را تهدید می‌کرد. ظهور متکلمان، صوفیه، زنادقه، مکتب ها و نحله های مختلف جبریه، مشبیه، تناسخیه و اختلاف قرائت، اختلاف در تفسیر، و رشد گروه خوارج و مرجئه از آن جمله بودند. آن ها هر یک عقاید خود را ترویج می‌کردند و به نحوی نظر می‌دادند. از این رو، تشنگی عجیبی پدید آمده بود که لازم بود امام به آن ها پاسخ مناسب گوید. امام صادق (ع) با تمام این جریانات به درستی برخورد کرد. از نظر قرائت و تفسیر، یک عده شاگردان امام هستند. در باب نحله های فقهی هم مکتب امام قوی ترین و نیرومندترین مکتب فقهی آن زمان بوده، به طوری که اهل تسنن هم به آن اعتراف کرده اند.

در این دوره، شیعیان و طرفداران امام با نوعی پیوستگی فکری و عملی، تشکیلاتی را به وجود آورده بودند و امام نیز با خلفا مبارزه مخفی می‌کرد و نوعی جنگ سرد در میان بود. فشار گسترده سیاسی حکام اموی و عباسی گویای این حقیقت است که یاران امام به سبب مصون ماندن از گزند حکام زورگو، «تقیه» می‌کردند.

از رویدادهای دیگر زندگی امام صادق (ع) فوت فرزند بزرگش اسماعیل است که بسیار مورد علاقه امام بود. طبق روایات، امام در مرگ او بسیار بی‌تابی و بدون ردا و با پای برهنه دنبال جنازه او حرکت می‌کرد. از حوادث مهم دوره زندگی امام صادق (ع) که در زمان خلافت هشام بن

عبدالملک، دهمین خلیفه اموی به وقوع پیوست، «جنبش مسلحانه زید بن علی» است. زید فرزند بزرگ تر امام سجاد(ع) بود که در کوفه همراه پنج هزار نفر دست به قیام زد و پس از دو روز درگیری به شهادت رسید. از دیگر حوادث این دوره «قیام یحیی بن زید بن علی» است که در سال ۱۲۵ هجری در خراسان و در زمان حکومت هشام بن عبدالملک صورت گرفت و او در همین سال به شهادت رسید.

«قیام محمد نفس زکیه» از حوادث دیگر دوره امام صادق(ع) است. او در سال ۱۴۵ هجری و به همراهی ۲۵۰ نفر از اصحاب خود بر منصور عباسی خروج کرد و مدینه را تصرف کرد. سرانجام در درگیری با لشکر عیسی بن موسی در همان سال او در چهل سالگی به قتل رسید.

در سال ۱۳۶ هجری منصور دوانیقی دومین خلیفه عباسی، به خلافت رسید و تا سال ۱۵۸ هجری حکومت کرد. دوران منصور یکی از پراختناق ترین دوران های تاریخ اسلام است. از روزی که منصور به حکومت رسید تا روز شهادت امام جعفر صادق(ع) که دوازده سال به طول کشید، با وجودی که بین امام و منصور فاصله بسیاری وجود داشت. زیرا امام در حجاز بودند و منصور در عراق می زیست. او به انواع مختلف، امام را مورد آزار و اذیت خود قرار می داد و چندین بار حضرت را نزد خود فراخواند تا او را به شهادت برساند ولی موفق به اجرای نیت شوم خود نشد. منصور درباره امام صادق(ع) تعبیر عجیبی دارد. می گوید: جعفر بن محمد مثل یک استخوان در گلو من است؛ نه می توانم بیرونش بیاورم و نه می توانم آن را فرو برم. نه می توانم مدرکی از او به دست آورم و به قتلش برسانم و نه می توانم تحملش کنم. (سایت دانشنامه اسلامی)

جرعه جاری

از امام صادق(ع) در موضوعات و مسائل مختلف، احادیث و سخنان پرمغز و زرینی به جامعه شیعه و بلکه جامعه انسانی رسیده است که برای تبرک به چند حدیث اکتفا می شود:

۱. «مَنْ حَسَنَ بِرَّهٖ بِأَهْلِ بَيْتِهِ مَدَّ لَهُ فِي عُمُرِهِ؛ هر کس به شایستگی در حق

خانواده اش نیکی کند، عمرش طولانی می شود». (کلینی، ۱۳۸۱: ج ۲: ۱۰۵)

۲. «إِنَّ السَّرْفَ يورثُ الْفَقْرَ وَإِنَّ الْقَصْدَ يورثُ الْغِنَى؛ اسراف باعث فقر و

میانہ روی موجب بی نیازی می شود». (همان، ج ۴: ۵۳)

۳. «لَيْسَ فِيمَا أَضْلَحَ الْبَدَنَ إِسْرَافٌ... إِنَّمَا الْإِسْرَافُ فِيمَا أَفْسَدَ الْمَالَ وَ أَضَرَ بِالْبَدَنِ؛ در آنچه بدن را سالم نگه می دارد اسراف نیست... بلکه اسراف

در چیزهایی است که مال را از بین ببرد و به بدن صدمه بزند». (همان، ۵۴)

۴. «لِلْمُسْرِفِ ثَلَاثُ عِلَامَاتٍ: يَشْتَرِي مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَلْبِسُ مَا لَيْسَ لَهُ وَ يَأْكُلُ

مَا لَيْسَ لَهُ؛ اسراف کننده سه نشانه دارد: آنچه را در شأنش نیست می خرد،

آنچه را در شأنش نیست می پوشد و آنچه را در شأنش نیست می خورد».

(صدوق، ۱۳۵۴: ۱۲۱)

۵. «مَنْ تَرَكَ التَّوْبِيحَ مَخَافَةَ الْعَيْلَةِ فَقَدْ أَسَاءَ بِاللَّهِ الظَّنُّ؛ هر که از ترس

تنگدستی ازدواج نکند، همانا به خداوند سوء ظن دارد». (همان، ج ۵: ۳۳۰)

۶. «لَا يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يُوَاحِيَ الْفَاجِرَ وَلَا الْأَحْمَقَ وَلَا الْكَذَّابَ؛ سزاوار

نیست که مسلمان با بدکار و احمق و دروغ گو رفاقت کند». (همان، ج ۲: ۱۶۰)

۷. «السَّخَاءُ مَا كَانَ ابْتِدَاءً، فَأَمَّا مَا كَانَ مِنْ مَسْأَلَةٍ فَحَيَاءٌ وَ تَدَمُّمٌ؛ سخاوت آن

است که بی درخواست انجام گیرد، اما سخاوتی که در مقابل درخواست باشد

ناشی از شرمندگی و برای فرار از سرزنش است». (مجلسی، ۱۳۷۲: ج ۶۸: ۳۵۷)

۸. «إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ الْجَمَالَ وَ النَّجْمُلَ وَ يَكْرَهُ الْبُؤْسَ وَ التَّبَاؤُسَ وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ

إِذَا أَنْعَمَ عَلَى عَبْدِهِ نِعْمَةً يَحِبُّ أَنْ يَرَى أَثَرَ نِعْمَتِهِ عَلَيْهِ قِيلَ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ

يَنْظُرُ نُورَهُ وَ يَطِيبُ رِيحَهُ وَ يَحْسِنُ دَارَهُ وَ يَكْتُسُ أَفْنِيَتَهُ حَتَّىٰ إِنَّ السِّرَاجَ قَبْلَ

مَغِيبِ الشَّمْسِ يَنْفِي الْفَقْرَ وَ يَزِيدُ فِي الرِّزْقِ؛ خداوند زیبایی و خودآرایی را

دوست دارد و از فقر و تظاهر به فقر بی زار است. هرگاه خداوند به بنده ای

نعمتی بدهد، دوست دارد اثر آن را در او ببیند. عرض شد: چگونه؟ فرمودند:

لباس تمیز بپوشد، خود را خوشبو کند، خانه اش را گچ کاری کند، جلو در

حیاط خود را جارو کند، حتی روشن کردن چراغ قبل از غروب خورشید فقرا را

می برد و روزی را زیاد می کند». (دیلمی، ۱۳۶۵: ج ۱: ۱۹۵)

پی نوشت‌ها

منابع

- دیلمی، محمدبن حسن. ۱۳۶۵. ارشاد القلوب. تهران: اسلامیه.
صدوق. ۱۳۵۴. خصال. تهران: اسلامیه.
کلینی، محمد بن یعقوب. ۱۳۸۱. اصول کافی. تصحیح و تعلیق علی اکبر غفاری. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
مجلسی، محمدتقی. ۱۳۷۲. بحار الانوار. تهران. المکتبه الاسلامیه.

.....
<http://rcb.ir/Default.aspx>

وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى
فَأَذَيْنَا سَيِّئَاتٍ لِّكُلِّ
قَوْمٍ مَّا كَانُوا
يَعْبُدُونَ إِلَّا مِنَّا
وَمَا كُنَّا بِمُعَذِّبِينَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى
فَأَذَيْنَا سَيِّئَاتٍ لِّكُلِّ
قَوْمٍ مَّا كَانُوا
يَعْبُدُونَ إِلَّا مِنَّا
وَمَا كُنَّا بِمُعَذِّبِينَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى
فَأَذَيْنَا سَيِّئَاتٍ لِّكُلِّ
قَوْمٍ مَّا كَانُوا
يَعْبُدُونَ إِلَّا مِنَّا
وَمَا كُنَّا بِمُعَذِّبِينَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى
فَأَذَيْنَا سَيِّئَاتٍ لِّكُلِّ
قَوْمٍ مَّا كَانُوا
يَعْبُدُونَ إِلَّا مِنَّا
وَمَا كُنَّا بِمُعَذِّبِينَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى
فَأَذَيْنَا سَيِّئَاتٍ لِّكُلِّ
قَوْمٍ مَّا كَانُوا
يَعْبُدُونَ إِلَّا مِنَّا
وَمَا كُنَّا بِمُعَذِّبِينَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ
وَأَنذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّى
فَأَذَيْنَا سَيِّئَاتٍ لِّكُلِّ
قَوْمٍ مَّا كَانُوا
يَعْبُدُونَ إِلَّا مِنَّا
وَمَا كُنَّا بِمُعَذِّبِينَ
لِلَّذِينَ آمَنُوا إِلَّا
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ

معارف



مفهوم جاهلیت در قرآن و متون تاریخی

چکیده

یکی از مباحث مهم به ویژه در تاریخ اسلام مبحث «جاهلیت» است. واژه جاهلیت ریشه در قرآن دارد و مورخان برای آن معانی متعددی بیان نموده‌اند که با یکدیگر متفاوت است. دقت در قرآن و متون تاریخی روشن می‌نماید که معنای اصلی جاهلیت نادانی نیست، بلکه جاهلیتی که در قرآن و سنت و حتی بسیاری از متون تاریخی بیان شده یک نوع حالت نفسانی و کیفیت روانی است که از پیروی از هدایت الهی سرباز می‌زند و حکومت خدا را در امور زندگی نمی‌پذیرد. پس جاهلیت یعنی سفاهت، خشونت، ناهنجاری، بی‌ارادگی، شتابزدگی و عدم قدرت بر نفس نه صرفاً نادانی و عدم علم. در نتیجه جاهلیت یک مفهوم است که محدوده زمانی و مکانی ندارد.

مفهوم جاهلیت در قرآن

کلمه جاهلیت ریشه در قرآن دارد و برای اولین بار در آیات مدنی مطرح گردید. در قرآن مشتقات اسمی و فعلی آن به صورت های جاهل، جاهلون،

جاهلین، جهاله، یجهلون، تجهلون و جهول به کار رفته است. ولی کاربرد بیشتر این واژه به صورت جهل است که معانی متفاوتی دارد.

حال با توجه به آیاتی که مشتقات واژه «جهل» در آن‌ها ذکر شده است، معنا و مفهوم جاهلیت در قرآن را مشخص می‌نمائیم. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: «قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلَّا تَصْرَفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَضْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُنْ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ یوسف گفت: پروردگارا؛ زندان برای من از آن چه مرا به سوی آن می‌خوانند محبوب تر است و اگر حیل را از من باز نگردانی من به سوی آن‌ها تمایل می‌کنم و از جاهلان می‌گردم.» از این آیه استنباط می‌شود که گناه موجب سلب علوم خدادادی است و جهل تنها بی‌سوادی نیست، بلکه انتخاب لذت آنی و چشم پوشی از رضای خداوند، نیز جهل محض است. ۱.

در آیه ۸۹ سوره یوسف نیز آمده است: «قَالَ هَلْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلْتُمْ بِيُوسُفَ وَأَخِيهِ إِذْ أَنْتُمْ جَاهِلُونَ؛ [یوسف] گفت: آیا دانستید با یوسف و برادرش چه کردید آنگاه که شما نادان بودید.» بنابراین جهل تنها به معنای ندانستن نیست، بلکه غلبه هوس‌ها نوعی بی‌توجهی است. انسان گناهکار هر چند عالم باشد، جاهل است. چون توجه ندارد و آتش دوزخ را برای خود می‌خرد. ۲. آیه ۶۷ سوره بقره: «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تَذْبُحُوا بَقَرَةً قَالُوا أَتَتَّخِذُنَا هُرُؤًا قَالُوا قَدْ قَالَ اللَّهُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْجَاهِلِينَ؛ و هنگامی‌را که موسی به قوم خود گفت خدا به شما دستور می‌دهد که ماده گاوی را سر ببرید، گفتند آیا ما را به تمسخر می‌گیری؟ گفت: به خدا پناه می‌برم از اینکه از نادانان باشم.»

این تعبیر بیانگر آن است که استهزای دیگران جز کار عناصر نادان نیست. چون استهزاکنندگان با آفرینش فرد یا کردار و رفتارهای او را به مسخره می‌گیرند و چون موضوع آفرینش و زشتی و زیبایی افراد از آن خداست، بنابراین هیچ یک از آن‌ها در خور استهزا نیست. با این بیان انجام این عمل زشت فقط توسط افراد نادان انجام پذیر است و استهزا در موضع حکم و بیان شریعت از نادانان است. ۳.

بنابراین در این آیه جهل در برابر عقل به کار برده شده نه علم، چون

مسخره کردن نشانه بی خردی است که حضرت موسی از آن به خدا پناه می‌برده.

در سوره زمر آیه ۶۴ شرک به خداوند را جهل معرفی کرده و می‌فرماید: «قُلْ أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَأْمُرُونِي أَعْبُدُ أَيُّهَا الْجَاهِلُونَ؛ ۴ آیا به من دستور می‌دهید که غیر خدا را عبادت کنم ای جاهلان.»

در این آیه به صراحت مسئله توحید در عبادت مورد اشاره قرار گرفته است که در جاهلیت عبادت بتها و سجده در برابر آن‌ها وجود داشت و انجام این عمل شرک و نشانه جهل است.

خداوند در این آیه آشکارا بت پرستان را مردمی جاهل می‌داند که هم نسبت به خداوند و هم نسبت به مقام والای خود جاهل هستند.

آیه ۵۵ سوره قصص سخنان لغو و بیهوده را نوعی جهالت معرفی می‌کند: «وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا تَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ؛ و هرگاه سخن لغو و بیهوده ای بشنوند از آن روی می‌گردانند و می‌گویند اعمال ما از آن ماست و اعمال شما از آن خودتان، سلام بر شما ما طالب جاهلان نیستیم.»

در آیه ۷۲ سوره احزاب خیانت به امانت مصداق بارز جهل شمرده شده است: «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا؛ ما امانت را بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه داشتیم آن‌ها از حمل آن ابا کردند و از آن هراس داشتند، اما انسان آن را بردوش کشید او بسیار ظالم و جاهل بود.» در این آیه بزرگ‌ترین و مهم‌ترین امتیاز انسان بر تمام جهان خلقت بیان گردیده است، ولی افسوس که از همان آغاز بر خویشتن ستم کرد و قدر خود را نشناخت و آنچه شایسته حمل این امانت بود انجام نداد.

آیه ۶۳ سوره فرقان کبر و خودخواهی را کلید کفر و جهالت می‌داند: «وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا؛ بندگان خاص خداوند رحمان آن‌هایی هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می‌روند و هنگامی که جاهلان آن‌ها را مخاطب می‌سازند به آن‌ها سلام می‌گویند.»

آیه ۶ سوره حجرات اعتماد به اخبار فاسقان را جهل می‌داند و می‌فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْحَبُوا عَلَيَّ مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ؛ ای کسانی که ایمان آوردید اگر فاسقی خبری برای شما آورد پس جستجو کنید، مبادا که در اثر تفحص نکردن به قومی آزار رسانید و بر کرده خود سخت پشیمان شوید».

در نتیجه بر اساس آیه ششم سوره حجرات برای اینکه عملی جاهلی نباشد، ابتدا باید پیرامون آن تحقیق و تفحص نمود سپس اقدام کرد. آیه ۱۷ سوره نساء جهل را سرچشمه غرایز و هوس‌هایی دانسته است که پایدار نباشند: « إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا؛ جز این نیست که خداوند توبه کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی کار ناشایستی می‌کنند، سپس توبه می‌کنند خداوند از اینان درمی‌گذرد و خدا دانای فرزانه است.» این آیه شرط قبولی توبه را در آن می‌داند که انجام گناه از روی نادانی و بی‌توجهی به عواقب آن باشد. ۶

از امام صادق (ع) نقل شده: «هرگناهی که انسان مرتکب می‌شود اگر آگاهانه باشد در حقیقت جهل است؛ زیرا خود را در خطر قهر الهی قرار می‌دهد.» ۷
در آیات زیر نیز به صراحت واژه جاهلیت آمده است:

۱. خداوند در توصیف کفار مکه می‌فرماید: « إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ الْحَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةَ؛ آنگاه که کافران در دل‌های خود، تعصب (آن هم) تعصب جاهلیت ورزند.»

حمیت در اصل از ماده «حمی» به معنای حرارتی است که از آتش یا خورشید و یا بدن انسان و مانند آن به وجود می‌آید و به همین دلیل به حالت تب «حمی» گفته می‌شود. از این جهت به حالت خشم، نخوت و تعصب خشم‌آلود نیز حمیت می‌گویند و این حالتی است که بر اثر جهل، کوتاهی فکر و انحطاط فرهنگی در میان اقوام جاهلی فراوان است و سرچشمه بسیاری از جنگ‌ها و خون‌ریزی‌ها می‌شد. ۸

پس یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های عرب جاهلی یاری کردن خویشان در هر فرصت و شرایطی بود. ۹. به طوری که در ضرب‌المثل آن‌ها آمده است

که «برادرت را یاری کن چه ظالم باشد، چه مظلوم».

۲. آیه ۳۳ سوره احزاب، که خداوند می‌فرماید: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى؛ و در خانه هایتان قرار بگیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار نکنید.»

منظور از تَبَرُّج آن است که زن زیبایی ها و آرایه های خود را در برابر چشمان نامحرمان به نمایش بگذارد. «اظهار الزینة و مایستدعی به شهوة الرجل» به عبارت دیگر خودنمایی، خودآرایی و خوش نمایی زن برای جذب چشم ها و دل ها و ایجاد زمینه هوس و فتنه است که خداوند از آن نهی می‌نماید.

در این آیه سخن با زنان است، به ویژه زنان پیامبر را مورد خطاب قرار داده و آنان را از اندیشه و پدیده جاهلی بر حذر داشته تا دیگر زنان مسلمان بدانند از آنجا که احتمال سقوط در مرداب جاهلیت برای زنان پیامبر وجود دارد، این احتمال برای آن‌ها نیز هست. یعنی اینکه زن باید ثبات داشته و خود را با آلودگی های جاهلی دمساز نکند و به خودآرایی جاهلانه نپردازد. ۳. در سوره مائده، آیه ۵ می‌فرماید: «أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْتَغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ؛ آیا حکم جاهلیت را می‌جویند؟ برای مردمی که اهل یقین هستند چه حکمی از خدا بهتر است.» بنا به نقل رشیدالدین میددی در «کشف الاسرار» یهودیان از پیامبر(ص) در حق زانین حکمی می‌خواهند که خداوند نفرموده است. با توجه به اینکه آن‌ها کتاب دارند مانند اهل جاهلیت که فاقد کتاب بودند عمل می‌نمایند. چون در جاهلیت حکم رجم را بر ضعفاً واجب کرده و بر اقویا چنین نبود. ۱۰.

مصدق جاهلیت در آیه مذکور خودگرایی است که از مهم ترین اجزای تشکیل دهنده نظام جاهلی محسوب می‌شود و بیانگر نوعی فساد سیاسی در جامعه جاهلی است.

۴. آیه ۱۵۴ سوره آل عمران که خداوند می‌فرماید: «وَطَائِفَةٌ قَدْ أَهَمَّتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ يَظُنُّونَ بِاللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ ظَنَّ الْجَاهِلِيَّةِ؛ و گروهی در فکر جان خود بودند، و درباره خدا، گمان های ناروا همچون گمان های جاهلیت می‌بردند.» در این آیه هر پنداری نسبت به خداوند که با باورهای اسلامی سازگار

نباشد، پندار جاهلی خوانده شده است. چون این مردم نسبت به خداوند، چگونگی و قدرت خداوند و تحقق وعده های او پندار نادرست داشتند که غیر مطابق با واقع بوده، اوصافی که مردم زمان جاهلیت، خدا را به آن وصف می کردند.

شرک و بت پرستی بدترین نوع انحراف فکری در عصر جاهلی بود که آن ها را از توحید و خداشناسی دور کرده بود. هر چند که در پرتوی تعلیمات حضرت ابراهیم (ع) و برخی پیامبران پیشین، در زوایای دل خود خدا را می شناختند و او را آفریدگار جهان می دانستند، ولی در عمل برخی از پدیده های عالم مثل بت های دست ساخته را شریک خدا قرار می دادند. آنچه در این آیه به عنوان مصداق جاهلی ذکر شده است خودخواهی، خودبینی، خودپرستی و خودکامگی است که به دنبال آن قدرت گرایی و سلطه جویی بروز می کند و انسان را از خدا و آخرت دور می نماید.

نتیجه اینکه در آیات فوق، قرآن مصادیقی را محکوم می کند، اما نه به طور مطلق، بلکه شکل جاهلی آن ها که اساساً با معیارهای واقعی اسلام ناسازگار است. از این جهت از نظر قرآن هر انسان متکبر و خودرأیی جاهل محسوب می شود.

در قرآن، جاهلیت به عنوان یک مفهوم تلقی می شود نه یک زمان؛ اگرچه در برخی از متون اسلامی به زمان جاهلیت قبل از اسلام اشاره شده است، ولی این به آن علت است که می خواسته از یک روش مقایسه ای استفاده کند، ولی باز در این موارد نیز به خصلت های جاهلی تکیه شده نه زمان جاهلی.

قرآن کریم عصر قبل از بعثت را عصر گمراهی آشکار معرفی می نماید، گمراهی که در بینش، رفتار و قضاوت مردم مشاهده شده و خداوند آن ها را با وصف جاهلیت مطلق توصیف می نماید. به همین دلیل برخی در رابطه با مکان ظهور اسلام می نویسند: «داستان قدیمی که اسلام در بیابان ظهور پیدا کرد مدت زیادی می گذرد تا از بین برود. این مسئله می تواند گویای شرایط نامطلوب مکان ظهور اسلام باشد که در کنار عوامل طبیعی، ناشی از جهل و جهالت مردم نیز بود.

مفهوم جاهلیت در متون تاریخی

اولین و مهم ترین متن و منبع تاریخی اسلام پس از قرآن، نهج البلاغه است که می توان مفهوم جاهلیت را به روشنی در آن مشاهده کرد.

امیرمؤمنان عصر جاهلیت را چنین توصیف می نماید: «خداوند پیامبر اسلام را وقتی فرستاد که از دیرباز پیامبری نیامده بود، ملت ها در خوابی طولانی فرو رفته بودند، سر رشته کارها از هم گسیخته و آتش جنگ ها در همه جا شعله ور بود. دنیا را تاریکی، جهل و گناه تیره کرده بود. فریبکاری آشکار، برگ های درخت بشر پژمرده و زرد شده و امید ثمری از آن نبود. آب ها فرو رفته و فروغ هدایت خاموش شده بود، بدبختی به بشر هجوم آورده و چهره کریه خود را نمایان کرده بود. ترس دل های مردم را فرا گرفته و تنها پناهگاهشان شمشیر بود.»^{۱۱}

حضرت در جای دیگر می فرماید: «هرگز مباد که شما نیز چونان جفاپیشگان جاهلیت باشید که نه در دین ژرف نگر بودند و نه از خدا ندیشی ای درست داشتند.»^{۱۲}

مقام معظم رهبری در شرح و تفسیر خطبه ۲۶ نهج البلاغه بیان می دارد که دوران جاهلیت دو گونه نابسامانی دارد:

۱. نابسامانی مادی که مردم از لحاظ رفاه در سطح پایینی بودند و امنیت نداشتند.

۲. نابسامانی معنوی که عبارت است از گمراهی و حیرت مردم، به این معنا که آن ها راه روشنی در مقابلشان نیست و به دنبال یک چیز بالا و والا نیستند.

به این سبب، تفکر، اختیار و ابتکار در چنین دوره ای وجود ندارد.^{۱۳} در سایر متون تاریخی نیز به مفهوم جاهلیت پرداخته شده که اهم آن ها عبارتند از:

جوادعلی، جاهلیت را به معنای حماقت، حقارت، سفاهت، خشم و تسلیم ناپذیری در برابر اسلام و احکام آن می داند.^{۱۴}

بلاشر می نویسد: «در اسلام بر تمام خصوصیات نفسانی عرب مانند مزاج جنگی، حساسیت و شرافت نسبت به عربیت، قساوت در مورد انتقام،

شرب خمر، قماربازی و مانند آن صفت جاهلی اطلاق می شود.»^{۱۵}

عمر فروخ نیز معتقد است: «جاهلیت نامی است که قرآن کریم به عصر پیش از اسلام اطلاق نموده، زیرا اعراب در آن عصر، بت می پرستید و با یکدیگر به نزاع می پرداختند،... گاهی فرزندان خود را زنده به گور می کردند و شراب می نوشیدند... و چنین است که ملاحظه می کنیم واژه جاهلیت از جهلی گرفته شده که در برابر حلم بوده نه جهلی که متضاد علم است.» ۱۶
احمد امین مصری نیز می گوید: «جهل در برابر علم نیست، بلکه به معنای سفاهت، خشم، تکبر و افتخارات بیجاست.» ۱۷

ابن خلدون دوران جاهلیت را چنین توصیف می نماید: «این قوم بر حسب طبیعت، وحشی و یغماگر بودند و موجبات وحشی گری چنان در میان آن ها استوار بود که جزء خوی و سرشت آن ها شده بود و از این طریق از قید فرمانبری حکام سرباز می زدند. خوی آن ها غارتگری بود و روزی آن ها در پرتو نفیره ها فراهم می آمد...» ۳۳

طبری عصر جاهلیت را این گونه معرفی می نماید: «قوم عرب خوارترین، بدبخت ترین و گمراه ترین قوم بود که در لانه ای محقر و کوچک میان بیشه شیر (ایران و روم) زندگی می کرد. سوگند به خدا، در سرزمین عرب چیزی موجود نبود که مورد طمع و یا حسد بیگانگان باشد. هر آن کس از اعراب که می مرد یکسره به دوزخ می رفت و هر آنکه زندگی می کرد و حیات داشت، گرفتار خواری و مشقت بود و دیگران لگدمالش می کردند، سوگند به خدا که در سرتاسر زمین قومی را نمی شناسم که خوارتر و تیره بخت تر از عرب باشد.» ۱۹
سرانجام فیلیپ حتی می نویسد: «منظور از جاهلیت که غالباً به روزگار جهل و وحشی گری اطلاق می شود، دورانی است که عربستان قوانین و پیامبری که وحی به او رسد و کتاب منزل داشته باشد، نداشته است.» ۲۰
تمام معانی و مصادیق ذکر شده در آثار مورخان مذکور در رابطه با جاهلیت با آیات مطرح شده مطابقت دارد. در کنار نظرات مذکور در خصوص مفهوم جاهلیت، برخی دیگر، جاهلیت را فقدان دانش درباره چیزی از موجودات می دانند که قادر به دانستن است. بنابراین دیدگاه، جاهلیت نتیجه محدودیت های هوش ما یا ناشناخته بودن خود ماده است و در دو قسم «مطلق» و «نسبی» قابل بررسی است.

جاهلیت مطلق آن است که شخص قادر نیست خود را از آن خلاص نماید. چنین جاهلیتی مسلماً غیر اختیاری است، ولی با تلاش اخلاقی می‌توان از جاهلیت نسبی رهایی یافت. ۲۱.

برخی مورخان و نویسندگان عرب نیز بیشتر برآمی بودن اکثریت عرب جاهلی و فقدان قدرت خواندن و نوشتن آن‌ها تأکید نموده‌اند. ۲۲. در برخی از متون تاریخی به روابط تجاری موجود بین اعراب و وجود مظاهر تمدن در پاره‌ای از نقاط جزیره العرب، به ویژه یمن و به اصطلاح عربستان خوشبخت «Arabia Felix» اشاره شده است.

به همین دلیل، تعدادی از آن‌ها جاهلیت را به عنوان نوعی عقب ماندگی و جهل نمی‌پذیرند و اصل جاهلیت را قبول ندارند. افرادی چون دکتر یحیی الجبوری و دکتر گوستاو لوبون فرانسوی از این دسته هستند. ۲۳. اما ساختن ساختمان‌های مرتفع و روابط تجاری موجود در برخی از نقاط شبه جزیره عربستان نمی‌تواند دلیل علم و دانش آن مردم باشد و از این طریق اصل جاهلیت را برای آن‌ها انکار کرد.

از مجموع نظرات مطرح شده می‌توان چنین نتیجه گرفت که مورخان در رابطه با مفهوم جاهلیت دیدگاه واحدی ندارند و چنان که مشاهده شد برخی از مورخان قائل به کاربرد واژه جاهلیت برای دوران قبل از اسلام نیستند. گروهی نیز جهل را مقابل علم دانسته و منظور از آن را نادانی و نداشتن علم و آگاهی می‌دانند و به ویژه بر روی تعداد باسوادهای مکه و مدینه تأکید می‌ورزند. اینان عده باسوادها را در مکه مقارن ظهور اسلام هفده نفر و در مدینه مقارن هجرت پیامبر یازده نفر ذکر کرده‌اند. ۲۴.

در دوران معاصر به ویژه از آغاز قرن بیستم میلادی تعدادی از مستشرقان، نادانی را معنای ثانوی جهل دانسته و می‌گویند جهل در دوران قبل از اسلام نه مقابل علم بلکه مقابل حلم بود و حلم را بردباری، بخشندگی، لیاقت، درایت و نیک اندیشی معنا نموده و مفهوم جهل را خشونت، ناهنجاری، خودستایی، بی‌ارادگی و شتابزدگی می‌دانند که از اشعار جاهلی نیز استنباط می‌شود.

دکتر عباس زریاب خوئی به نقل از گلدزیهر در این رابطه می‌نویسد:

«مقصود از جاهلیت نادانی نیست و جهالت در برابر حلم است نه علم، مسلم است که جاهلیت در برابر اسلام است و مقصود از آن در قرآن عصری است که با تمام موازین و ارزش های اخلاقی، دینی و فرهنگی درست در مقابل اسلام بوده است.»^{۲۵}

برخی از محققین و اندیشمندان در نفی این مسئله که جاهلیت صرفاً به معنای نادانی و عدم علم نیست دلایلی می آورند که عبارتند از:

۱. قرآن به عنوان بزرگ ترین معجزه تاریخ در بین مردم آن جامعه با همان توانایی های علمی و ادبی نازل شد و همان مردم را به تحدی دعوت کرد. حال این سؤال مطرح می شود که اگر مردم آن دوران افرادی نادان و به دور از علم و ادب بودند آیا تحدی فضیلتی برای قرآن محسوب می شد؟
۲. در اشعار عرب جاهلی نیز این معنا تأیید شده است و منظومات شعری بیانگر اوج اقتدار ادبی آنان است.

۳. هدف و غایت بعثت پیامبر، اتمام مکارم اخلاقی است. «انما بعثت لاتمم مکارم الاخلاق» و واژه اتمام بیانگر این واقعیت است که آن حضرت شاهد رشد عقلانی مردم و وجود گونه هایی از مکارم اخلاقی در آن ها اما به صورت نیمه تمام بودند و هدف آن حضرت کامل کردن آن هاست.

۴. در احادیث معصومین نیز واژه جهل صرفاً به معنای نادانی به کار برده نشده است؛ به طوری که پیامبر عظیم الشان اسلام فرمودند: «جاهل کسی است که به معاشران خود ظلم نموده و به زیردستانش ستم روا دارد و بر برتر از خود بزرگی فروشد و بی تمیز سخن گوید.»^{۲۹}

۵. لغت دانان نیز جهل را صرفاً مقابل علم نمی دانند و آن را فقط به نادانی ترجمه نکرده، بلکه بیشتر به معنای پرخاشگری، ستم کردن، شدت عمل، عدم بردباری، فخرفروشی و خود بزرگ بینی دانسته اند. پس جهل آن مردم یعنی اینکه اقوال، حکم و نصایح آن ها با سلوک و رفتارشان منافات داشت مثل تجاوز، توحش، قساوت، اسراف و مقدس شمردن آنچه که برایشان نه سود و نه ضرری داشت.

جهل یعنی آنکه سخنی می گفتند که به آن عمل نمی کردند و جاهلیت به این معنا به وجه عام بر عرب قبل از بعثت منطبق بوده است. بنابراین جهل

یعنی نداشتن حلم، سفاقت، حماقت، تهور و عدم قدرت بر ضبط نفس که جاهلیت در این معنا در بین مردم قبل از ظهور اسلام بسیار رایج بود. کلام را با سخنی از امیرمؤمنان علی (ع) در رابطه با جاهلیت به پایان می‌بریم. آن حضرت می‌فرماید: «آنان فرمان شیطان را می‌بردند و به راه او می‌رفتند و به سرچشمه‌های او وارد می‌شدند. علم‌های او به وسیله آنان به راه می‌افتاد و پرچمش بر پای می‌ایستاد. شیطان مردم را زیر پای فتنه‌ها لگدمال کرده و مانند گاو آن‌ها را زیر سم‌های خویش بمالید و با سرسم‌ها بر روی پیکر آنان ایستاد و همه مردم در آن فتنه‌ها سرگردان، حیران و نادان بودند.» ۲۷

نتیجه‌گیری:

از بحث مربوط به جاهلیت در قرآن و متون تاریخی این نتایج حاصل می‌شود:

۱. جاهلیت برهه محدودی از زمان در خلال تاریخ نیست بلکه جاهلیت، زمان شمول و مکان شمول است. حالت و کیفیت خاصی است که در هر زمان و مکان می‌تواند پدید آید و محدود به زمان و مکان نیست. بنابراین جاهلیت مفهوم است نه زمان.
۲. جاهلیت تنها مفهومی مقابل علم و تمدن نیست، بلکه در برابر حلم است و مرتبه‌ای در برابر عقل محسوب می‌شود.
۳. جاهلیتی که در قرآن و سنت بیان شده است یک نوع حالت نفسانی و کیفیت روانی است که از پیروی از هدایت الهی سرباز می‌زند و حکومت را در امور و مسائل زندگی به رسمیت نمی‌شناسد و به این جهت خودگرایی، خودخواهی و خودآرایی از معانی و مصادیق اصلی جاهلیت در قرآن و بسیاری از متون تاریخی است.
۴. شناخت جاهلیت مقدمه شناخت حیات اسلام است. چون تا باورها، فرهنگ، تمدن، آداب و رسوم جوامع جاهلی شناخته نشود، میزان تأثیرات آن جدید آشکار نمی‌شود و مهم‌تر اینکه شناخت جاهلیت قدیم و نشانه‌های آن در شناخت روابط جاهلی دنیای کنونی مفید است؛ زیرا جاهلیت نوین مجموعه‌ای فشرده از جاهلیت قدیم به اضافه انحرافات تازه است.

۵. اسلام با توصیف جاهلیت درباره دوران قبل از خود می‌خواست یک برخورد فرهنگی با نمادهای جامعه جاهلی داشته باشد. پس اسلام برخورد نامعقول با دوران قبل از خود نداشت و همه چیز را نفی و انکار نکرد، بلکه به جداسازی سره از ناسره پرداخت.

پی‌نوشت‌ها

- * عضو هیئت علمی گروه معارف اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دامغان.
۱. قرآنی، تفسیر نور، ج ۶، ص ۵۶.
 ۲. همان، ص ۱۱۴.
 ۳. طبرسی، مجمع البیان، ج ۲۹۷-۱، ۲۹۸؛ عتیق نیشابوری، تفسیر التفاسیر، ج ۱، ص ۸۴.
 ۴. زمزم، ص ۶۴.
 ۵. مکارم شیرازی، ج ۱۹، ص ۵۲۴-۵۲۹.
 ۶. قرآنی، تفسیر نور، ج ۲، ص ۲۵۸.
 ۷. طباطبائی، ج ۷، ص ۱۰۱-۱۰۳؛ طبرسی، ج ۴، ص ۲۶۸.
 ۸. مکارم شیرازی، ج ۲۲، ص ۹۶.
 ۹. نیکسون، تاریخ ادبیات عرب، ص ۷۹.
 ۱۰. میبیدی، کشف الاسرار و عدة الابرار، ج ۸، ص ۴۴.
 ۱۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۸، ۲۱۲، ۸۹.
 ۱۲. عبدالمجید معادیکخواه، فرهنگ آفتاب، ص ۱۸۴۵.
 ۱۳. سیدعلی خامنه‌ای، درس‌هایی از نهج البلاغه، ص ۵۲-۵۷.
 ۱۴. رسول جعفریان، تاریخ سیاسی اسلام، ج ۱، ص ۵۱ به نقل از دارالمفضل، ج ۱، ص ۴۰.
 ۱۵. عمر فروغ، تاریخ الادب العربی، ج ۱، ص ۴۷.
 ۱۶. همان ج ۱، ص ۷۳.
 ۱۷. احمد امین، فجر الاسلام، ص ۶۰.
 ۱۸. ابن‌خلدون، مقدمه، ص ۲۸۱، ۲۸۵.
 ۱۹. طبری، جامع البیان، ج ۴، ص ۲۵.
 ۲۰. حتی، تاریخ عرب، ص ۱۰۹.
 ۲۱. Joseph F. Delany, the Catholic Encyclopedia, VI 12, 3.
 ۲۲. ابن‌سعد، طبقات الکبری، ج ۳، ص ۵۲۲ و ۵۲۶ و ۵۳۱ و ۶۱۳؛ بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۷۱؛ ابن‌قتیبه، المعارف، ص ۲۴۰؛ آلوسی، بلوغ‌الآرب، ج ۱، ص ۴۱؛ احمد سیبانی، تاریخ مکه، ص ۲۴.
 ۲۳. گوستاویویون، تمدن اسلام و عرب، ص ۸۷-۱۰۱.
 ۲۴. بلاذری، همان، ص ۴۷۱؛ آلوسی، همان، ج ۳، ص ۳۶۸؛ ابن‌قتیبه، الشعر و الشعراء، ص ۳۳۴.
 ۲۵. خرّمشاهی، دایرة‌المعارف تشیع، ج ۵، ص ۲۸۴ ذیل واژه جاهلیت.
 ۲۶. نهج‌الفصاحه، به اهتمام مجیدی خوانساری، ص ۱۵۵.
 ۲۷. نهج‌البلاغه، ترجمه دکتر شهیدی، خطبه دوم، ص ۸.

فهرست منابع:

۱. قرآن کریم
۲. نهج البلاغه
۳. آلوسی، سید محمد شکرى، بلوغ الارب فی معرفة احوال العرب، مصر، ۱۳۴۲ ق.
۴. ابن خلدون، عبدالرحمن، مقدمه، ترجمه محمد پروین گنابادی، تهران، ۱۳۳۶.
۵. ابن سعد، طبقات الكبرى، بیروت، ۱۳۷۳ ق.
۶. امین، احمد، فجرالاسلام، بیروت، ۱۶۹۶ م.
۷. الحاج حسن، حسین، حضاره العرب فی عصر الجاهلیه، بیروت، ۱۴۰۵ ق.
۸. ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، الشعر و الشعراء، به کوشش احسان عباس و یوسف نجم، بیروت، ۱۹۶۴ م.
۹. همو، المعارف، قاهره، ۱۳۰۰ هـ.
۱۰. بلاذری، احمد بن یحیی، فتوح البلدان، ترجمه محمد توکل، تهران ۱۳۶۷.
۱۱. جعفریان، رسول، تاریخ سیاسی اسلام، قم، ۱۳۶۶.
۱۲. جعفری، مهدی، مسند حضرت فاطمه، بی جا، ۱۳۷۳.
۱۳. (آیت الله) خامنه ای، سید علی، درسهائی از نهج البلاغه، تهران، بی تا.
۱۴. خرمشاهی، بهاء الدین، دایرة المعارف تشیع، ذیل واژه جاهلیت.
۱۵. سالم، عبدالعزیز، تاریخ عرب قبل از اسلام، ترجمه باقرصدری نیا، تهران ۱۳۸۰.
۱۶. سباعی، احمد، تاریخ مکه، مکه المکرمة، ۱۳۷۲ ق.
۱۷. طباطبائی، محمد حسین، تفسیرالمیزان، ترجمه محمد جواد حجتی کرمانی و محمد علی گرامی قمی، تهران، ۱۳۶۴.
۱۸. طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۱۹. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ترجمه علی کرمی، تهران، ۱۳۸۰.
۲۰. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، نجف، ۱۳۸۶ ق.
۲۱. عتیق نیشابوری، ابوبکر، تفسیرالتفاسیر (تفسیرسورآبادی)، به تصحیح سعیدی سیرجانی، تهران، ۱۳۸۱.
۲۲. فروغ، عمر، تاریخ الادب العربی، بیروت، ۱۹۶۴ م.
۲۳. قرآنتی، محسن، تفسیر نور، تهران، ۱۳۷۹.
۲۴. لوبون، گوستاو، تمدن اسلام و عرب، ترجمه سید هاشم حسینی، تهران ۱۳۵۸.
۲۵. معادیخواه، عبدالمجید، فرهنگ آفتاب، تهران، ۱۳۷۲.
۲۶. میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۷۱.
۲۷. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیر نمونه، تهران، ۱۳۷۴.
۲۸. نیکلسون، رینولد، تاریخ ادبیات عرب، ترجمه کیوان دخت کیوانی، تهران، ۱۳۸۰.
۲۹. نهج الفصاحه، به اهتمام غلامحسین مجیدی خوانساری، قم، ۱۳۸۵.
۳۰. GIBB, H. A. R. Mohammedanism (Anhistorical /survey, America - ۱۹۶۲.
۳۱. Guillaume, Alfred, Islam, England - ۱۹۵۶.
۳۲. Hamidullah, Mohammad, Introduction OF Islam, Qum - ۱۹۸۲.
۳۳. Josephf. Delany, The Catholic Encyclopedia, VII - ۱۹۱۱.
۳۴. Montgomery Watt, William, Islam, England - ۱۹۹۹.
۳۵. The Encyclopaedia Of Islam, Volume I - ۲۵.

تأثیر رهبران جامعه در تربیت عقلانی

چکیده

یکی از عواملی که نقش برجسته ای در تربیت دارند رهبران جامعه هستند. این نقش لزوماً آگاهانه نبوده و آن‌ها حتی اگر قصد تأثیر را نداشته باشند صرف عنوان و برجستگی اجتماعی آن‌ها را در جایگاه تأثیرگذاری قرار داده است.

رهبران از دو راه شناخت و انگیزه و احساسات می‌توانند بر اراده دیگران تأثیر گذاشته و آنچه را می‌خواهند بر دیگران تحمیل نمایند. ایجاد شناخت به صورت مستقیم بر آگاهی تأثیر می‌گذارد ولی ایجاد احساسات و انگیزش‌های احساسی می‌توانند به طور غیر مستقیم بر توان آگاهی موثر باشند. در نوشتار حاضر به بررسی این موضوع از منظر آیات قرآن و روایات معصومین پرداخت می‌کنیم.

تربیت مقوله بسیار پیچیدای است که عوامل و اسباب گوناگونی در شکل‌گیری آن دخیل است. تقریباً تمام این عوامل هم عرض هم بوده و نسبت به هم نقش مکمل را ایفاء می‌نمایند. ولی نقش «رهبران جامعه» در شکل‌گیری آن بی‌بدیل بوده و قابل مقایسه با دیگر عوامل نمی‌باشد. و

هم عرضی با دیگر عوامل تنها از این جهت است که همگی در مقسم یکی هستند و الامقدار تاثیر آن‌ها متفاوت است.

رهبران جامعه از آنجا که تاثیر زیادی در روند توسعه جامعه و هم نفوقی که بر اعضاء جامعه دارند می‌توانند بر دیگر عوامل تربیتی تاثیر گذاشته و نقش آن‌ها را دگرگون کنند. چنانکه گفته اند: «الناس علی دین ملوکهم». [۱] مردم بر آیین و دین رهبران و پادشاهانشان هستند. به هر حال متاثر شدن عموم مردم از پادشاهان و رهبران جامعه چیزی نیست که قابل انکار باشد. در این نوشتار تلاش خواهد شد تا نقش رهبران در تربیت و تاثیر آن‌ها بیشتر تبیین گردد.

چستی شناسی

رهبر

« رهبر » واژه ای فارسی است که معادل آن در زبان عربی واژه « قائد » است. و می‌توان با این واژه در قرآن و کلمات معصومین واژه « رهبر » را پیگیری مستقیم نمود.

البته برای پیگیری تمام موارد و جوانب مسئله واژه های « امام » و « ولی » نیز به عنوان واژگان کلیدی می‌توانند ما را در پیگیری موضوع این نوشتار در قرآن و سنت یاری نمایند. البته این به معنای تطابق کامل معنایی نیست چراکه هر یک از واژه های ذکر شده در جای خود دارای بار معنایی متفاوتی نیز هستند.

قائد

واژه « قائد » از ریشه « ق و د » تشکیل شده و به معنی کسی که در جلو یک نفر و یا جمع و گروهی حرکت کرده و آن‌ها را رهبری می‌نماید است. البته در این ماده معنی هدایت و راهنمایی نیز نهفته است. یعنی « قائد » کسی است که پیش روی جمعی حرکت کرده و سرپرستی آن‌ها را بر عهده داشته و هم آن‌ها را راهنمایی و هدایت می‌نماید. [۲]

پس درون این واژه معانی زیر نهفته است:

حرکت در پیش رو

سرپرستی

راهنمایی و هدایت

امام

واژه دیگری که می‌توان توسط آن در موضوع این مقاله به کاوش علمی پرداخت، واژه « امام » است.

این واژه از ماده « ا م م » نشأت گرفته و « امّ » به هر چیزی گفته می‌شود که چیزهایی که بعد او می‌آیند به او ضمیمه شوند. [۳] و « امام » هر کسی است که به او اقتدا شده و پیشاپیش کارها باشد. [۴]

بنابراین در واژه « امام » معانی زیر وجود دارد:

مقتداء بودن

پیشرو بودن

ولی

واژه دیگری که می‌توان به توسط آن به منابعی راجع به موضوع مقاله دست یافت « ولی » است.

« ولی » یعنی یاری‌گر، سلطه دار، کسی که عهده دار کار دیگران بوده و سرپرست آن‌ها است، گو اینکه ولایه اشعار به تدبیر و قدرت و انجام کار داشته و تا این سه با هم در کسی جمع نشود به او والی گفته نمی‌شود. [۵] چنانکه روشن است در کلمه ولی معانی زیر نهفته است:

یاری‌گر

سلطه

قدرت

نتیجه

آنچه از معانی لغات « ولی » و « امام » به دست آمد معلوم نمود که در این دو واژه سرپرستی و رهبری وجود دارد. هر چند تفاوت مشهودی بین این دو واژه و کلمه « قائد » وجود دارد. ولی آنچه روشن شد این که می‌توان از این دو واژه نیز برای جستجو و کاوش در مورد تأثیر رهبران استفاده نمود. البته به علت محدودیت این نوشتار ما خود را ملزم به پیگیری این الفاظ

نمی‌دانیم و تنها به مقدار کشش این نوشتار از الفاظ یاد شده استفاده خواهیم کرد و تنها به این خاطر این مطالب ذکر شد تا برای دیگرانی که پیگیرند مفید باشد. و ما از هر مفهومی (و لو به صورت جمله) که بتوان از آن در راستای مقاله بهره‌گیری نمود در این نوشتار استفاده خواهیم کرد. رهبران جامعه کیانند؟

با توجه به معانی لغات یاد شده روشن می‌شود: «هر آنکه در جامعه سلطه‌ای داشته و صاحب قدرتی باشد چه قدرت نرم و چه قدرت سخت می‌تواند به عنوان رهبری از رهبران جامعه به شمار آمده و در جامعه تاثیرگذار باشد. بنابراین همه این گروه‌ها و افراد، مورد بحث این مقاله خواهد بود. مطلب مهم دیگر که از این مطالب به دست می‌آید اینکه تمام این گروه‌ها بعد از اینکه روشن شد نقش رهبری در جامعه دارند قطعاً مسئول تربیتی جامعه بوده و نمی‌توانند خود را به بهانه‌هایی کنار بکشند. و هر که از این افراد و گروه‌ها الگو گرفته و در تربیت از آن‌ها تاثیر پذیرد در واقع آن را رهبر خود نموده و در قیامت نیز با وی محشور خواهد شد. البته در ادامه به این مهم بیشتر پرداخت خواهیم نمود.

راه تاثیر رهبران بر تربیت افراد

استعدادهایی که برای روان یک شخص در نظر گرفته می‌شود یا مربوط به آگاهی، شناخت و دانستن است و یا مربوط به احساسات و عواطف. و بعد دیگری نیز که در واقع از این دو بهره می‌برد بعدکنشی و یا ارادی انسان است. بنابراین انسان دارای سه بعد تربیتی «عاطفی، شناختی و ارادی» است. [۶]

تاثیر پذیری و تربیت انسان نیز از هر یک از این راه‌ها ممکن خواهد بود. از طرفی خواست و اراده انسان متاثر از دو بعد دیگر یعنی «شناخت و عاطفه» است. و تغییر نگرشها و بینش‌ها موجب تغییر اراده‌ها خواهد بود. بنابراین تاثیرگذاری رهبران بر افراد جامعه جبری نبوده و تا شخص خود اراده نکند رهبر هیچ تاثیر تربیتی بر آن‌ها نمی‌تواند داشته باشد و اصولاً تربیت امری جبری نبوده و کاملاً در اختیار متربی است و نقش مربی تنها آگاهی دهی و

ایجاد انگیزش روانی در مرتبی است.

شیطان امام ضلالت

رهبر لفظ خنثی بوده و در مفهوم آن مثبت و منفی یا خوب و بد وجود ندارد. و به هر دو قشر اطلاق می‌شود. یعنی هم به رهبر ضلالت و گمراهی و هم رهبر هدایت واژه «رهبر» اطلاق می‌گردد. [۷]

شیطان به عنوان رهبر اهل جهنم روز قیامت در دفاع از خود اینگونه می‌گوید: «وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الْأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعَدَ الْحَقُّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُومُونِي وَتُؤْمَرُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِ مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ.» [۸] و شیطان، هنگامی که کار تمام می‌شود، می‌گوید: «خداوند به شما وعده حق داد و من به شما وعده (باطل) دادم، و تخلف کردم! من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه دعوتتان کردم و شما دعوت مرا پذیرفتید! بنا بر این، مرا سرزنش نکنید خود را سرزنش کنید! نه من فریادرس شما هستم، و نه شما فریادرس من! من نسبت به شرك شما درباره خود، که از قبل داشتید، (و اطاعت مرا همرديف اطاعت خدا قرار دادید) بیزار و کافرم!» مسلماً ستمکاران عذاب دردناکی دارند! [۹]

تحلیل محتوایی

بعد از اینکه در روز قیامت اعمال همه مورد بررسی واقع گردید اهل جهنم شیطان را مقصر گمراهی خود معرفی می‌نمایند ولی او از آن‌ها بی‌زاری جسته و تاکید می‌کند من هیچ سلطه‌ای نسبت به شما نداشتم و تنها دعوتتان کردم و این شما بودید که با اجابت دعوت من از شناخت خدا بازمانده و به شرك کشیده شدید و الا اگر این دعوت را اجابت نمی‌کردید بلکه دعوت الهی را گوش می‌دادید الان اهل بهشت بودید.

پیام

شیطان بر هیچ کس تسلط ندارد و تنها کاری که می‌تواند انجام دهد دعوت به بدی است.

نکات

هدایت و ضلالت وابسته به خواست و اراده انسان است.
 إِنَّ اللَّهَ وَعَدَّتْكُمْ وَعَدَّ الْحَقُّ وَوَعَدْتُمْ فَأَخْلَفْتُمْ....
 هیچ رهبری (گمراه یا هادی) توان تربیت اجباری را ندارد.
 اختیار و خواست، اصلی اصیل در تاثیر تربیت است.
 إِلَّا أَنْ دَعَوْتُمْ فَأَسْتَجِبْتُمْ.

انسان مسئولیت پذیری که عواقب کارها و خواست های خود را توجه کند و متوجه باشد که در آخر باید خود را ملامت نماید، دچار خواست های نادرست نمی شود. فَلَا تَلُومُونِي وَ لُومُوا أَنْفُسَكُمْ....
 با توجه به این آیه روشن می شود تنها راه تاثیر رهبران (ضلالت و هدایت) تحریک انگیزه و عواطف از یک طرف و تاثیر بر بینش از طرف دیگر بوده و با این وسیله بر اراده ها تاثیر می گذارند و هرکسی بتواند اراده انسان ها را تحریک کرده و به سوی خواست های خود برانگیزد خواهد توانست او را آنگونه که می خواهد تربیت نماید.

راه های تحریک و تاثیر بر اراده متربی

چنانکه گذشت تنها راه تاثیر مربی (در اینجا رهبران جامعه) بر متربی تاثیر گذاری و جهت دهی به اراده متربی است. و این چنانکه گذشت از دو راه تغییر در بینش ها و انگیزه ها میسر است.
 این بینش ها و انگیزه ها و احساسات است که موتور محرکه اراده به شمار آمده و به خواست ها جهت می دهد. [۱۰]

به همین جهت قرآن به این دو بعد عنایت ویژه داشته و راهکارهای تربیتی خود را بر این دو بعد متمرکز نموده است. چنانکه نگاهی گذرا به آیات قرآن این مهم را به روشنی آشکار می نماید.

توجه به این امر لازم است که قرآن خود به عنوان رهبری از رهبران جامعه به شمار آمده [۱۱] و طبعاً تاثیرات خاص خود را نیز دارد. بنابراین تبیین شیوه های تاثیر گذاری رهبران بر جامعه از طریق تبیین آیات قرآن دارای دو فائده است. اول اینکه دو نوع شیوه تاثیر رهبران بر جامعه را با

توجه به آیات بررسی کرده ایم و دوم اینکه دلیل و تاییدی بر اهمیت و جایگاه این دو شیوه از قرآن را ارائه داده ایم.

آیات مربوط به شناخت

بسیاری از آیات انسان‌ها را ترغیب به تفکر و تعقل کرده و آن‌ها را از رفتارهای غیرعقلانه نهی می‌کنند. و برای تفکر و تعقل صحیح راهکار «تبیین صحیح مسائل و آسان سازی» را نیز ارائه می‌نمایند. بدین صورت که مسائلی را که جای سوال و طرح دارند ابتداء حسی و قابل لمس می‌نماید و سپس با تشویق بر تفکر در مورد آن کیس خاص، انسان را برای دریافت حکم کلی عقلی یاری می‌نماید.

البته از آنجاکه قرآن برای همه انسان‌ها با تمام سطوح فکری است، تمام استدلال‌های خود را مبتنی بر مثال ننموده بلکه در برخی موارد به صرف تبیین عقلی بسنده کرده تا آن‌انکه دارای هوش بیشتری هستند بهره خود را از آیات بگیرند. [۱۲] قرآن چون بنای تربیتی دارد نمی‌خواهد انسان‌ها همواره در مثل توقف نمایند بلکه می‌خواهد از مثل پلی به ممثل ساخته و به درک کلی و عقلانی دست یابند به حدی که دیگر نیاز به مثل نداشته باشند. و شیوه استفاده از مثل برای ارائه بینش و آگاهی برای افراد به عنوان سکوی پرتاب است. برای نمونه؛ قرآن برای روشن نمودن ارزش اخلاص مثالی عینی و قابل لمس ارائه می‌دهد.

می‌فرماید: «أَيُّودُ أَحَدِكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَةٌ ضَعْفَاءٌ فَأَصَابَهَا أَعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» [۱۳] آیا کسی از شما دوست دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر آن‌ها نهرها روان است، و برای او در آن [باغ] از هرگونه میوه ای [فراهم] باشد، و در حالی که او را پیری رسیده و فرزندانی خردسال دارد، [ناگهان] گردبادی آتشین بر آن [باغ] زند و [باغ یکسر] بسوزد؟ این گونه، خداوند آیات [خود] را برای شما روشن می‌گرداند، باشد که شما بیندیشید. [۱۴]

تحلیل محتوایی

انسان هیچگاه نمی‌پسندد در سنین پیری که نیاز او بیشتر و توانش کمتر است همه آنچه را دارد باخته و ورشکست گردد. یعنی آنچه را جمع نموده بود تا در آینده استفاده کند یکباره از دست بدهد. هیچ انسانی چنین اتفاقی را نمی‌پسندد و این را یک فاجعه برای خود محسوب می‌نماید. اخلاص در کار یعنی اینکه انسان برای جهان دیگر توشه اندوخته و فعالیت‌های خود را برای این دنیا انجام ندهد و الا وقتی روز نیاز رسید دستش خالی بوده و اندوخته خود را بر باد رفته خواهد یافت. تبیین اینگونه ضروریات چنان می‌تواند در ذهن انسان باقی بماند که برای او یک موتور محرکه اخلاص ایجاد شده و سعی او را همراه اخلاص نماید.

پیام آیه:

ریاء در کارها خالی کردن دست خود در روز نیاز است.

نکات آیه:

درگیری ذهن متربی با رفتارهای خود و به سنجش واداشتن او، متربی را از درون متحول می‌کند.

بیان غیر مستقیم مسائل تربیتی تاثیر آن‌ها را بیشتر می‌نماید. استفاده از تمثیل و تشبیه در تربیت موجب فعال شدن و درگیری بیشتر ذهن متربی شده و تمرکز او را بر روی مسئله ای خاص افزایش می‌دهد. وادار شدن به تفکر یکی از نتایج بیان تصویری مطالب تربیتی است. برای افزایش شناخت و آگاهی توقف در مثال قابل قبول نبوده و قرآن تشویق به عبور از این مرحله می‌کند.

در همین رابطه از پیامبر گرامی اسلام نقل است که فرمودند: « مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ ثُمَّ عَلَيْكَ مِنَ الْعِلْمِ بِمَا لَا يَصِحُّ الْعَمَلُ إِلَّا بِهِ وَ هُوَ الْإِخْلَاصُ » هر کس خودش را شناخت پروردگار خود را شناخته است، و شناختی که بعد از این لازم است به طوری که بدون آن عمل صحیح نخواهد بود اخلاص در عمل است.

تحلیل محتوایی

در این روایت اهمیت معرفت و شناخت از طرف رهبر جامعه مورد تاکید

واقع شده و راه شناخت پروردگار معرفت نفس معرفی شده است. یعنی هرکس خودش را و جایگاه خود در این جهان را بیابد به پروردگار خود می‌رسد. وقتی انسان ضعفها و توانمندی‌های خود را دید و به منبع این توانائی‌ها و دارائی‌ها فکر کرد آگاهی از پروردگار برای او میسور می‌شود و الا امکان ندارد شخصی بدون شناخت خود به معرفت پروردگار دست یابد. بعد از ترغیب به معرفت نفس برای رسیدن به معرفت رب، مهمترین موضوع عمل بر طبق این معرفت است. و تا این نوع عمل محقق نشود به صرف شناخت، انسان به تکامل روحی نمی‌رسد. ولی آنچه مهم تر بوده و در این روایت تذکر داده شده است عمل همراه با اخلاص است.

پیام روایت

شناخت را همراه عمل خالصانه قرار دهیم.

در این روایت نیز شناخت دهی رهبر به عنوان یکی از راههای تاثیر بر تربیت شناختی متربی (به طور عملی) مورد تاکید واقع شده است. بیان مسائل تربیتی از راه ارائه بینش و آگاهی شیوه رایج آیات قرآن و روایات بوده و به‌کرار از آن استفاده شده است که نمونه ای از آن بیان شد. علاوه بر این از روش ایجاد انگیزه و عواطف نیز بهره برده شده که این دو روش در واقع دو موتور راهبرنده انسان و تربیت او محسوب می‌شوند. در ادامه نمونه ای از آیات در رابطه با شیوه ایجاد انگیزه و عواطف برای تربیت اشاره می‌شود.

آیات مربوط به انگیزه و احساسات

انسان در حرکت خود نیازمند بینش و آگاهی از مسیر حرکت و موانع و عوامل است. تا مسیر روشن نشود حرکت یا درجا زدن است و یا به قهقری رفتن و یا بیهوده انرژی مصرف کردن. و از آنجاکه این حرکت از درون او نشأت می‌گیرد ابتداء لازم است تا خود را بشناسد.

اما از آنجاکه انسان دارای دو بعد روحی بینش و انگیزش است برای رفتن مسیر معلوم انگیزه نیز لازم است. برای مثال برخی از متخصصین قلب و عروق با اینکه به روشنی از مضرات سیگار آگاهی دارند ولی این بینش

آن‌ها را به حرکت وانمی‌دارد. برای حرکت انگیزه و عواطف نیز لازم است. فرضاً همین پزشک متخصص اگر در معرض یک محرک احساسی همانند درخواست فرزند کوچک و یا عکس و یا فیلم تکان دهنده ای از آثار سیگار و یا توصیه یک فردی که به او علاقه و محبت می‌ورزد قرار گیرد احتمال دارد از کشیدن سیگار دست بردارد.

بنابراین مسائل احساسی نقش بسزایی در تربیت انسان می‌گذارد. از همین رو در بسیاری از آیات و روایات می‌بینیم به صرف بینش بسنده نکرده و برای تحریک احساسات انسان علقه محبت او با خدای خود را گوشزد می‌کند.

وَ قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَ لَا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ.
[۱۵] و در راه خدا، با کسانی که با شما می‌جنگند، نبرد کنید! و از حدّ تجاوز نکنید، که خدا تعدّی کنندگان را دوست نمی‌دارد. [۱۶]

تحلیل محتوایی

دفاع در مقابل آنانکه قصد کشتن و جنگیدن را دارند امری فطری است. منتهی قصد و نیت آن می‌تواند متفاوت باشد. دفاع در راه خدا یعنی دفاع با انگیزه «حفاظت از شئون الهی و حکومت اسلامی و دینی» که ارزش مضاعف دارد.

به همین خاطر در این آیه ابتداء قتال را مقید به «فی سبیل الله» نمود. بعد فرمود این قتال شما همراه تجاوز از حدود و خطوط قرمز نباشد. سپس این نهی خود را مقید به دوستی و رابطه عاطفی با خدا نمود. بدین ترتیب این آیه موتور محرکه این انسان مومن برای دوری از تجاوز و شکستن خط قرمزها را رابطه عاطفی و محبت با خدا قرار داد. و در بسیاری از آیات همین شیوه مورد تاکید قرار گرفته شده است.

پیام آیه:

محبت عاملی در جلوگیری از تعدی انسان‌ها است.

نتیجه

تا اینجا روشن شد که بهره‌گیری رهبران از دو روش آگاهی دهی و ایجاد انگیزش عاطفی در تربیت دو روش مقبول و مورد تاکید قرآن است که خود

در روایات به عنوان رهبری از رهبران یاد شده است. البته نقش آگاهی دهی در تربیت شناختی به صورت مستقیم و ایجاد انگیزه به صورت غیر مستقیم است.

تربیت جامعه از وظایف رهبران

از آنجا که رهبر تاثیر تربیتی در جامعه دارد، و در تحول آن می تواند نقش ایفاء نماید، و چنانکه گذشت این تاثیر، تاثیری قهری و غیر قابل جلوگیری است بنابراین رهبران موظفند تا به طور آگاهانه وارد فاز تربیتی جامعه شوند. و این اولین وظیفه ای است که در قبال این نعمت خدادادی دارند.

آغاز تربیت از خود رهبران

چون تواند که بود هستی بخشذات نایافته از هستی بخش ناید از وی صفت آب دهی خشک ابری که بود ز آب تهی [۱۷] مری می تواند آنچه را می داند به متری خود بگوید ولی باید به این امر توجه کرد « تربیت فقط انتقال اطلاعات » نیست. تاثیر اعتقاد مری به گفته ها و دانسته های خود و تاثیر عمل مری بیشتر از صرف گفتار است. معروف است که بچه ای زیاد خرما می خورد. مادرش او را پیش حضرت محمد (ص) آورد تا او را نصیحت نماید. حضرت نصیحت را موقوف به روز بعد نمود. پرسیدند چرا فردا؟ آن حضرت فرمودند: چون خود خرما خورده ام. به همین خاطر گفته ام اثر نمی گذارد! شاعر هم گفته:

پس آنکه به نیکی صلا می زنی تو بر نیکویی پشت پا می زنی

رطب خورده منع رطب چون کند تب آلوده درمان تب چون کند [۱۸]

چه زیباست وقتی همنوایی پیامبر را با کلام الهی مشاهده می کنیم وقتی که می فرماید: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ » [۱۹]. ای کسانی که ایمان آورده اید! چرا سخنی می گوئید که عمل نمی کنید؟! [۲۰]

تحلیل محتوایی

گفتن و تذکر دادن وظیفه همه حتی آنانانی که خود عمل نمی کنند نیز هست، و این آیه نمی خواهد این وظیفه را مقید نماید. بلکه در واقع

تشویق به عمل گرائی است.

پیام آیه

قول و عمل خود را همراه هم سازیم.

چنانکه در روایت دیگری می‌خوانیم که امام صادق علیه السلام فرمود: «
كُونُوا دُعَاةً لِلنَّاسِ بِغَيْرِ اِسْتِثْنَاءٍ لِيَرَوْا مِنْكُمْ اَلْوَرَعَ وَ اَلْاِحْتِهَادَ وَ الصَّلَاةَ وَ اَلْخَيْرَ
فَإِنَّ ذَلِكَ دَاعِيَةٌ» [۲۱] مردم را بدون استفاده از ابزار زبان دعوت (به حق و
خدا) کنید. تا اینکه از شما ورع و کوشش و نماز و خیر را مشاهده کنند و این
دعوت کننده (به سوی حق و خدا) است. (نه صرف گفتار)

نقش رهبری رهبران فتنه در گمراهی و سردرگمی مردم

مثال بارز این مسئله فتنه سال ۱۳۸۸ است. در این فتنه گروهی که به
نوعی از رهبران جامعه به شمار می‌آمدند با تاثیر بر احساسات و بینش
گروهی از مردم و ادعای تقلب در انتخابات به مردم بینش و آگاهی غلطی
راجع به انتخابات داده و آن‌ها را برای تظاهرات و ایجاد آشوب تحریک
نمودند با این توجیه که همه اینها در راستای بازپس‌گیری حق است.
غافل از اینکه اگر حقی پایمال شده است راه استیفاء آن نیز در قانون پیش
بینی شده و اگر همه بخواهند از این راه حقوق خود را مطالبه نمایند هیچ
جامعه‌ای نمی‌تواند روی پای خود بایستد.

در جریان این فتنه دیدیم چقدر انسان‌ها کشته و زخمی شدند و چقدر
انسان‌ها که مبتلاء به سوء ظن، مبتلاء به غیبت، دروغ، و انواع و اقسام
گناهان شدند.

بدین ترتیب این رهبران توانستند بر موج اراده گروهی از مردم به وسیله
تاثیر در شناخت و انگیزه سوار شده و آن‌ها را طوری که خود اراده می‌کردند
حرکت دهند.

نقش رهبری مقام معظم رهبری در ایجاد شناخت در فتنه اخیر

مصدق بارز و بروزی که می‌توان برای تاثیر مثبت رهبر جامعه ارائه نمود،
رهبری امام خامنه‌ای در جریان فتنه سال ۱۳۸۸ بود. گستره و عمق این

فتنه به حدی بود که معظم له فرمودند: «چند سالی که بگذرد، آن وقت قلم‌های بسته شده‌ی آگاهان بین‌المللی روان خواهد شد، باز خواهد شد، خواهند نوشت. ممکن است من آن روز نباشم، اما شماها هستید؛ خواهید شنید، خواهید خواند که چه توطئه‌ی بزرگی پشت فتنه‌ی سال ۸۸ بود. این فتنه خیلی چیز مهمی بود، قصدشان خیلی قصد عجیب و غریبی بود؛ در واقع میخواستند ایران را تسخیر کنند.» [۲۲]

با وجود عمق فتنه و سرگردانی برخی از بزرگان سیاسی و علمی و دینی کشور تنها ترین فردی که توانست کشتی پرتلاطم انقلاب را با آرامش و اطمینان و سلامت از دریای توفانی فتنه عبور دهد ایشان بود. عجله نکرد، نترسید، مضطرب نشد و کار ظالمانه نکرد و رعایت عدالت و حق را مهم دانست، با وجود اینکه توان و قدرت در اختیار داشت به طوری که برخی از دانشجویان اعلان کرده بودند کفن پوش آماده شهادت هستند. البته تاثیر رهبری ایشان و زوایای پیدا و پنهان آن چیزی نیست که در این مختصر بتوان حتی به فهرست آن اشاره نمود. به همین خاطر به جمله‌ای از علامه مصباح یزدی در مورد ایشان بسنده می‌کنیم:

«تنها شخص مقام معظم رهبری باعث شد کشتی نظام اسلامی در این طوفان‌های سخت به ساحل نجات برسد.» [۲۳]

نتیجه

آنچه نوشتار حاضر به اثبات می‌رساند اینکه رهبران جامعه تاثیر غیر قابل انکاری در تربیت جامعه ایفاء می‌کنند هر چند خود قصدی در این رابطه نداشته باشند. می‌توانند هم تاثیر مثبت و هم تاثیر منفی داشته باشند. با تغییر در بینش‌ها و برانگیختن احساسات از اراده جمعی مردم در راستای اهداف و خواست‌های خود حرکت دهند.

خاتمه

در استفاده از نوشتار حاضر در تبلیغ برای کودک لازم است به این نکته توجه داشت که این موضوع تنها از این نقطه نظر برای کودکان قابل استفاده و بیان است که آن‌ها ترغیب به مطالعه و کارهای خلاقیت برانگیز

شده و با ابراز محبت به اهل بیت و خوبان و مادر و پدر آشناگردند. که مطمئناً اگر آن فرزندان از ابتداء با این مفاهیم درگیر شده و به آن سوق داده شوند در آینده بیشتر و بهتر و آگاهانه تر از رهبران تاثیر می پذیرند.

آگاهی دهی به جوان و نوجوان تحصیل کرده به اینکه بر بصیرت و بینش خود افزایش داده و مراقبت از احساسات و عواطف خود را در دست بگیرند و آن را در راستای عقل مداری بهره برداری نمایند تا اولاد در دام رهبران سودجو و فرصت طلب نیفتند و از طرفی از رهبران والا و راستین کمال استفاده را ببرند ضرورتی انکار ناپذیر است. چراکه همانطور که بینش پیدا کردن و آگاهی یافتن ضرورت دارد، برخورداری از انگیزش مثبت و شور و حال در مدار عقل نیز که دریافتهای عقلانی را کاربردی می کند ضرورت دارد.

این بحث را می توان از نقطه نظر تاثیر رهبری مقام معظم رهبری در جریان فتنه اخیر در بین جوانان بیشتر و گسترده تر بیگیری نمود. و نقش احساسات و عواطف و بینش و آگاهی را در فتنه ۸۸ و بهره برداری رهبران خوب و بد را مصداقی تر بیان نمود.

این مطلب را می توان در بین افراد مذهبی با مبحث ولایت و رهبری اهل بیت و ولایت فقیه گره زده و از آن مباحث نیز در راستای موضوع مقاله بهره برد.

- [۱] - علامه مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۱۱۰، مؤسسة الوفاء بیروت - لبنان، ۱۴۰۴ هجری قمری، ج ۱۰۲، ص ۷.
- [۲] - فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، انتشارات هجرت - قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ ق، ج ۵، ص ۱۹۶. و ابن منظور محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر - بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق، ج ۳، ص ۳۷۰.
- [۳] - فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، همان، ج ۸، ص ۴۲۶.
- [۴] - فراهیدی خلیل بن احمد، کتاب العین، همان، ج ۸، ص ۴۲۸.
- [۵] - ابن منظور محمد بن مکرم، لسان العرب، دار صادر - بیروت، چاپ سوم، ۱۴۱۴ ق، ج ۱۵، ص ۴۰۷. و راغب اصفهانی حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، دارالعلم' الدار الشامیة - دمشق' بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۲ ق، ص ۸۸۷.
- [۶] - گفت و گو با: آیه الله مصباح یزدی و... تربیت دینی در جامعه اسلامی معاصر، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، چاپ اول، پائیز ۸۸، ص ۲۹ و ۳۰.
- [۷] - علامه مجلسی، بحار الأنوار، جلد ۱۱۰، مؤسسة الوفاء بیروت - لبنان، ۱۴۰۴ هجری قمری، ج ۲۳، ص ۳۶۶، ح ۱۸.
- [۸] - ابراهیم / ۲۲.
- [۹] - مکارم شیرازی ناصر، ترجمه قرآن (مکارم)، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) - قم، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش.
- [۱۰] - گفت و گو با: آیه الله مصباح یزدی و... تربیت دینی در جامعه اسلامی معاصر، انتشارات موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، چاپ اول، پائیز ۸۸، ص ۳۰ و ۳۱.
- [۱۱] - علامه مجلسی، بحار الأنوار، همان، ج ۲۲، ص ۴۷۶.
- [۱۲] - جوادی آملی، عبدالله، تسنیم، مرکز نشر اسراء، چاپ چهارم، اردیبهشت ۸۳، ج ۱، ص ۴۰.
- [۱۳] - بقره / ۲۶۶.
- [۱۴] - فولادوند محمد مهدی، ترجمه قرآن (فولادوند)، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) - تهران، چاپ اول، ۱۴۱۵ ق.
- [۱۵] - بقره / ۱۹۰.
- [۱۶] - مکارم شیرازی ناصر، ترجمه قرآن (مکارم)، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) - قم، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش.
- [۱۷] - نورالدین عبد الرحمن جامی، هفت اورنگ.
- [۱۸] - ملک الشعراى بهار، دیوان اشعار.
- [۱۹] - صف / ۲.
- [۲۰] - مکارم شیرازی ناصر، ترجمه قرآن (مکارم)، دار القرآن الکریم (دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی) - قم، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش.
- [۲۱] - ثقة الاسلام کلینی، الکافی، جلد ۸، دارالکتب الإسلامیة تهران، ۱۳۶۵ هجری شمسی، ج ۲، ص ۷۸، ح ۱۴.
- [۲۲] - سخنرانی رهبری، ۱۳ آبان سال ۸۹، در بین دانش آموزان.
- [۲۳] - سخنرانی علامه مصباح یزدی، در دیدار با جمعی از طلاب مدرسه علمیه شهید صدوقی، خبر شماره: ۲۶۵، تاریخ: ۱۳۸۹/۰۷/۲۰.

سفارش‌های امام صادق (ع) به عبدالله جنذب

مقدمه

سفارش‌های امام صادق (ع) به عبدالله بن جنذب در بردارنده حکمت‌های بسیاری است و راه و رسم زندگی را به همه آن‌ها که خواهان سعادت اخروی هستند، می‌آموزد. امام صادق (ع) به آسیب‌شناسی اجتماعی می‌پردازد و هنجارها و ناهنجارها را معرفی می‌کند. ابتدا دو مقدمه را تقدیم می‌نماییم:

۱- عبدالله بن جنذب کیست؟

عبدالله بن جنذب از علمای بزرگ شیعه و راویان پارسا و مورد اطمینان در سده دوم هجری و از یاران امام صادق، امام کاظم و امام رضا علیهم السلام است. (۱) وی نزد ائمه علیهم السلام مقام و منزلت رفیعی داشت (۲) عبدالله بن جنذب از امام رضا (ع) پرسید: آیا از من راضی هستید؟ آن حضرت فرمود: بله، قسم به خداوند! خدا و رسولش نیز از تو راضی هستند. (۳) عشق و ارادت خالصانه عبدالله بن جنذب به اهل بیت علیهم السلام و تلاش فراوان او برای ترویج فرهنگ شیعی سبب شده است که نام او در بین

صدها راوی حدیث جاودانه بماند. روایت های فراوان او گواه این که وی در نقل و حفظ احادیث ائمه علیهم السلام نقش عمده ای داشته است.

۲- سند وصیت

قدیمی ترین منبع شیعی که سفارش های امام صادق (ع) به عبدالله بن جنذب را نقل کرده، کتاب «تحف العقول»، (۴) اثر دانشمند وارسته شیعه، فقیه و محدث بزرگ، «ابومحمد حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی» است، که در قرن چهارم هجری و معاصر شیخ صدوق (متوفای ۳۱۸ ه. ق) می زیست. او استاد شیخ مفید (متوفای ۴۱۳ ه. ق) بود. عبدالله بن جنذب نزد عالمان رجال، شخصیتی ستودنی دارد.

ابن شعبه حرانی سفارش های امام صادق (ع) به عبدالله بن جنذب را همانند سایر روایت های بدون ذکر نام راویان آن آورده است. او در مقدمه تحف العقول به این نکته اشاره و دلیلش را این گونه بیان می کند: «به منظور سبکی، اختصار و ایجاز و نیز با توجه به محتوای احادیث که بیشتر درباره آداب، اخلاق، مواعظ و حکمت ها است، سند های روایت ها را نیاوردم.» (۵) علامه مجلسی (ره) در کتاب ارزشمند بحار الانوار، (۶) متن کامل سفارش های امام صادق (ع) به عبدالله بن جنذب را به نقل از تحف العقول، با تفاوت های بسیار اندک آورده است.

با توجه به مقام والای مولف و محتوای احادیث که در باب اخلاق و آداب و سنن است. حذف سند حدیث ها خللی به وجود نخواهد آورد، زیرا تمام عالمان شیعه همواره از این کتاب پرارزش استفاده کرده اند و به آن اعتماد داشته اند.

هشدار به دوستان

امام صادق (ع) در اولین جمله از سفارش های سازنده خود، به دوستان خود هشدار می دهد و آن ها را از خطر دام های شیطان آگاه می سازد: «یا عبدالله! لقد نصب ابلیس حباته فی دار الغرور فما یقصد فیها الا اولیائنا»

ای عبدالله! ابلیس دام هایش را در دنیای فریبنده فقط به قصد شکار دوستان ما پهن کرده است.

امام صادق (ع) به عبدالله بن جندب هشدار می‌دهد که مواظب شکارگاه‌ها و دام‌های شیطان باشد:
یا بن جندب! ان للشیطان مصائد یصطاد بها فتحاموا شباکه ومصائده.»
ای پسر جندب! شیطان مکان‌هایی برای شکار دارد. مواظب دام‌ها و شکارگاه‌های او باشید!

عبدالله بن جندب می‌پرسد: یا بن رسول الله (ص) و ما هی؟ ای پسر فرستاده خدا! آن‌ها چیستند؟

«اما مصائده فصد عن بر الاخوان، و اما شباکه فنوم عن قضاء الصلوات التی فرض الله.» اما ابزار شکار او است شیطان ایجاد مانع در نیکی به برادران و دام‌های شیطان خفتن از انجام نمازهای واجب است.

فایده‌های نیکی به برادران

در رفتارها و روابط اجتماعی، که تشکیل دهنده بخش عظیمی از زندگی انسان‌ها است، داشتن حس همیاری و روحیه نیکی به برادران دینی نشانه دهنده پویایی و سلامت جامعه است.

امام صادق (ع) از سویی بی‌توجهی به آن را شکارگاه شیطان شمرده و از سوی دیگر اهمیت و ارزش این خصلت نیکو را با ذکر گوشه‌هایی از آثار و فوائد آن، این‌گونه بیان داشته است:

الف. عبادت خدا

هدف از آفرینش انسان در فرهنگ متعالی قرآن، بندگی و کرنش در مقابل آفریدگار است: (و ما خلقت الجن و الانس الا ليعبدون) (۷) «جن و انس را جز برای بندگی و عبادت نیافریدم.»

از جلوه‌های پرارزش این هدف، نیکویی به برادران و دیدار آن‌ها است.
«اما انه ما یعبده الله بمثل نقل الاقدام الی بر الاخوان و زیارتهم» آگاه باش!
همانا خداوند به چیزی ماندگام برداشتن در راه نیکی به برادران و دیدار آن‌ها بندگی نشده است.

ب. سعی بین صفا و مروه

دومین اثر نیکی به دیگران، داشتن ثواب سعی بین صفا و مروه است: «یا بن جندب! الماشی فی حاجه اخیه کالساعی بین الصفا والمروه.» ای پسر جندب! کسی که برای برطرف کردن نیاز برادر خود گام برمی دارد مانند کسی است که سعی بین صفا و مروه می کند.

ج. به خون غلطیدن در راه خدا

ارزش دیگری که نیکی به برادران دینی در پی دارد همانندی آن باکشته شدن در راه خدا است: «و قاضی حاجته کالمتشطح بدمه فی سبیل الله یوم بدر واحد» برطرف کننده نیاز برادر دینی همانند کسی است که روز بدر واحد در راه خدا به خون خود بغلطد.

د. همنشینی با حور

«یا بن جندب! من سره ان یزوجه الله الحورالعین و یتوجه بالنور فلیدخل علی اخیه المؤمن السرور»

ای پسر جندب! هر که خوشحال می شود از این که خداوند او را به ازدواج حورالعین در آورد و تاج نور بر سرش نهد باید دل برادر مومنش را شاد سازد.

عقوبت سستی در رفع نیاز برادران

جامعه ای که به مشکلات و گرفتاری های هم نوعان خود بی توجه باشد و نسبت به حقوق نیازمندان سستی نماید زمینه عذاب سخت خداوند را فراهم آورده است: «ما عذب الله امه الا عند استهانتهم بحقوق فقراء اخوانهم» خداوند امتی را عذاب نخواهد کرد، مگر در وقتی که نسبت به حقوق برادران نیازمند خود سستی نمایند.

آسیب شناسی روابط اجتماعی

امام جعفر صادق (ع) چند مورد از آسیب های روابط اجتماعی را چنین بیان کرده است:

۱. غش: خیانت، نیرنگ و کلاه برداری.

۲. تحقیر: خوار و کوچک شمردن دیگران و بی توجهی به شخصیت آن ها.

۳. دشمنی: کینه توزی و درگیری.

۴. **حسادت:** ناراحت شدن از خوبی های دیگران و خیر دیگران را نخواستن. «و من غش اخاه و حقره و ناواه جعل الله النار ماء واه، و من حسد مومنا انما انما الايمان في قلبه كما ينما ان الملح في الماء» هر کس به برادر مومنش نیرنگ زند و او را کوچک و خوار شمارد و با او درگیر شود، خداوند جایگاهش را آتش قرار دهد و هر که به مومنی حسادت ورزد ایمان در دلش آب شود، همانند آب شدن نمک در آب.»

زبان های غفلت از نماز

«ویل للساهین عن الصلوات، النائمين في الخلوات، المستهزئين بالله و آياته في الفتريات، اولئك لاخلق لهم في الاخره و لا يكلمهم الله و لا ينظر اليهم (۸)، يوم القيمه و لا يزكهم و لهم عذاب اليم» وای بر غفلت کنندگان از نماز، خواب رفته گان در خلوت ها و آن ها که در زمان ضعف دین، خدا و نشانه هایش را تمسخر می کنند. آن ها هیچ بهره ای در آخرت ندارند. خداوند در روز قیامت با آن ها سخن نمی گوید و به آن ها نگاه نمی کند و آن ها را نمی بخشد و برای آن ها عذابی دردناک است.

سفارش حضرت در مورد خواب

امام صادق (ع) در ادامه سفارش هایش به عبدالله بن جندب فرمود: «یا بن جندب! اقل النوم باللیل و الکلام بالنهار فما فی الجسد شیء اقل شکرا من العین و اللسان، فان ام سلیمان فالت لسلیمان (ع) یا بنی ایاک و النوم فانه یفقرک یوم یحتاج الناس الی اعمالهم» ای پسر جندب! در شب کم بخواب و در روز کم بگو، زیرا در جسم آدمی عضوی کم سپاس تر از چشم و زبان نیست. همانا مادر سلیمان به سلیمان گفت: پسر من! از خواب پرهیز، زیرا تو را در روزی که مردم به اعمال و کردار خود نیازمندند، سخت محتاج می کند. با توجه به نیاز طبیعی و لازم انسان به خواب، مذمت آن در این سخنان مربوط به پرخوابی و خواب هایی است که انسان را از انجام وظایف دینی و دنیایی باز می دارد.

پی نوشت‌ها

- ۱- رجال شیخ طوسی، ص ۲۲۶، ۳۵۵ و ۳۷۹.
- ۲- رجال علامه حلی، ص ۱۰۵.
- ۳- رجال کشی، ص ۵۸۵.
- ۴- تحف العقول، ص ۳۱۱.
- ۵- همان، ص ۴.
- ۶- بحارالانوار، ج ۷۸، ص ۲۷۹، ح ۱۱۳.
- ۷- ذاریات، آیه ۵۶.
- ۸- جمله «ولاینظر الیهم» در نسخه تحف العقول نیست ولی در بحارالانوار آمده است

منشور امام صادق (ع) به مبلغان

تقویت و ارتقاء بنیه علمی

شایسته است که مبلغان گرامی، همواره در تقویت علم و دانش خود بکوشند و اطلاعات علمی، مذهبی و عمومی خود را به روز کنند. امام صادق (ع) همواره می فرمود: «لَسْتُ أَحِبُّ أَنْ أَرَى الشَّابَّ مِنْكُمْ إِلَّا غَدِيًّا فِي حَالَيْنِ إِمَّا عَالِمًا أَوْ مُتَعَلِّمًا؛ [۱] دوست ندارم جوانی از شما (شیعیانم) را ببینم، مگر در دو حالت: یا عالم یا متعلم و دانش اندوز.»

در عصر ماکه عصر ارتباطات نام گرفته است، یک مبلغ، گذشته از علم دین و معارف اسلامی، باید از علوم عمومی معاصر نیز مطلع بوده و بتواند پاسخگوی نیاز عموم مخاطبان باشد وگرنه با اقبال آنان؛ به ویژه جوانان روبرو نخواهد شد.

رسول گرامی اسلام با همه عظمت علمی خود مورد این خطاب خداوندی قرار گرفت که: «قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ [۲] «[ای رسول ما] بگو: «پروردگارا علم مرا افزون کن!»

هر روز، نیاز به یادگیری داریم و باید برای پیشبرد کار تبلیغ، همواره در ارتقاء سطح معلومات خویش، مانند اقشار علمی دیگر، کوشا باشیم. همانگونه که مثلا پزشکان هرگز از اطلاعات جدید علم پزشکی بی نیاز نیستند.

شناخت زمان

شناخت زمان و موقعیت، از دیگر ابزار لازم در امر تبلیغ است که بدون آن، توفیقی حاصل نخواهد شد. شیوه‌ها، طرح‌ها و فعالیت‌های یک مبلغ باید به روز باشد تا بتواند در مخاطب تأثیر بهتری بگذارد. بدون شناخت زمان و موقعیت، هرگز امر تبلیغ، به سامان نمی‌رسد و میزان خطاها و اشتباهات به مراتب فزونی خواهد یافت. از اینرو امام صادق (ع) به مفضل می‌فرماید: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ الْوَابِسُ»؛ [۳] کسی که زمان خود را بشناسد آماج اشتباهات قرار نمی‌گیرد.»

مبلغ هرگز نمی‌تواند خارج از زمانه خود زندگی کند؛ حتی امور شخصی و خانوادگی او نیز تحت تأثیر تحولات معاصر است. امام صادق (ع) نه تنها در تبلیغ دین، بلکه در زندگی شخصی نیز به مقتضیات روز توجه می‌کرد و در مقابل کسانی که انتظار داشتند آن حضرت مانند زمانهای قبل زندگی کند چنین پاسخ می‌داد: «رسول گرامی اسلام (ص) در زمانی زندگی می‌کرد که عموم مردم از نظر اقتصادی در مضیقه بودند و پیامبر (ص) خود را با آنان در زندگی ساده و فقیرانه هماهنگ می‌کرد؛ اما اگر روزگاری، وضع معیشتی مردم بهتر شد، اهل ایمان و نیکان روزگار به بهره‌گیری از آن سزاوارترند، نه انسانهای فاجر و منافق و کافر.» [۴]

البته این سخن بدان معنی نیست که مبلغان و روحانیون معظم، در تشریفات و تجملات، با دیگر اقشار جامعه مسابقه دهند و بجای تقویت مسائل معنوی، به رفاه و ارتقاء دنیای خود پردازند که این نقض غرض خواهد بود.

بینش سیاسی

علاوه بر شناخت زمان، بینش سیاسی یک مبلغ، او را در رسیدن به اهدافش یاری خواهد کرد. شناخت دوست و دشمن و تشخیص اغراض افراد، نیاز به بینش سیاسی دارد. سیره پیشوای ششم (ع) در این مورد الگوی خوبی برای ما است. ابومسلم خراسانی به امام (ع) پیشنهاد قیام کرد و اظهار داشت: من مردم را به دوستی اهل بیت: دعوت می‌کنم.

کسی بهتر از شما برای حکومت نیست، اگر مایل باشید من با شما بیعت می‌کنم؛ اما امام با بینش خاص خود به او پاسخ منفی داده و فرمود: «مَا أَنْتَ مِنْ رِجَالِي وَلَا الزَّمَانُ زَمَانِي؛ تو از یاران من نیستی و زمان هم برای [قیام] من مناسب نیست.» [۵]

مبلغ موفق، کسی است که از حرکات، سکنتات، گفتار و رفتار افراد، اغراض آنان را تشخیص می‌دهد و تصمیم مقتضی را می‌گیرد. او به تجربه دریافته است که نیت همه افراد قربه الی الله نیست؛ و البته در برخورد با مسائل و افراد، صبر و مدارا و تدبیر را پیشه خود می‌سازد.

آشنایی به شرایط خاص فرهنگی

معمولاً در هر منطقه، باورهای نادرست و فرقه‌های انحرافی یافت می‌شود که مانعی برای مبلغان به حساب می‌آید.

مبلغ اسلامی، برای تبلیغ بهتر، لازم است با این موارد در منطقه تبلیغی خود آشنا باشد و اجمالاً اعتقادات و رسومات آنان را بداند تا در صورت لزوم، تعامل مناسبی با آنان داشته باشد.

آشنایی با افکار آنان موجب می‌شود که اولاً؛ آن‌ها را علیه خود تحریک نکند. ثانیاً؛ پاسخهای منطقی و متقن آماده نماید. ثالثاً؛ با اعتماد به نفس بیش تری در منطقه تبلیغ کرده و اشراف به محل تبلیغ خود داشته باشد. در هر صورت، شناخت شرایط خاص فرهنگی باید در دستور کار مبلغان باشد تا علاوه بر تعامل متقابل، بتوانند تحرکات فرهنگی را به صورت مناسب مدیریت کنند.

حرکت و برخورد امام صادق (ع) در این زمینه، ترسیم‌کننده این ویژگی برای مبلغان دینی است. آن گرامی نه تنها خود، تمام تحرکات فرهنگی را زیر نظر داشت؛ حتی به یاران خود یاد داده بود که جنبشها و فعالیتهای فرهنگی عصر خود را پی‌گیری کنند و ارکان و عوامل آن را بشناسند و در موقع لازم، برخورد مناسبی با آنان داشته باشد.

معتزله، جبریه، مرجئه، غلات و متصوفه، برخی از آنان بودند. امام در این زمینه آنچنان دقیق بود که به شیعیان توصیه می‌کرد به جوانان و

نوجوانان، احادیث اهل بیت: را بیاموزند تا در دام افکار آلوده آنان گرفتار نشوند. [۶]

صداقت و امانتداری

از منظر امام صادق (ع) صداقت و امانتداری یک مبلغ، از ضروری ترین صفات اوست که بدون آن، ابلاغ رسالت میسر نخواهد بود. آن گرامی می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَبْعَثْ نَبِيًّا إِلَّا بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَأَدَاءِ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ؛ [۷] خداوند عز و جل پیغمبری را مبعوث نکرده است، جز به راستگویی و امانتداری به نیکوکار و بدکار.» امانتداری در اموال، نفوس، اعراض و نوامیس مردم و اسرار و عیوب و مشکلات خانوادگی، برای یک مبلغ، از اساسی ترین خصوصیات به شمار می‌آید که جلوه ای از تقوای اوست و جایگاهش را در میان مردم و مخاطبان تقویت می‌کند. اگر خدای ناکرده در این زمینه لغزشی از وی صورت گیرد، تمام زحمات او و حتی سایر مبلغین هدر می‌رود.

گذشته از این، سِمَت تبلیغ، خود امانتی بس گران بها در دست مبلغ است که باید با تمام وجود از آن پاسداری کند و نام خود و مبلغان گذشته و آینده را بلند و سرفراز نگه دارد. مولایمان امام علی (ع) در این زمینه فرموده است: «وَإِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ؛ [۸] مطمئناً کاری که به تو سپرده شده، نه لقمه ای چرب، بلکه بار امانتی در گردن توست [که در پاسداری آن از هیچ کوششی فروگذاری نکنی]!»

مراقبت از خود فراموشی

مبلغان دینی جلوه ای از انسانهای نمونه جامعه هستند که مردم از اعمال و رفتار آنان الگو برداری می‌کنند و می‌توانند با رفتار و کردارشان دین را تبلیغ کنند؛ از اینرو هرگز نباید در اثنای تبلیغ، دچار خود فراموشی شوند. امام صادق (ع) در سخنی صریح، مبلغانی را که خود را فراموش کرده اند، این گونه توبیخ می‌کند: «تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يُحِطُّ بِلَامٍ وَ لَا وَوِ حَاطِبًا مُضْغَعًا وَ لَقَلْبُهُ أَشَدُّ ظُلْمَةً مِنَ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ وَ تَجِدُ الرَّجُلَ لَا يَسْتَطِيعُ يُعْتَبِرُ عَمَّا فِي قَلْبِهِ بِلِسَانِهِ

وَقَلْبُهُ يَزْهَرُ كَمَا يَزْهَرُ الْمُضْبَاخُ؛ [۹] شخصی را می یابی که در سخنوری، لام یا واوی خطا نمی کند. خطیبی است زبردست و بیانی شیوا دارد؛ ولی دلش از شب تاریک و ظلمانی، تاریک تر و سیاه تر است. و شخصی را می یابی که نمی تواند آنچه در دل دارد به زبان آورد (بیان خوبی ندارد)؛ اما دلش [از نور ایمان مملو است و] مانند چراغ نورافشانی می کند.»

و این کلام معروف امام ششم (ع) همیشه باید نصب العین مبلغان باشد که فرموده است: «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ وَ لَا تَكُونُوا دُعَاةَ بَالِسِتِّكُمْ؛ [۱۰] مردم را با رفتارشان به سوی خدا بخوانید و تنها با زبانهایتان دعوت نکنید.» در اینجا فرازی از حدیث معراج را هم مرور کنیم که دقیقاً در این زمینه مناسب می نماید. رسول خدا (ص) فرمود: «مَرَزْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي عَلَى أَنَسِ ثَقْرُصٍ شَفَاهُهُمْ بِمَقَارِيضٍ مِنْ نَارٍ فَقُلْتُ مَنْ هَؤُلَاءِ يَا جَبْرَيْلُ فَقَالَ هَؤُلَاءِ حُطَبَاءُ مِنْ أَهْلِ الدُّنْيَا مِمَّنْ كَانُوا يَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَ يَنْسَوْنَ أَنْفُسَهُمْ؛ [۱۱] در شبی که من را به معراج بردند، به گروهی برخورد کردم که مأمورین الهی با قیچیهای از آتش، لبهای آنان را می بردند. از جبرئیل پرسیدم، اینها کیستند؟ گفت: آنان خطبا و سخنرانان از اهل دنیا هستند که مردم را به نیکی دعوت می کردند؛ ولی خود فراموش می نمودند.»

سایر سفارشات امام (ع) به مبلغان

برخورد منطقی با پیروان سایر ادیان، برنامه ریزی، تدوین منشور تبلیغ، استفاده از مناظره و گفتگوی رو در رو، فرا منطقه ای بودن مبلغ، توجه به فقه و آموزش احکام، اهمیت به موضوع رهبری و امامت و ترویج و احترام به سایر مبلغان، از دیگر درسهایی است که باید از مکتب امام صادق (ع) بیاموزیم و امیدواریم به عنوان یک مبلغ دینی، عامل به آموخته های خود باشیم.

پی نوشتها

- [۱]. بحار الأنوار، علامه محمد باقر مجلسی، مؤسسه الوفا، ج ۱، ص ۱۷۰.
- [۲]. طه / ۱۱۴.
- [۳]. الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دار الکتب الاسلامیة، ج ۱، ص ۲۶.
- [۴]. همان، ج ۵، کتاب المعیشتة، ح ۱.
- [۵]. بنایع المودة، سلیمان بن ابراهیم قندوزی، نشر دارالاسوه، ج ۳، ص ۱۶۱؛ الامام جعفر الصادق (ع)، عبدالحلیم الجندی، ناشر، المجلس الاعلی للشئون الاسلامیة القاهرة، ص ۷۵.
- [۶]. التهذیب، محمد بن حسن طوسی، دار الکتب الاسلامیة، ج ۸، ص ۱۱۱.
- [۷]. الکافی، باب الصدق و أداء الأمانة، ج ۲، ص ۱۰۴.
- [۸]. نهج البلاغة، نامه ۵، ص ۳۶۶.
- [۹]. الکافی، باب فی ظلمة قلب المنافق، ج ۲، ص ۴۲۲.
- [۱۰]. بحار الأنوار، الجامعة لدرر أخبار النمة الطهار، باب الهدایة و الإضلال و التوفیق، ج ۵، ص ۱۹۸.
- [۱۱]. همان، ج ۶۹، ص ۲۲۳.

.....
مجله میلغان اسفند ۱۳۸۷ و فروردین ۱۳۸۸ - شماره ۱۱۳

تاریخ و تاریخ نویسی در اسلام

در تاریخ نویسی اولین سرمشقی که مسلمین پیدا کردند عبارت بود از خداینامه ها-کتب پهلوی، که اساس حماسه ملی ایران بشمار می آمد. در جاهلیت، آنچه از نوع تاریخ نزد اعراب رواج داشت انساب قبایل و «ایام و حروب بود که با شعر و قصه آمیخته بود. و رای آن ها آنچه از اخبار راجع به انبیاء یهود، یا شاهان بابل و مصر و شام به گوششان می خورد نزد آن ها به عنوان اساطیر تلقی می شد- اساطیرالاولین. با اینهمه، نسبت به اخبار، خاصه آنچه مربوط بود به احوال سواران، دلاوران، شاعران، و خطیبان غالباً اظهار علاقه می کردند و نقل اینگونه اخبار- که رنگ قصه و شعر داشت- نزد آن ها شورانگیز بود و جالب. ازین رو در مجالس خلفاء و امراء اموی معرکه اسمار و اخبار گرم بود و حتی معاویه، چنانکه مسعودی نقل می کند، قسمتی از اوقات فراغت را اختصاص به شنیدن ایام عرب و اخبار عجم داده بود که گاه نیز از روی کتب- ظاهراً از متن غیر عربی- برایش می خوانده اند یا ترجمه می کرده اند. نیز منصور عباسی و هارون الرشید به اخبار و اسمار علاقه نشان می داده اند. همین علاقه- بعلاوه شوق مسلمین به دانستن اخبار راجع به سیرت پیغمبر- سبب شد که به تالیف در سیر و مغازی اقدام کنند. این مغازی و سیر نیز نخست به همان شیوه نقل

احادیث تدوین شد نهایت آنکه برسم نقل اسمار و اخبار عرب در آن هابه اشعار و قصص نیز استشهد شد. چنانکه وقتی ابن هشام خواست سیره ابن اسحق را تهذیب و تلخیص کند کار عمده اش عبارت بود از حذف اشعار و ابیات زائد و احیانا مجعول که در آن وارد شده بود. تحقیق در باب مغازی و فتوح هم، از جهت احکام راجع به فتح و خراج و عهود و ذمه و مسائل مربوط بدانها اهمیت داشت و از همین رو مورد توجه مسلمین واقع گشت. چنانکه بررسی در سنت و حدیث نیز معرفت احوال صحابه را اقتضاء می کرد و طبقات الصحابه- مثل کتاب ابن سعد- نیز در واقع تواریخ اسلامی بودند درباره پیغمبر و اصحاب. حل و فهم اشاراتی هم که در قرآن- یا حدیث- به اخبار و حوادث امم و اقوام گذشته- خاصه یهود و نصارا و عرب بآئده- می شد نیز یک محرک دیگر بود جهت توجه مسلمین به تاریخ. منبع اینگونه اطلاعات هم البته کتب سریانیها بود- و گاه کتب ایرانیها.

بعلاوه، حس کنجکاوی مسلمین و تماس دائم آن ها با اقوام و امم مختلف ممالک فتح شده آن ها را نه فقط به آشنایی با اخبار گذشته یونان، ایران، و روم علاقه مند می داشت بلکه نیز بجستجوی اخبار راجع به هند، ترک و حتی چین و افریقا می کشانید. توسعه قلمرو اسلام مسلمین را به همه این ممالک و اقوام مرتبط و علاقه مند می کرد. در آن زمانها تواریخ قدیم یونان- از قبیل هردوت و توسیدید- که دیگر دولتهای مورد بحث آن ها محو شده بود و دولتهای دیگر به جای آن ها آمده بود، برای مسلمین چندان جالب توجه نمی توانست باشد. بعلاوه، علاقه یی که عباسیان و برامکه و آل سهل به طرز حکومت و اداره عهد ساسانیان نشان می دادند همراه با نظر رقابت یا عنادی که با بیزانس- وارث یونان و روم قدیم- ابراز می کردند سبب می شد که مورخین در شیوه تاریخ نویسی هم به ماخذ ایرانی بیشتر رجوع کنند و به سبک و سنت نویسندگان خداینامه ها. همین نکته سبب شد که تواریخ مسلمین، برخلاف تواریخ یونان و روم قدیم، بیشتر مبتنی شود بر نقل جزئیات قصه ها و عدم توجه کافی به تبیین اسباب و علل حوادث. این تمایل به نقل جزئیات و اشتغال به حماسه و قصه، کتب فتوح- یا ماخذ آن ها را- رنگ خاصی از تعصبات داده است چنانکه در روایات

ابو مخنف و سیف بن عمرو و عوانة بن عبد الحکم و ابو عامر بن شراحیل بسیاری از اختلافات ناشی است از رنگ تعصبات قومی، حزبی، و مذهبی آن‌ها و این است که در استفاده از کتب فتوح و مغازی قدیم مورخ را به احتیاط تمام وامی دارد و قسمتی از تاریخ خلفاء ظاهرا بسبب همین رنگ تعصبات که در منشا روایات آن‌ها هست امروز هنوز بشکلی است که از لحاظ مورخ قابل اعتماد کلی نیست.

تالیف تواریخ عمومی، که قدیمترین نمونه موجود آن تاریخ الیعقوبی است از ابن واضح - یک مورخ شیعه - بی شک یک شاهکار بزرگ مسلمین است در تاریخ نویسی. کتاب عظیم طبری که شکل و وقایعنامه دارد یک دائرة المعارف تاریخی است، آگنده از معلومات و اطلاعات سودمند و گوناگون. مروج الذهب مسعودی و التنبیه و الاشراف او نیز تاریخ عمومی بشمارند و این کتابها بعدها بوسیله مسکویه و ابن اثیر و ابن الجوزی و ابو الفدا و ابن خلدون و ذهبی و ابن تغری بردی تزییل و تکمیل شدند و مآخذ اصلی شدند برای تاریخ امم و اقوامی اسلامی چنانکه طبقات و وفیات و تراجم نیز در آثار کسانی امثال سمعانی، ابن خلکان، کتبی، صفدی، قفطی، ابن ابی اصیبه و دیگران مورد توجه گشت و اینهمه گنجینه ارزنده بی شد برای تحقیق در تاریخ و تمدن اسلامی.

بهر حال، مسلمین در تاریخ کتابهای بسیار زیادی بوجود آوردند، و هیچ قومی قبل از شروع عصر جدید درین رشته به پایه مسلمین نرسیده بود. (۱) شاید برین میراث عظیم مسلمین نیز عیوبی وارد باشد و از آنجمله است آمیختن وقایع با قصه‌ها، ذکر روایات متناقض، نقل روایات غیر معقول یا مبالغه آمیز، اظهار تملق نسبت به ارباب قدرت و یا سکوت از بیان معایب و مفاسد آن‌ها. اما درباره بعضی ازین ایرادها باید توجه به مقتضیات عصر داشت و روزگار مورخین گذشته را با احوال مورخین ممالک آزاد امروز قیاس نباید کرد همچنین طرز فکر قدما را نباید با نوع تفکر مردم امروز سنجدید چنانکه انتظار خواننده قدیم از کتاب تاریخ و نحوه بدست آوردن مآخذ اخبار هم با آنچه امروز هست تفاوت دارد و توجه به این نکات شاید سبب شود که محقق امروز در نقد مورخین گذشته اسلامی به مبالغه و افراط

نگرید. ۲۰ معهدا، کار مورخین اسلام در مقایسه با کار قدماء یونان و روم- شاید با چند استثنا- و مخصوصا در مقایسه با کار مورخین اروپا در قرون وسطی و حتی بعد از آن شایسته تحسین و اعجاب است. در تاریخ نویسی مسلمین، یک خاصیت بارز عبارتست از علاقه‌یی که قوم به احوال امم مختلف دیگر داشته اند. نه فقط درباره بابل، مصر، ایران، یهود، یونان و روم اطلاعات امثال مسعودی، یعقوبی، دینوری و طبری مبتنی بر مآخذ قابل اعتمادست بلکه در باب اقوام هند، سودان، ترک، چین و فرنگ هم در آثار بیرونی، مسعودی، یعقوبی، ابن اثیر و رشید الدین فضل الله معلومات دقیق هست و حاکی از دقت و کنجکاوی. بر رغم ایرادهایی که بر بعضی ازین مورخین، لا اقل در پاره‌یی مواضع محدود، وارد به نظر می‌آید مورخین بزرگ اسلام غالبا در کار خویش بحد امکان دقت و حتی وسواس داشته اند.

تقید بعضی از آن‌ها- مثل طبری- در نقل و ذکر اسانید البته تضمین عمده‌یی بوده است در صحت نسبی مطالب و روایات. این شیوه که در واقع از اهل حدیث اخذ و تقلید شده است تاریخ را نزد طبری سلسله‌یی از روایات کرد که مورخ، هر روایت را از یک راوی نقل می‌کند و او نیز از یک یا چند راوی دیگر تا برسد به کسی که شاهد واقعه بوده است یا آنکه واقعه در ایام وی رخ داده. این ذکر اسانید که بمنزله ذکر مآخذست در تاریخ امروز می‌بایست مورخ را از وقوع در خطا یا لا اقل از وقوع در مسؤولیت، برکنار دارد. اما عیب عمده اش آنست که بسبب اختلاطات- و احیانا تناقضات که در روایات آن‌ها ممکن است روی داده باشد- ایجاد یک سلسله منظم از حوادث و بررسی علت و معلول را در سلسله حوادث دشوار می‌کند و مورخ را از قضاوت در اسباب و نتایج باز می‌دارد. شک نیست که این یک عیب عمده است که در تواریخ اسلامی هست اما در تواریخ سایر اقوام قدیم هم بدون آنکه کارشان مبتنی بر ذکر اسانید باشد نظیر این ایراد وارد است. در ضبط نام و انساب نیز کار مورخان اسلام دشوار بوده است اما آن را غالبا با دقت تمام انجام داده اند. امکان وقوع اشتباه در نام و نسب اشخاص بسا که منتهی شود به انتساب حوادث مختلف به شخص واحد.

ازین رو در معرفت رجال توجه به این نکته را مورخین ضروری یافته‌اند
 قصه جالبی که ابن خلکان درباره قاضی ابو الفرج المعافی بن زکریا النهروانی
 ذکر می‌کند در واقع یک هشدار و تنبیه است برای مورخ. وی از قول این
 قاضی نقل می‌کند که یک سال حج می‌کردم و در ایام تشریق در منی بودم.
 شنیدم کسی می‌گوید: ای ابو الفرج، گفتم شاید مرادش منم.

باز گفتم در بین مردم بسیار کسان هستند که ابو الفرج کنیه شان
 باشد جوابش ندادم. منادی چون دید کسی جوابش نداد فریاد زد: ای
 ابو الفرج المعافی، خواستم به او جواب دهم باز گفتم ممکن هست ابو
 الفرج دیگری هم باشد که اسم او معافی است ازین رو جوابی ندادم تا
 آنکه باز گشت و ندا داد: ای ابو الفرج المعافی بن زکریا النهروانی، دیگر برایم
 شک نماند که مراندا می‌دهد چون اسم و کنیه ام را ذکر کرد و همچنین
 پدرم و شهری را که بدان منسوبم نام برد. پس گفتم: اینک من، چه
 می‌خواهی؟ گفت: شاید تو از نهروان شرق هستی؟ گفتم بلی. گفت، آنکه ما
 می‌خواهیم از نهروان غرب است (۳) این ست حکایتی که ابن خلکان نقل
 می‌کند و هنوز هم می‌تواند برای مورخ آموزنده باشد و عبرت انگیز.

از اینها گذشته در ضبط سنین هم کار مورخ مقتضی دقت بوده است
 و تجسس بسیار. همین ابن خلکان در ترجمه حال ابو الوفاء بوزجانی ذکر
 می‌کند که تاریخ وفاتش را نمی‌دانستم جایش را در ترجمه حال وی سفید
 گذاشتم بیست سال بعد آنچه را می‌جستم در کتاب ابن اثیریافتم به اینجا
 الحاق کردم (۴) این مایه دقت و وسواس البته ضبط مورخ را قابل اعتماد
 می‌کرد. بعلاوه، مورخ در تهیه مواد و تطبیق و تنظیم آن‌ها نیز غالباً همین
 اندازه دقت و وسواس داشت. یعقوبی با دقت و علاقه، اخبار و اطلاعات
 راجع به بلدان مختلف را از اهل محل می‌پرسید و از آن‌ها فقط آنچه را
 اشخاص موثق تصدیق می‌کردند ضبط می‌کرد. بعد هم در مسافرت‌های
 خویش راجع به آن مطالب جداگانه تحقیق می‌کرد.

مسعودی برای جمع آوری اطلاعات دقیق مسافرت‌های طولانی کرد چنانکه
 در آسیا تا هند و سیلان و در آفریقا تا زنگبار رفت. بیرونی در مقدمه الآثار
 الباقیه چنان دقت و احتیاطی در شیوه تحقیق توصیه می‌کند که گوئی

آن مقدمه یک محقق امروزیست و ماللهند او حتی با موازین امروزی نیز شاهکار تحقیق در تاریخ و عقاید محسوبست. ابن مسکویه حتی در بیان سیرت و احوال پیغمبر از بیان اموری که قبولش با عقل صرف ممکن نیست و حاجت به ایمان و اعتقاد دارد خود داری می‌کند و این خلدون در قضاوت راجع به مسائل تاریخ نهایت تعقل و احتیاط را توصیه و عمل می‌کند.

یک خاصیت دیگر در آثار غالب مورخین اسلامی، قضاوت‌های صریح و غالبا قاطعی است که در باب اخلاق و روحیات رجال و حکام عصر دارند. مسعودی، ابن خلکان، و بیهقی مخصوصا توجه خاصی به بیان شمایل و احوال اشخاص مورد بحث نشان می‌دهند. درست است که غالبا این اوصاف عام و حتی مجمل است اما در بعضی موارد چنان دقیق و روشن است که تصویر نزدیک به واقع احوال و اخلاق اشخاص مورد بحث را بدرستی و وضوح در ذهن خواننده القاء می‌کند. با آنکه طبع عامه از تاریخ معمولاً بیان شکوه و جلال اشخاص غالب را طلب می‌کند و همین نکته نیز- غیر از اسباب و موجبات دیگر- مورخ را گهگاه به تملق سرائی وامی‌دارد در بین مورخین اسلامی کسانی هستند که بدون مدهانه و با شجاعت و صراحت از احوال و اعمال سلاطین و حکام قاهر انتقاد کرده اند. ابن الطقطقی مؤلف کتاب الفخری گهگاه چنان از عباسیان انتقاد می‌کند که در آن اعصار فقط از یک شیعی بی پروا چنان بیانی ممکن بود صادر شود. ابن عربشاه احوال تیمور را بشدتی انتقاد می‌کند که بوی غرض از لحن کلامش بر می‌آید. حتی صابی که به امر ضد الدوله کتاب التاجی را می‌نوشت این اندازه شهامت داشت که در جواب یک دوست- وقتی از او پرسید به چه کار اشتغال دارد- با صراحت بیان جواب دهد: مشتی اباطیل بهم می‌بافم. این مایه صراحت را فقط یک محیط آزاد که در آن تسامح و بی‌تعصبی شیوه بی‌جاریست در چنان روزگارانی ممکن بوده است اجازه دهد.

عدم توجه به تبیین دقیق حوادث، و اکتفا به ذکر جزئیات که بعضی بر مورخین اسلامی عیب گرفته اند اختصاص به آن‌ها ندارد. سعی در تحقیق و شناخت علل و اسباب حوادث تاریخی در اروپا هم سابقه زیاد ندارد و حتی در قرن هفدهم میلادی بوسونه هم مثل طبری حوادث را فقط بر اصل

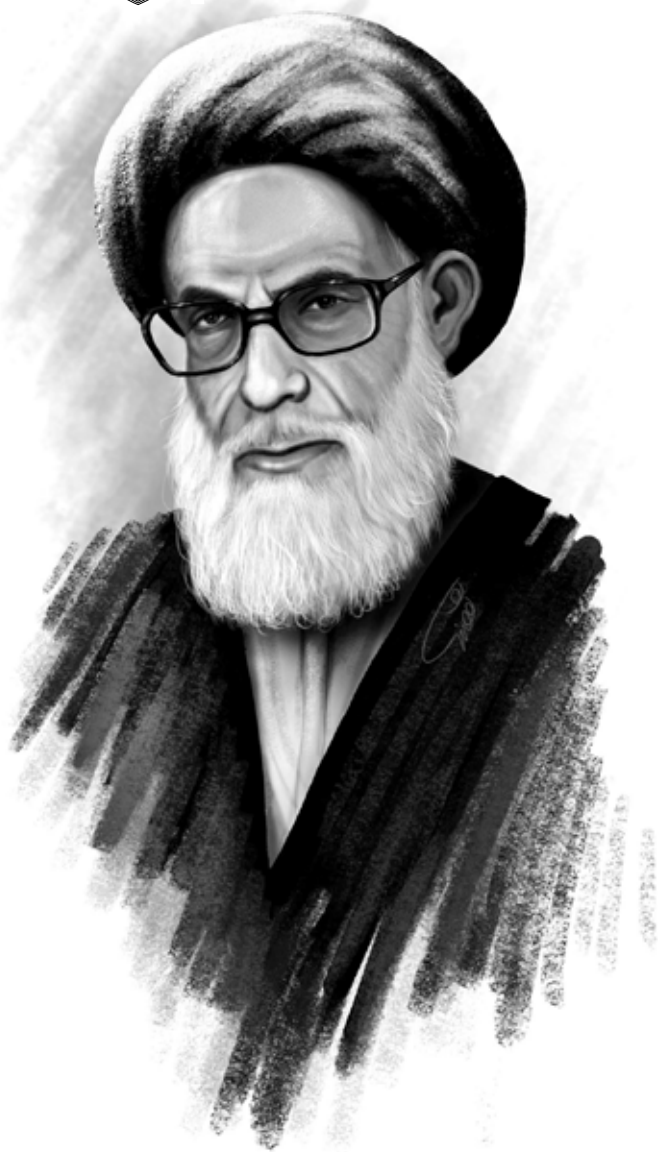
مشیت تعبیر می‌کرد. معهذا، در بین مسلمین توجه به اسباب و علل هم بوده است چنانکه ابوعلی مسکویه در تجارب الامم به تبیین حوادث بیشتر اهمیت می‌دهد تا به نقل روایت. اما ابن خلدون که که در عصر خویش تا حدی پیشرو اسپنگلر و توینبی بشمارست ظاهراً اولین مورخی است که در پرتو تعقل و استدلال کوشید تا حوادث تاریخ را بوسیله علل طبیعی آنها تبیین کند. بدینگونه، وی در مقدمه خویش نه فقط یک دید تازه برای تاریخ بلکه یک «علم تازه» را در زمینه تاریخ بوجود می‌آورد؛ فلسفه تاریخ. در هر حال، طریقه ابن خلدون در تبیین تاریخ بر آنچه یونانیها-امثال توسیدید-می‌شناختند برتری بارز داشت (۵) نه فقط بدان سبب که وی حوادث و تجاربی بیش از آنکه توسیدید می‌شناخت در پیش چشم داشت بلکه بیشتر بدان سبب که وی فیلسوفانه تر به قضایا و حوادث می‌نگریست. در حقیقت، شیوه‌یی که ابن خلدون در تحقیق فلسفه تاریخ و اسباب و علل (Vico) نظیر نیافت. شاید مونتسکیو را هم از ظهور تمدن و توحش پیش گرفت در اروپا هم تقریباً تأییدایش ویکو بعضی جهات بتوان با او مقایسه کرد و اگر هر در، آگوست کنت، و هربرت اسپنسر با آثار و آراء او آشنائی یافته بودند بیشک نتایج تحقیقاتشان رنگ دیگر داشت. ۱۶

پی‌نوشت‌ها

۱. جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی ۱۰۹/۳
۲. برای تفصیل بیشتر و ارزیابی جامع‌تر از کار تاریخ نویسان اسلامی رجوع شود به: تاریخ در ترازو/ ۷۵-۶۷
۳. وفيات الاعیان ۳۱۱/۴
۴. ایضاً ۴/۴-۲۵۳
۵. Barthold, Decouverte/29

منبع: کارنامه اسلام، زرین کوب

مبلغان



شهید دستغیب اسوه تبلیغ و مجاهدت

تولد

در عاشورای سال ۱۳۳۲ ه. ق در شیراز کودکی به دنیا آمد که چون آن ایام، روزهای پرسوز شهادت سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام بود، نامش را «عبدالحسین» نهادند. خاندان وی از سادات حسنی و حسینی به شمار می‌رفتند که از چهار قرن پیش در شیراز به «دستغیب» معروف شده بودند. سیادت، نشان افتخار این خانواده بود و حلقه های نورانی، پیوند او را با ۳۲ واسطه، به حضرت «زید شهید» فرزند امام سجاد علیه السلام می‌رساند.

تحصیل و اساتید

شهید محراب آیه الله دستغیب (ره) درس را از مکتب خانه شروع کرد و با فراگیری قرآن و نصاب الصبیان و خواندن چند کتاب منظوم و منثور فارسی، دوره مکتب را پشت سر گذاشت. سپس تحصیل در علوم اسلامی را آغاز نمود و دروس اولیه و مقدماتی

حوزه را نزد پدرش خواند و از محبت‌های استادانه پدرش بهره مند شد. در سال ۱۳۴۲ ه. ق در حالی که یازده ساله بود، پدر را از دست داد و این چنین در نوجوانی روح لطیفش سخت آزرده گشت.

وی پس از این واقعه، تحصیلات را در مدرسه خان شیراز ادامه داد و از روحانیت و نورانیت مدرسه نیز بهره برد. مدتها در این مدرسه به تحصیل پرداخت و نزد اساتیدی همچون شیخ اسماعیل، ملا احمد دارابی و آیه الله ملا علی اکبر ارسنجان‌ی دوره مقدمات و سطح را به پایان رساند.

پایان یافتن دروس سطح حوزه او همزمان با غائله کشف حجاب رضاخانی بود و شهید دستغیب در سن جوانی (حدود ۲۵ سالگی) به مبارزه با این تهاجم بزرگ پرداخت؛ اما مأموران او را زیر فشار قرار دادند و او نیز در سال ۱۳۱۴ ه. ش مجبور به حرکت به سوی نجف شد.

در نجف اشرف تحصیلات خود را ادامه داد و با تلاش پی‌گیر در طول هفت سال به مقام شامخ اجتهاد نایل آمد.

از اساتید علمی آن روحانی مبرز و مبلغ نمونه در حوزه نجف می‌توان به آیات عظام: سید ابو الحسن اصفهانی، آقا ضیاء عراقی، آقا سید باقر اصطهباناتی و شیخ محمد کاظم شیرازی اشاره نمود.

روح جستجوگر آن شهید فرزانه، وی را بر آن داشت که در پی یافتن صاحب‌دلی باشد که او را به وادی ایمن رسانده، در معرفت خویش و خدای خود به کمال برساند. بدین جهت، در همان ایام، این توفیق و موهبت نصیب وی گشت و به محضر پرفیض استاد اخلاق حوزه نجف، عارف بالله و سالک الی الله، حضرت آیه الله سید میرزا علی قاضی طباطبایی (ره) راه یافت و در مکتب عرفانی او رشد کرد.

پس از گذشت چند سال مرحوم قاضی به سرای باقی شتافت و او به خود را به ساده زیستن عادت داده و همیشه معتقد بود که مبلغ و دعوت کننده مردم به سوی حق باید از هوا و هوس و زرق و برق دنیا دور باشد و وصل به یاد حق، با سلاح دعا و مناجات باشد

محضر آیه الله شیخ محمد جواد انصاری همدانی (ره) راه یافت و مدتها تحت نظر وی راه‌های ظریف و لطیف معرفت نفس را طی کرد.

اقدامات و مجاهدات

آیت خدایی و عارف سالک شیرازی در سال ۱۳۲۱ ه. ش به توصیه استادانش به ایران بازگشت. وی که باگرفتن اجازه اجتهاد از استادانش به شیراز مراجعت نمود، از ابتدا در مسجد طالبیون به اقامه نماز جماعت و ایراد منبر پرداخت.

پس از چندین سال تلاش پی گیر آیه الله دستغیب (ره) و مردم خوب شیراز کار تکمیل بنای مسجد جامع عتیق پایان یافت. سپس ایشان کار فرهنگی وسیعی را در آنجا آغاز کرد و با فعالیتها و منابر غنی خویش و با پشتوانه عظیم اخلاقی اش بسیاری از انسانها را بدان محیط جذب نمود. از دیگر خدمات ایشان به مردم شیراز و به میهن عزیز اسلامی می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. بازسازی مسجد جامع شیراز؛
 ۲. نوسازی مدرسه علمیه حکیم؛
 ۳. تأسیس حوزه علمیه آیه الله دستغیب؛
 ۴. ساخت مسجد الرضا علیه السلام، مسجد شهید خلیل دستغیب، مسجد المهدی علیه السلام، مسجد روح الله، مسجد فرج آل رسول علیه السلام و مسجد امام حسین علیه السلام در شیراز؛
 ۵. کمک در ساخت و تکمیل مجتمع خاتم الاوصیاء علیه السلام و مجتمع مرد اول و ایجاد شهرک شهید دستغیب.
 ۶. همراهی و همگامی ایشان با حضرت امام خمینی (ره) به عنوان یک سرباز راستین و مطیع آن رهبر فرزانه در قیام علیه طاغوت و در حرکت های انقلابی از سال ۱۳۴۱ ه. ش و نقش مؤثر ایشان در دعوت مردم شیراز به مقابله و قیام علیه طاغوتیان.
- این مبارزات و اقدامات شجاعانه تا پس از پیروزی انقلاب اسلامی نیز ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۳۵۸ ه. ش حضرت امام (ره) ایشان را به امامت جمعه شیراز منصوب کردند که تا آخرین لحظات حیات در سنگر مقدس نماز جمعه به دفاع از ارزشهای نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران پرداخت.

ویژگیها و نمودهای تبلیغی

شهید محراب آیه الله دستغیب (ره) علاوه بر اقدامات فرهنگی و مبارزاتی و بسیاری از کارهای خیر و حسنه در شیراز، از مشرب تبلیغی والایی برخوردار بود و با منبرهای غنی از معارف الهی و ارزشهای اخلاقی بدین مهم نیز مبادرت ورزید. از ویژگیها و نمودهای تبلیغی اش می توان به موارد ذیل اشاره نمود:

۱. استعانت دائمی از خداوند و واگذاری امور خود به حق تعالی در همه سخنرانیها، طرحها و اقدامات تبلیغی.

۲. ذکر مطالب مفید دینی و دستورات الهی به مردم، تا آنجا که بسیاری از سوره های قرآن را برای آنان تفسیر کرد و بدین وسیله زمینه تربیت بسیاری را فراهم نمود.

۳. همیشه به برنامه ریزیهای تبلیغی مختصر و مفید و به دور از پیچیدگی تأکید داشت و در سخنرانیهای خویش نیز به جهت رعایت حال مردم، خلاصه و پُر محتوا سخن می گفت.

۴. در سیر تبلیغی خویش همیشه اهتمام جدی به مجالس اخلاق و برپایی آن داشت. پس از تأکید امام امت (ره) به وحدت دانشجو و روحانی، آن شهید بزرگوار که سخت به منویات امام اهتمام داشت، از جوانان دانشجو درخواست نمود تا در جلسه اخلاق که پنج شبانه های هر هفته در مدرسه علمیه حسنیه قوام تشکیل می شد و خود با سخنرانیهای نورانی و اخلاقی اش آن را اداره می نمود، شرکت نمایند.

۵. همیشه معتقد بود که تبلیغ سازنده و کارساز، آن تبلیغی است که مبلغ با خودشناسی و خداشناسی مسیر را آغاز و ابتدا از خویشتن شروع کند تا بتواند در اعضای اجتماع مؤثر بوده و تبلیغ وی سودمند و نتیجه بخش باشد.

۶. همیشه با مردم با دوستی، محبت و مدارا برخورد می نمود و در سخنرانیهای خویش نیز بر این نکته تأکید داشت و می فرمود: «با رأفت، مهربانی و دوستی، می توان هدایتگر مردم به سوی خدا و دین الهی بود.» همیشه نیز به آیه «لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ

حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ»؛ اشاره می نمود و پیامبر اعظم (ص) را اسوه حقیقی تبلیغ و مجاهدت در راه خدا می دانست.

۷. برخوردهای آن شهید فرزانه در مسیر تبلیغی، چه برخوردهای اجتماعی و چه برخوردهای خانوادگی و تربیتی مخلصانه و حسن خلقش، همه از خودسازیهای پیوسته در طول عمر با برکتش حکایت دارد. همچنین روح بزرگ و سعه صدر که از ارکان مهم تبلیغ و ابزار مهم یک مبلغ نمونه به شمار می آید، در وجود شهید محراب آیه الله دستغیب (ره) متجلی و نمایان بود. او در این مسیر همیشه صبور و مقاوم بود.

۸. خود را به ساده زیستن عادت داده و همیشه معتقد بود که مبلغ و دعوت کننده مردم به سوی حق باید از هوا و هوس و زرق و برق دنیا دور باشد و وصل به یاد حق، با سلاح دعا و مناجات باشد. شایستگیهای روحی و کرامات معنوی آن شهید سرافراز محراب خودگواه مدعا و موقفیت وی در عرصه تبلیغ و سخنرانیهای تبلیغی بود. فرزند ایشان در این خصوص چنین می گوید: «ایشان معتقد بود که ما باید از همه مردم سطح زندگی مان پایین تر باشد تا مردم به روحانیت شیعه بدبین نشوند.»

۹. ایشان مردم دار، نسبت به امور مردم کوشا و در حل مشکلات آن ها جدی بود.

در اوصاف و احوالات معنوی و کرامات آن شهید در این خصوص چنین آمده است:

یکی از طلاب حوزه علمیه شیراز می گوید: «من در حوزه شیراز درس می خواندم و اندیشه ازدواج در سرداشتم؛ اما از نظر اقتصادی دچار مشکل بودم و آیه الله دستغیب (ره) نیز مرا خوب نمی شناخت تا از ایشان استمداد کنم. با خود اندیشیدم که نامه ای بی نام و نشان خدمت آقا نوشته، درد دل خود را با ایشان در میان بگذارم. این کار را کردم؛ ولی دلهره ای داشتم. چند روز بعد آقا به مدرسه آمدند و از طلاب احوال پرسی و دل جویی کردند. هنگام رفتن رو به من کردند و گفتند: «آقای... حاجت برآورده است. بعدا به منزل بیایید!» دهانم از تعجب باز ماند. اگر چه درد دل غرق سرور شده بودم؛ ولی نمی دانستم که او چطور فهمیده و از کجا خبر داشته

که نامه را من نوشتم.

بعدا به منزل آقا رفتم و ایشان مقداری پول مرحمت فرمودند. با آن پول ازدواج کردم و دیدم مقدار پولی که آقا داده اند، درست به اندازه مخارج ازدواج است؛ نه کم تر و نه زیادتتر.»

۱۰. ایشان معتقد بودند که نورایمان و یقین به معاد را جز با معنویت کامل نمی‌توان در افراد ایجاد کرد؛ زیرا به قدری مزاحمت و اشتغالات مادی زیاد است که تبلیغات معمولی اثری در حد دفاع و جلوگیری از آلودگی بیشتر نمی‌تواند داشته باشد و لذا همیشه مقید به کاربرد و استفاده از آیات قرآن و احادیث اهل بیت علیهم السلام در سخنرانیهای خویش بودند و می‌فرمودند: اگر از نورانیت قرآن کریم که ثقل اکبر و معجزه باقی پیامبر اسلام (ص) است، استفاده گردد، خود همین آیات، در دل‌های صاف و تشنه هدایت، اثر کافی می‌گذارد و سخنان و ابزارهای تبلیغ مؤثر خواهد بود.

۱۱. همیشه در سخنرانیهای خویش بر روان و ساده‌گویی مطالب و قابل فهم بودن برای عموم مستمعین تکیه داشت و این شیوه را از روش‌های موفقیت‌آمیز در هدایت و ارشاد و از شرایط مطلوب و مهم تبلیغ و سخنرانی ایده آل می‌دانست و همیشه آن را کمالی برای مبلغ قلمداد می‌کرد و آسان‌گویی را از شیوه‌های تربیتی قرآن به شمار می‌آورد.

۱۲. در سخنرانیها و آثار روزین خویش، همیشه در تبیین مطالب از تمثیل و تشبیه استفاده می‌نمود و به وعظ و روحانیون نیز توجه به این شیوه را توصیه می‌کرد و می‌فرمود: «مبلغ نمونه کسی است که این روش سخن گفتن را الگوی خود قرار دهد.»

۱۳. از شیوه‌های ارزشمند تبلیغی ایشان قصه‌گویی و تکیه بر داستان در سخنرانیها و مناظر بود. داستانها و قصه‌های تربیتی ایشان اکثرا حقیقی و در مسیر رشد و کمال مخاطب و مایه عبرت آن‌ها می‌باشد. ایشان همیشه از داستان در مسیر هدایت و رشد معنوی مستمعین استفاده می‌کرد و از اینکه داستانها را ابزار سرگرمی و تخدیر سخن خویش برای مردم قرار دهد، پرهیز می‌نمود.

۱۴. روحیه پرسشگری و بشارت و انذار نیز در سخنرانیهای این مبلغ نمونه

و شهید سرافراز محراب، هویداست. این امر موجب بهره گیری مخاطب از حقایق و عبرت‌های تاریخی می‌گردد و ذهن آنان را تحلیلگر و پویا می‌نماید. همچنین باعث می‌شود که مطالب مستدل و به دور از خستگی، تکرارگویی و اتلاف وقت، بیان گردد و مطالب، مجهول و ناگفته نماند.

۱۵. معزفی الگوها و تحریک عواطف فطری در مسیر تبلیغ و سخنرانی نیز از شیوه های کارساز و مطلوب است که آن شهید بزرگوار بر آن تکیه داشتند و این شیوه را در سیر تبلیغ و هدایت مردم بسیار ایده آل می‌دانستند. کتب سید الشهداء علیه السلام، قیامت و قرآن، قلب قرآن، و اخلاق اسلامی ایشان به خوبی نمایانگر این ویژگی در سیر تبلیغی و سخنرانی‌های پرمحتوای ایشان است.

مسلخ عشق

در سال ۱۳۶۰ ه. ش منافقین طرح ترور آیه الله دستغیب (ره) را تهیه کرده، مدتها برای جمع آوری اطلاعات تلاش کردند. تشکیلات منافقین زمان ترور را روز جمعه ۱۳ آبان ۱۳۶۰ ه. ش تصویب کرد؛ اما این برنامه ناکام ماند. آن‌ها در پی فرصتی دیگر برآمده، نقشه یک ترور انتحاری را کشیدند.

حالات و واردات روحی شهید محراب آیه الله دستغیب (ره) به او خیراز یک واقعه مهم می‌داد. گاهی به ایشان گفته می‌شد: آقا! بیشتر مواظب خودتان باشید! می‌گفت: «شهادت افتخار است. مگر شما حسودی تان می‌شود که من به این مقام برسم و افتخاری نصیبم شود!»

ایشان معمولاً شبها در ساعت معینی از خواب برمی‌خاستند؛ ولی شب جمعه پس از ساعتی استراحت، ناگهان از خواب بیدار می‌شوند، سرشان را در دستانشان می‌گیرند و مرتب «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می‌گویند. همسرش می‌گوید: آقا! همیشه در سخنرانی‌های خویش بر روان و ساده‌گویی مطالب و قابل فهم بودن برای عموم مستمعین تکیه داشت و این شیوه را از روش‌های موفقیت آمیز در هدایت و ارشاد و از شرایط مطلوب و مهم تبلیغ و سخنرانی ایده آل می‌دانست

می‌خواهید؟ ناراحتی دارید؟ جوابی نمی‌شنود. اصرار می‌کند و آقا

می‌گوید: «دیگر جز به اشاره سخن نمی‌گوییم!»
مشهدی حیدر خادم می‌گوید: «صبحها که می‌رفتم، ایشان همیشه پشت میز نشسته بود؛ ولی آن روز جمعه در اتاق قدم می‌زد و «لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» می‌گفت.»
همه این حالات حکایت از این داشت که گویا بار سنگین معرفتی در جان‌ش ریخته‌اند و او در تحمل آن از زلال یاد حق استمداد می‌کند. و همسرش می‌گوید: آن‌گاه که خواست برای نماز جمعه خارج شود، دو اشاره کرد که من بعدها فهمیدم یعنی چه. و آن دو اشاره، یکی به خود و دیگری به سوی آسمان بود؛ یعنی که روز پرواز من به آسمان فرا رسیده است.
آقا روز جمعه بیستم آذرماه به طرف نماز جمعه حرکت کرد. ناگهان در بین راه خانمی از در خانه‌ای به طرف آقا آمد. چون معمولاً افراد در راه به آقا نامه می‌دادند و آقا سخت پروا داشت که پاسداران مانع شوند. آن خانم خیلی سریع خود را به آقا رساند و در ساعت ۱۱/۲۵ دقیقه بود که در یک لحظه زمین و زمان و کوچه پس‌کوچه‌های اطراف خانه آقا مملوّ از آتش شد. انفجاری مهیب رخ داد و پس از لحظه‌ای آقا غرق در خون شد و آیت نیک کردار حق، دستغیب، صدپاره به سوی دوست عروج کرد.

.....



تذکرہ



پرسش

فتوت و جوان مردی از نگاه آموزه‌های اسلام به چه معنا است؟

پاسخ

واژه «فتوت» از ریشه «فتی» [۱] به معنای جوان، [۲] و جوان قوی [۳] است که معادل آن در زبان فارسی کلمه «جوان مردی» است. [۴] این واژه و مشتقات آن در قرآن به صورت «فَتَى»، [۵] «فُتِيَّةً»، [۶] «الْفُتِيَّةُ»، [۷] «فَتِيَّاتٍ»، [۸] و «فَتِيَّانٍ»، [۹] در مورد برخی از پیامبران و اولیای الهی به معنای جوانی به کار رفته است؛ مانند:

حضرت ابراهیم (ع): «قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذُكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ...»؛ [۱۰] گفتند: شنیده‌ایم که جوانی به نام ابراهیم، از آن‌ها سخن می‌گفت.
حضرت یوشع (ع): «وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِفَتَاهُ...»؛ [۱۱] و زمانی که موسی به جوانی که در رکابش بود گفت:...

حضرت یوسف (ع): «وَقَالَ نِسْوَةٌ فِي الْمَدِينَةِ امْرَأَتُ الْعَزِيزِ تُرَاوِدُ فَتَاهَا عَنْ نَفْسِهِ قَدْ شَغَفَهَا حُبًّا...»؛ [۱۲] زنان شهر گفتند: زن عزیز در پی کام‌جویی از غلام خود شده و شیفته او گشته است.

فتوت و جوان مردی در اصطلاح عرف یک حالت نفسانی است که باعث می‌شود انسان همواره در مرزهای محاسن اخلاقی باشد، به عادات زیبا عمل کند و از معاصی و گناهان بپرهیزد.

از آن جاکه در سن جوانی بدن نیرومند و احساسات پرجوش و عواطف پرخروش است، و از جنبه‌های روحی قلب جوان آماده پذیرش نور حق و کانون محبت و سخاوت و عفو و گذشت است، بسیار می‌شود که این کلمه (فتی و فتوت) به معنای مجموعه این صفات به کار می‌رود، هر چند در سن و سال‌های بالا باشد. [۱۳]

مانند آنچه قرآن کریم در مورد اصحاب کهف فرمود: «نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ آمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى»؛ ما خبرشان را براستی برای تو حکایت می‌کنیم. آن‌ها جوان مردانی بودند که به پروردگارشان ایمان آورده بودند و ما نیز بر هدایتشان افزودیم.

امام صادق (ع) نیز در مورد اصحاب کهف فرمود: سن و سال اصحاب کهف بالا بود، اما خداوند، آنان را به دلیل ایمان‌شان، جوان (جوان مرد) نامید. [۱۴]

امام علی (ع) در مورد اهمیت جوان مردی فرمود: «انسان به زینتی زیباتر از جوان مردی آرایش نیافته است». [۱۵]

برخی معتقدند؛ جوان مردی بخشش، سخاوت، خودداری از آزار دیگران و ترک شکایت از حوادث و مشکلات است. [۱۶]

البته بعضی دیگر جوان مردی را چنین تفسیر کرده‌اند: «جوان مردی پرهیز از گناهان و به کارگرفتن فضایل انسانی است». [۱۷]

در روایات متعددی، پیامبر (ص) و امام علی (ع) نیز جوان مرد [۱۸] معرفی شده‌اند.

پیامبر اسلام (ص) فرمود: من جوان مرد و پسر جوان مرد و برادر جوان مرد هستم؛ زیرا من پسرم ابراهیم (ع) هستم که خدا او را جوان مرد نامید. برادر جوان مرد هستم؛ زیرا در جنگ احد منادی از آسمان ندا داد که «شمشیری جز ذوالفقار و جوان مردی جز علی نیست» و علی برادر من است و من برادر او. [۱۹]

نشان‌های جوان مردی

آموزه‌های اسلامی نشانه‌های یک فرد جوان مرد را در چند چیز اعلام می‌کنند:

راست‌گویی:

پیامبر اسلام (ص): «راست‌گویی بالاترین مرتبه جوان مردی است». [۲۰]

ایمان و تقوا:

امام صادق (ع): «کسی که ایمان به خدا و تقوا داشته باشد، جوان مرد است». [۲۱]

کمک به دیگران و خودداری از آزار مردم:

امام علی (ع): «نشان جوان مردی، کمک‌هایی است که انجام می‌شود و آزارهایی است که از انجام آن خودداری می‌شود». [۲۲]

دوری از هر صفت زشت: امام علی (ع):

«دوری آدمی از صفات و اخلاق پست، نشانگر رسیدن به مرتبه جوان مردی است». [۲۳]

رسیدگی به همسایگان و بخشش اشتباهات دیگران:

امام علی (ع): «نظام جوان مردی و رشته پیوستگی آن، تحمّل کردن لغزش‌های برادران و نیکویی رساندن به همسایگان است». [۲۴]

عفت (پاکدامنی):

امام علی (ع): «پاکدامنی از برترین ویژگی‌های جوان مردی است». [۲۵]

دوری از مواضع اتهام:

امام علی (ع): «جلوگیری از در معرض اتهام قرار گرفتن از نیکوترین ویژگی‌های جوان مردی است». [۲۶]

دوری از بخل:

امام علی (ع): «افزایش بخل، جوان مردی را لگه‌دار و برادری را فاسد می‌کند». [۲۷]

دوری از حرص:

امام علی (ع): «حرص برای نفس انسان ننگ‌آور بوده، دین را تباه می‌کند و جوان مردی را از بین می‌برد». [۲۸]

گفتنی است؛ جوان مردی صفت ویژه مردان نیست، بلکه زنان نیز می‌توانند جوان مرد باشند. به عبارت دیگر، وجود کلمه «مرد» در اصطلاح «جوان مرد» ناظر به معنای جنسیتی آن نیست، بلکه مانند واژه‌ی «مردم» هم مردان و هم زنان را دربر می‌گیرد.

پی نوشت‌ها

- [۱]. صاحب بن عباد، المحيط فی اللغة، محقق، مصحح، آل یاسین، محمد حسن، ج ۹، ص ۴۷۰-۴۷۱، بیروت، عالم الکتاب، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۲]. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، محقق، مصحح، مخزومی، مهدی، سامرائی، ابراهیم، ج ۸، ص ۱۳۷، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- [۳]. مطرزی، ناصر بن عبدالسید، المغرب، محقق، فاخوری، محمود، مختار، عبدالحمید، ج ۲، ص ۱۲۲، حلب، مکتبه اسامه بن زید، چاپ اول، ۱۹۷۹م.
- [۴]. بستانی، فؤاد افرام، فرهنگ ابجدی عربی - فارسی، مترجم، مهیار، رضا، ص ۶۵۵، تهران، اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۵ش.
- [۵]. انبیاء، ۶۰.
- [۶]. کهف، ۱۳.
- [۷]. کهف، ۱۰.
- [۸]. نساء، ۲۵، نور، ۳۳.
- [۹]. یوسف، ۳۶.
- [۱۰]. انبیاء، ۶۰.
- [۱۱]. کهف، ۶۰.
- [۱۲]. یوسف، ۳۰.
- [۱۳]. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۳۶۰، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.
- [۱۴]. کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۸، ص ۳۹۵، تهران، دارالکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.
- [۱۵]. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، محقق، مصحح، درایتی، مصطفی، ص ۲۵۹، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۶ش.
- [۱۶]. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، مقدمه، بلاغی، محمد جواد، ج ۶، ص ۷۰۰، تهران، ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ش.
- [۱۸]. «پوشاندن گناه دیگران»، ۱۰۳۹۸۰؛ «ابلاغ ولایت در غدیر خم»، ۱۹۵۵؛ جوانمردی حضرت علی (ع) در برخورد با فراریان و زخمی‌های جنگ‌ها»، ۵۱۹۴۶.
- [۱۹]. شیخ صدوق، امالی، ص ۲۰۰، بیروت، علمی، چاپ پنجم، ۱۴۰۰ق.
- [۲۰]. دیلمی، حسن بن محمد، ارشاد القلوب إلى الصواب، ج ۱، ص ۱۳۱-۱۳۲، قم، الشریف الرضی، چاپ اول، ۱۴۱۲ق.
- [۲۱]. عیاشی، محمد بن مسعود، التفسیر، محقق، مصحح، رسولی محلاتی، هاشم، ج ۲، ص ۳۲۳، تهران، المطبعة العلمیة، چاپ اول، ۱۳۸۰ق.
- [۲۲]. تصنیف غررالحکم ودرر الکلم، ص ۲۵۹.
- [۲۳]. همان، ص ۲۲۵.
- [۲۴]. همان، ص ۴۲۰.
- [۲۵]. همان، ص ۲۵۶.
- [۲۶]. همان، ص ۷۱.
- [۲۷ و ۲۸]. همان، ص ۲۹۴.

پرسش

عمل صالح به چه کارهایی گفته می‌شود؟
و چه رابطه‌ای با عبادت دارد؟

پرسش

آیا مواردی مانند به یاد خدا بودن، داشتن اخلاص، توکل بر خدا، رضای خدا را طلبیدن از اعمال صالح هستند یا از عبادات؟ به عبارت دیگر، آیا انجام عمل صالح زیر مجموعه عبادت است، یا این‌که عبادات یکی از اعمال صالح است؟

پاسخ

واژه «صالح» از ریشه‌ی «ص ل ح» در لغت به معنای درست و صحیح، است و در مقابل فساد می‌آید. [۱]
عمل صالح یکی از واژه‌های قرآنی است که معنای وسیعی دارد و شامل هرکار خوبی می‌شود که برای خدا انجام گیرد.
نخست باید گفت؛ در بیشتر آیات قرآن کریم ایمان و عمل صالح در کنار هم آمده‌اند، اما آن‌جا که ایمان تنها ذکر شده، برای آن است که ایمان خود منشأ عمل صالح می‌باشد. در ادامه بیان چند نکته ضروری است: اگرچه می‌توان تصور کرد که فردی بی‌ایمان، کرداری پسندیده انجام دهد و یا حتی فردی با ایمان با انگیزه‌های غیر الهی دست به کاری نیک

بزند، اما عمل صالحی که در قرآن بر آن تأکید و مستحق پاداش اعلام شده، کرداری است که با انگیزه‌های الهی انجام شود. در همین راستا اعمال صالحی که ریشه‌اش بر منبع ایمان استوار باشد، چون درختی پایدار خود را می‌نمایاند و گرنه دوام و بقاء نخواهد داشت و عملی شایسته درگاه خدا است که با خلوص نیت و به دستور او انجام گیرد.

باید توجه داشت که برای انجام عمل شایسته مناسب، هوشیاری و موقع‌شناسی بیش از اصل ایمان لازم است. و به عبارت دیگر، اگرچه هر عمل صالحی باید از مبده ایمان باشد، ولی ایمان به تنهایی منشأ عمل صالح نمی‌گردد؛ چون در موارد فراوانی صلاحیت با توجه به مقتضیات محیط تشخیص داده می‌شود و چه بسا کاری که با انگیزه الهی انجام شده و به خودی خود نیز ارزشمند باشد، اما نتوان آن را عملی صالح به شمار آورد؛ زیرا ایمان نقشه‌ی سعادت فرد و اجتماع را نشان می‌دهد و عمل صالح باید به گونه‌ای طراحی شود که فرد و اجتماع را برای رسیدن به چنین سعادت‌ی آماده نماید.

در سایه‌ی ایمان که منشأ عمل صالح و محرک استعدادها و موجب امنیت عمومی است، سرزمین دنیا که حاشیه‌ی بهشت است آباد می‌گردد و منابع حیات در دسترس عموم قرار می‌گیرد؛ چرا که دنیای فقر و ذلت نمی‌تواند مقدمه‌ی آخرت ثروت و عزت گردد. [۲]

ایمان به تنهایی و جدا از عمل صالح تصور ندارد؛ بنابراین ایمان زیربنا و مانند ستون می‌ماند و عمل صالح مثل بناء و سقفی است که بر آن نهاده می‌شود و هر چه ایمان قوی‌تر باشد عمل صالح بیشتر از آن ظهور و بروز می‌نماید.

عمل صالح شامل هر کار خوب و اصلاحی است که برای خدا انجام گیرد؛ لذا آنچه که در عمل صالح مهم است، این است که به قصد تقرّب به پروردگار انجام گیرد و با نیت خالص همراه باشد؛ از این رو بزرگی یا کوچکی عمل مهم نیست، حتی اگر سنگی در وسط راه مردم افتاده باشد و انسان با نوک پا، آن را به کناری بزند تا مزاحم عبور و مرور مردم نباشد، این کار خود عملی صالح محسوب می‌شود. همان‌گونه قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ يَعْمَلْ

مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ» [۳]

با توجه به تمام آنچه گفته شد، اگرچه عمل صالح مفهوم وسیعی دارد که هر برنامه مفید و سازنده فردی و اجتماعی را در تمام زمینه‌های زندگی شامل می‌شود، اما در عین حال پیشوایان و اندیشمندان دینی، معیارها و مصداق‌هایی را نیز برای عمل صالح برشمرده‌اند.

امام علی (ع) می‌فرماید: مراد از عمل صالح، پنج وعده نماز یومیه است، به دلیل آن که خدای متعال فرمود: «وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُضْلِحِينَ» [۴]

از بعضی صحابه نقل شده است که مراد از عمل صالح، اخلاص عمل است.

عمل صالح آن است که چهار ویژگی داشته باشد: علم، نیت، صبر و اخلاص.

عمل صالح آن است که بر طبق سنت باشد؛ چراکه عمل مبتدع (بدعت) عمل صالح نیست.

عمل صالح همان ادای امانت است؛ زیرا که خدای متعال فرمود: «وَكَانَ أَبُوهُمَا صَالِحًا...» [۵][۶] همان‌گونه که گفته شد موارد فوق تنها بیان برخی معیارها و مصادیق است.

اما در این‌که رابطه‌ی عبادت و عمل صالح چیست؟ باید گفت؛ در یک نگاه، «عبادت» خاص و «عمل صالح» عام‌تر از آن است؛ زیرا یک عمل می‌تواند به خودی خود رفتاری پسندیده باشد، اما چون انگیزه الهی همراهش نیست، زیر مجموعه عبادات جای نخواهد گرفت، اما با نگاهی که یک رفتار را تنها زمانی به عنوان عمل صالح ارزیابی می‌کند که دارای نیت درست هم باشد، و از طرفی هر عمل صالحی را عبادت به شمار می‌آورد، «عبادت» و «عمل صالح» با هم مترادف خواهند بود.

پی نوشت‌ها

- [۱]. فراهیدی، خلیل بن احمد، کتاب العین، محقق، مصحح، مخزومی، مهدی، سامرائی، ابراهیم، ج ۳، ص ۱۱۷، قم، هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰هـ؛ ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، ج ۳، ص ۵۱۶، بیروت، دار صادر، چاپ سوم، ۱۴۱۴ق.
- [۲]. ر. ک: طالقانی، سید محمود، پرتوی از قرآن، ج ۱، ص ۹۶-۹۷، تهران، شرکت سهامی انتشار، چاپ چهارم، ۱۳۶۲ش؛ ر. ک: «رابطه ایمان و عمل صالح»، ۳۱۰۶۶.
- [۳]. زلزله، ۷.
- [۴]. اعراف، ۱۷۰.
- [۵]. کهف، ۸۲.
- [۶]. ر. ک: ابوالفتوح رازی، حسین بن علی، روض الجنان و روح الجنان فی تفسیرالقرآن، تحقیق، یاحقی، محمد جعفر، ناصح، محمد مهدی، ج ۱، ص ۱۶۹، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.

.....
<https://www.islamquest.net/fa/archive/fa65262>

پرسش

چرا قرآن به زبان عربی است، و چرا به زبان دیگری نیست؟

پاسخ اجمالی

زبان، مهم‌ترین وسیله برای برقراری ارتباط بین انسان‌ها است. خداوند این توانایی بر تکلم و صحبت کردن را از نعمت‌های بزرگ خود برمی‌شمارد که در ابتدای سوره‌ی «الرحمن» به آن اشاره می‌کند. پیامبرانی را که خداوند برای هدایت انسان‌ها مبعوث می‌فرمود باید برای ارتباط با قوم خود به زبان همان قومی که در میان آن‌ها مبعوث شده‌اند صحبت می‌کردند و دستورات اخلاقی و احکام و عقاید را به همان زبان برایشان بیان می‌کردند. با توجه به شرایط قبل از بعثت در میان جاهلیت عرب، خداوند پیامبر اکرم (ص) را در میان قوم عرب مبعوث فرمود، پس باید به زبان آن‌ها صحبت کرده و معجزه‌ای می‌آورد که قابل فهم باشد؛ لذا قرآن، معجزه‌ی پیامبر (ص)، نیز به زبان عربی نازل شد. اگر چه نباید خصوصیات ذاتی زبان عربی، از جمله قانون مند بودن قالب‌های فصاحت و بلاغت بسیار آن و... را نادیده گرفت.

اما سؤال دیگر این است که چرا آخرین پیامبر (ص) خدا عرب زبان بود، تا به دنبال آن، کتابش نیز به زبان عربی باشد؟ در پاسخ باید گفت: با توجه به این‌که عرب‌ها مردمی هستند که به زبان، راه و روش و آیین و نسب خود

تعصب خاصی دارند (عامل درونی حفظ) و در طول تاریخ، هیچ حکومت و سلطه‌ی خارجی هم نتوانسته آنان را به تغییر زبان مجبور کند (عدم عامل بیرونی برای تغییر) و امکانات فراوان زبان عربی برای بیان بیشترین حجم از مطالب در کمترین حجم از الفاظ بدون ابهام‌گویی و نارسایی، سرزمین حجاز و زبان عربی، بهترین راه دفاع طبیعی و غیر خارق‌العاده از دین و بقای دین خاتم و کتاب ایشان بود. بنابراین، یکی از دلایل نازل شدن قرآن به زبان عربی، حفظ و صیانت ابدی آن بوده است.

پاسخ تفصیلی

یکی از سنت‌های خداوند، فرستادن رسولانی است برای هدایت انسان‌ها. پیامبران نیز در برخورد با انسان‌ها به زبان مردم آن منطقه‌ای که برای آن‌ها مبعوث شده‌اند، صحبت می‌کردند؛ زیرا زبان، تنها راه ارتباط انسان‌ها است و پیامبران نیز باید با مردم ارتباط داشته باشند. تکلم پیامبران به زبان قوم، یکی از دیگر سنت‌های حتمی‌الاهی است. خداوند می‌فرماید: «ما هیچ رسولی نفرستادیم، مگر آن‌که به لسان قومش صحبت می‌کرد...» [۱] این سنت حتی در مورد پیامبرانی که دعوتی جهان‌شمول داشتند نیز صادق است، اگر چه برای هدایت تمام خلق مبعوث شده باشند، مانند پیامبران اولوالعزم، ولی به زبان قومی صحبت می‌کنند که در ابتدای بعثت در آن جا مبعوث شده‌اند که اگر غیر از این بود شریعت آن پیامبر (ص) حتی در میان قومی که در آن مبعوث شده بود مورد فهم و قبول واقع نمی‌شد.

قرآن، حقیقتی فراتر از زبان است و قبل از آن‌که به زبان عربی درآید، در مرحله‌ای از هستی وجود داشت که در آن مرحله، عقول بشر به آن دسترسی نداشت. خداوند آن را از موطن اصلی‌اش پایین آورد و در خور فهم بشر کرد و به لباس واژه‌ی عربیت درآورد، به این امید که عقول بشر با آن انس گیرد و حقایقش را بفهمد. [۲]

پس لبّ و اصل قرآن، فراتر از زبان و گنجانده شدن در زبان خاصی است، اما درباره‌ی این‌که چرا به زبان عربی نازل شده، باید گفت: جدا از خصوصیات

ذاتی زبان عربی که این زبان را زبانی قانون مند و در قلّه‌ی فصاحت و بلاغت در بین زبان‌ها قرار داده است، پیامبر(ص) اسلام بر قومی مبعوث شد که به زبان عربی سخن می‌گفتند و ایشان برای ابلاغ پیام خداوند، باید معجزه‌ای قابل فهم برای آنان ارائه می‌کرد تا او را انکار نکنند، به خدا ایمان آورند و در راه گسترش دین تلاش کنند. البته این قابل فهم بودن به معنای فهم همه‌ی حقائق قرآن نیست؛ چرا که حقائقش نامحدود است، بلکه فهم زبان و فهم اجمالی بعضی از حقائق، مورد نظر است.

مردم جاهلیت عرب قبل از بعثت، در پست‌ترین شرایط زندگی می‌کردند به همین جهت، خداوند پیامبر(ص) را در میان قوم عرب برانگیخت. علی(ع) در مورد شرایط جاهلیت قبل از اسلام و آمدن پیامبر(ص) می‌فرماید: «خدا پیامبر(ص) اسلام را به هنگامی مبعوث فرمود که مردم در حیرت و سرگردانی بودند؛ در فتنه‌ها به سر می‌بردند؛ هوای و هوس بر آن‌ها چیره شده، و خود بزرگ بینی و تکبر به لغزش‌های فراوانشان کشانده بود؛ نادانی‌های جاهلیت، پست و خوارشان کرده، و در امور زندگی حیران و سرگردان بودند و بلای جهل و نادانی دامن‌گیرشان بود، پس پیامبر(ص) در نصیحت و خیر خواهی، نهایت تلاش را کرد و آنان را به راه راست راهنمایی، و از راه حکمت و موعظه‌ی نیکو، مردم را به خدا دعوت فرمود». [۳]

وجود این شرایط، باعث شد که پیامبر(ص) در میان قوم عرب برانگیخته شود، پس باید قرآن به زبان عربی می‌بود، نه به دیگر زبان‌ها. ولی آنچه مهم است بهره‌گیری از قرآن است که منحصر به عرب زبانان نیست. خداوند می‌فرماید: «اگر ما قرآن را غیر عربی نازل می‌کردیم آن وقت عرب‌ها می‌گفتند؛ چرا آیاتش به روشنی بیان نشده است و چرا با عرب به زبان غیر عربی و یا غیر فصیح صحبت می‌کند. بگو: این قرآن برای کسانی است که ایمان بیاورند که اگر عرب باشند و یا غیر عرب، قرآن برای آنان هدایت و شفا است و کسانی که ایمان نمی‌آورند، در حقیقت گوششان دچار سنگینی شده و همین قرآن مایه‌ی کوری آنان است و به همین جهت در قیامت از فاصله‌ای دور ندا می‌شوند». [۴]

اما امکان دارد سؤال دیگری پیش آید که چرا آخرین پیامبر(ص) خدا

عرب زبان بود تا به دنبال آن کتابش نیز به زبان عربی باشد؟ چرا این توفیق نصیب فارس‌ها و... نشد؟

در این جا چند نکته را ذکر کرده و سپس جواب می‌دهیم:

الف) وقتی سخن از آخرین پیامبر(ص) است، باید عده‌ای باشند که پیام را دریافت کرده و به خوبی از آن نگهداری کنند. (عامل درونی حفظ).

ب) از طرفی عده‌ای همیشه در صدد از بین بردن دین و نگهداران آن هستند، همان طور که در تاریخ همه‌ی انبیا مشاهده می‌کنیم (عامل بیرونی برای تغییر)، بنابراین باید راهکاری برای مقابله با این مشکل اندیشیده شود.

ج) از طرفی بنا نیست که پیوسته - خصوصاً بعد از وفات پیامبر اکرم(ص) - با معجزه و کارهای خارق‌العاده از دین و قرآن محافظت شود.

با توجه به این مقدمات، به سراغ انسان‌ها و محیط زندگی آنان می‌رویم، تا ببینیم در کدام محیط و کدام شرایط، این نکات بیشتر قابل تحقق است.

اولاً: عرب‌ها مردمی هستند که به زبان، راه و روش و آیین و نسب خود تعصب خاصی دارند، به طوری که نمی‌توان آن‌ها را از زبان و فرهنگ خود جدا کرد. حتی در این دوره هم بعد از این همه تبلیغات انترناسیونالیستی حاضر نشدند لباس سنتی خود را کنار بگذارند. (عامل درونی حفظ).

ثانیاً: عرب‌های حجاز به گونه‌ای بودند که نه تنها خود از زبان مادری‌شان دست بردار نبودند، بلکه در طول تاریخ، هیچ حکومت و سلطه‌ی خارجی هم نتوانست آنان را به این کار مجبور کند؛ یعنی، از بیرون تأثیر نمی‌پذیرفتند. (عدم عامل بیرونی برای تغییر).

ثالثاً: زبان عرب‌های حجاز با توجه به کثرت ضمائر، تفاوت ضمیرهای تننیه، مفرد و جمع، تفاوت صیغه‌های مذکر و مؤنث و داشتن انواع گوناگون جمع، داشتن کنایات، استعارات و... از امکانات فراوانی برای بیان بیشترین حجم از مطالب در کمترین حجم از الفاظ، بدون ابهام‌گویی و نارسایی برخوردار است.

با توجه به این نکات، برای بقای دین خاتم و کتاب ایشان، سرزمین

حجاز و زبان عربی بهترین راه دفاع طبیعی و غیر خارق العاده از دین بود. قرآن با جاذبه‌های درونی و آوا و آهنگ دل‌پذیر آن، در ذهن اعراب بادیه که دوست‌دار کلام موزون و فصیح بودند، جای باز کرد و از انواع تحریف‌های لفظی در امان ماند. بنابراین، نازل شدن قرآن به زبان عربی برای حفظ و صیانت ابدی آن بوده است. [۵]

البته می‌توان گفت نازل شدن قرآن به زبان عربی، لطف و مرحمتی به عرب زبانان بوده و اگر به غیر عربی نازل می‌شد، عرب زبانان که قشر وسیعی بودند به آن ایمان نمی‌آوردند. خداوند می‌فرماید: «هرگاه ما آن (قرآن) را بر بعضی از عجم (غیر عرب) نازل می‌کردیم و او آن را برایشان می‌خواند، آنان ایمان نمی‌آوردند». [۶]

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. ابراهیم، ۴.
- [۲]. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۸۳، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ پنجم، ۱۴۱۷ق.
- [۳]. سید رضی، نهج البلاغه، محقق، صبحی صالح، ص ۱۴، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- [۴]. فصلت، ۴۴.
- [۵]. فصلنامه بینات، شماره ۲۷، ص ۳۸ - ۴۱.
- [۶]. شعراء، ۱۹۸ - ۱۹۹.

.....
<https://www.islamquest.net/fa/archive/fa446>

پرسش

بر اساس تعالیم دینی آیا مال و ثروت از فقر و ناداری خطرناک‌تر است؟!

پرسش

در یک روایت از رسول خدا(ص) نقل شده است: «وَلَوْ لَا رَحْمَةٌ رَبِّي عَلَيَّ فُقْرَاءُ أُمَّتِي كَادَ الْفَقْرُ يَكُونُ كُفْرًا». اما در روایت دیگر فرمود: «فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرُ أَحْسَى عَلَيْكُمْ، وَ لَكِنِّي أَحْسَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَبْسُطَ لَكُمْ الدُّنْيَا كَمَا بَسَطَتْ عَلَيَّ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ، فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا، وَ تَهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ». اعتبار این دو حدیث و راه جمعشان چیست؟

پاسخ

پیامبر اسلام(ص) در مورد خطر فقر در جامعه‌ای اسلامی فرمود: اگر رحمت پروردگار شامل حال فقیران امتم نمی‌شد، ترس آن می‌رفت که فقر و ناداری زمینه‌ساز کفرشان شود: «وَلَوْ لَا رَحْمَةٌ رَبِّي عَلَيَّ فُقْرَاءُ أُمَّتِي كَادَ الْفَقْرُ يَكُونُ كُفْرًا».[۱]

با توجه به خطر فقر در ایمان مردم، [۲] پیامبر اسلام(ص) اما تکاثر و ثروت‌اندوزی را به مراتب خطرناک‌تر از فقر معرفی می‌کند: «فَوَاللَّهِ مَا الْفَقْرُ أَحْسَى عَلَيْكُمْ وَ لَكِنِّي أَحْسَى عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْسَطَ لَكُمْ الدُّنْيَا كَمَا بَسَطْتُ عَلَيَّ مِنْ كَانَ قَبْلَكُمْ فَتَنَافَسُوهَا كَمَا تَنَافَسُوهَا وَ تَهْلِكُكُمْ كَمَا أَهْلَكْتَهُمْ»:[۳] سوگند

به خدا که از فقر برای شما ترسی ندارم، لیکن از آن می‌ترسم که دنیا چندان بر شما گسترده شود که برای پیشینیان شما گسترده شده بود. (مانند آنان در ناز و نعمت فرو غلتید)، و مانند آنان به رقابت و هم‌چشمی بپردازید، و چنان هلاکتان کند که آنان را هلاک کرد.

این سخن پیامبر (ص) در صدد بیان زیان‌های حاصل از تکاثر در ثروت و مالکیت، اشرافی‌گری و ریخت و پاش‌های زندگی است، و خطر و زیان‌های تکاثر و اشرافی‌گری را به مراتب بیشتر از زیان‌های ویرانگر حاصل از فقر و بی‌نیایی اعلام می‌کند. این تذکر، همان‌گونه که از آموزه‌های دیگر دین اسلام استفاده می‌شود، نمی‌خواهد زیان‌های فقر و ضرورت مبارزه با آن را کم انگارد، بلکه می‌خواهد فاجعه بودن حریص شدن مردم بر ثروت‌اندوزی و اشرافی‌گری را یادآور شود. [۴]

پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید نتیجه‌ی این تکاثر آن می‌شود که شما که در جمع کردن مال و سرمایه در یک رقابت ناخواسته برای سبقت از دیگر رقبا شرکت کنید، چنان‌که پیشینیان شما شرکت کردند، و سر از هلاکت و نابودی در آورید چنان‌که پیشیان شما نابود شدند.

نزدیک به این مضمون را امام علی (ع) از پیامبر (ص) نقل می‌کند که دینار و درهم (ثروت و مال دنیا) کسانی را که پیش از شما بودند هلاک کرد، و آن دو شما را نیز نابود خواهد کرد: «إِنَّ الدِّينَارَ وَالْدِّرْهَمَ أَهْلَكَا مَنْ كَانَ قَبْلَكُمْ وَ هُمَا مُهْلِكَاكُمْ». [۵]

منظور این روایت آن است که دوستی درهم و دینار و تلاش در به دست آوردن آن‌ها و به دست آوردن هر آنچه را که متوقف بر مال و ثروت است از متاع دنیا و لذات آن، و تلاش در حفظ و نگه‌داری آن، از خطرهای بزرگی است که بسیاری از ثروت‌اندوزان پیشین را به نابودی کشاند؛ چرا که این کار باعث غفلت دل‌ها و اعضا و جوارح از تفکر در امر آخرت و اعمالی که در آن دنیا به کار انسان می‌آید خواهد شد. علاوه بر این، انسان را وادار به زیر پا گذاشتن اخلاق و در نتیجه وادار به کارهای پست؛ مانند ظلم، حسد، دشمنی، تکبر و... می‌کند. و زمانی که مال دنیا قهراً به سبب مرگ از انسان گرفته شد و به دیگران (فرزندان و ورثه...) سپرده شد، این جا است که

انسان مغموم شده و با خسران مبین روبرو است؛ زیرا اولاً: از محبوبش جدا شده است. ثانیاً: به جای همراهی محبوب با او، رذایل اخلاقی و اعمال بد همراه او خواهد بود. ثالثاً: برای همیشه تحصیل اخلاق و اعمال صالح را که موجب سعادت ابدی است، از دست داده است.

و این فرجام بد برای آن است که انسان محبت دنیا را بر آخرت ترجیح داد. و درهم و دینار با انسان همان خواهد کرد که انسان با آن‌ها کرده است. [۶] و چه زیبا است تعبیر امام علی (ع) در مورد چنین افراد که فرمود: «هَلَكَ خُرَانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمُ أَحْيَاءُ...»؛ [۷] مال اندوزان، با آنکه به ظاهر زنده‌اند، اما در حقیقت مردگانی بیش نیستند.

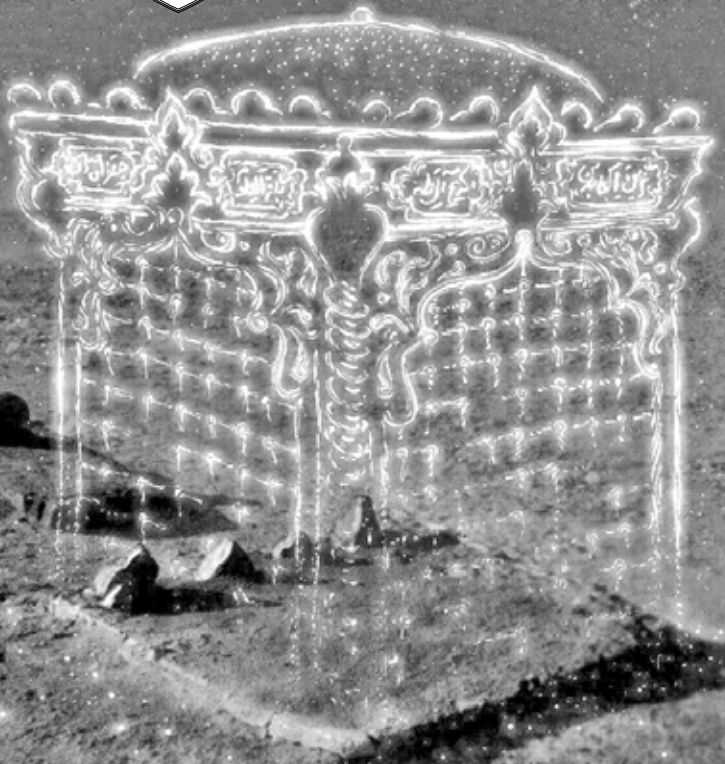
لذا وجه جمع این روایات آن است که هم فقر و هم ثروت می‌توانند مایه‌ی آزمایش انسان‌ها باشند، بدین‌گونه که فقر و ناداری شدید می‌تواند به کفر انسان‌هایی بیانجامد که از فرط نیاز، طاقتشان تمام شده است. از سوی دیگر برخی افراد توانایی حفظ ایمان در درجاتی از فقر را دارند، اما اگر همین افراد بوی ثروت به مشامشان برسد، توان مبارزه در برابر هواهای نفسانی را ندارند. به عبارت دیگر، برای برخی افراد، فقر آزمایش دشوارتری است و برای برخی، ثروت و این واقعیت در روایات بیان شده است؛ مانند: «إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْغِنَىٰ وَ لَوْ أَفْقَرْتَهُ لَأَفْسَدَهُ وَ إِنَّ مِنْ عِبَادِي مَنْ لَا يَصْلِحُهُ إِلَّا الْفَقْرُ وَ لَوْ أَغْنَيْتَهُ لَأَفْسَدَهُ وَ ذَلِكَ أَنِّي أَدَبْتُ عِبَادِي لِعِلْمِي بِقُلُوبِهِمْ»؛ [۸] خدای متعال می‌فرماید: برخی از بندگان من اصلاح نمی‌شوند، مگر از راه داشتن مال و سرمایه که اگر آن‌ها را فقیر کنم، آن‌ها را به فساد کشاندم. و برخی از بندگانم اصلاح نمی‌شوند، مگر از طریق فقر که اگر آن‌ها را غنی سازم به فسادهایشان کشانده‌ام، این بدان جهت است که تدبیرکار بندگان با من است و من به آنچه در قلوبشان می‌گذرد آگاهم. خدای متعال در مورد بندگان با ایمان نیز بویژه می‌فرماید: و برخی از بندگان مؤمن من جز با فقر اصلاح نمی‌شوند، و اگر آن‌ها را بی‌نیاز سازم به فسادهایشان کشانده‌ام و گروهی از آنان نیز تنها زمانی که در صحت و سلامت باشند، اصلاح خواهند شد، اما گروهی نیز جز با بیماری اصلاح نشده و اگر در صحت و سلامت باشند فاسد خواهند شد. [۹]

بنابراین، محتوای این روایات بدون در نظر گرفتن سند آن‌ها، هم‌خوان با تعالیم دینی و مورد پذیرش است. و در واقع همان‌گونه که بیان شد، فقر و غنا هر دو وقتی که از حد معمول و متعارف تجاوز کند، برای جامعه‌ی دینی خطر آفرین است، اما خطر تکاثر و ثروت اندوزی به مراتب بیش از فقر و ناداری است. [۱۰] و البته همان‌گونه که گفته شد، این معیار می‌تواند در افراد مختلف، متفاوت باشد.

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. شعیری، محمد بن محمد، جامع‌الآخبار، ص ۱۰۹، نجف، مطبعة حیدریة، چاپ اول، بی‌تا. و نیز ر. ک: کلینی، محمد بن یعقوب، کافی، محقق، مصحح، غفاری، علی اکبر، آخوندی، محمد، ج ۲، ص ۳۰۷، تهران، دارالکتب الإسلامية، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
- [۲]. ر. ک: «آسیب شناسی کرامت انسانی»، ۱۳۵۴۵.
- [۳]. ورام بن ابی فراس، مسعود بن عبسی، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعة ورام، ج ۱، ص ۱۳۲-۱۳۳، قم، مکتبة الفقیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.
- [۴]. ر. ک: حکیمی، محمدرضا، حکیمی، محمد، حکیمی، علی، الحیاة، ترجمه، آرام، احمد، ج ۳، ص ۴۱۵، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۰ ش.
- [۵]. کافی، ج ۲، ص ۳۱۶.
- [۶]. سروی مازندرانی، محمد صالح بن احمد، شرح الکافی (الاصول و الروضة)، محقق، مصحح، شعرانی، ابو الحسن، ج ۹، ص ۲۲۲، تهران، المکتبة الإسلامية، چاپ اول، ۱۳۸۲ ق.
- [۷]. سیدرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة، محقق، صحیحی صالح، ص ۴۹۶، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- [۸]. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق، رسولی محلاتی، سید هاشم، ج ۴، ص ۵۷۹، قم، اسماعیلیان، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.
- [۹]. شیخ طوسی، محمد بن حسن، امالی، ص ۱۶۶، قم، دار الثقافة، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق.
- [۱۰]. ر. ک: «فقر، غنا و قناعت از دیدگاه اسلام»، ۱۶۹۱۶.

سورة الحن



حدیثی از پیامبر اعظم (ص) درباره فرصت زندگی

شرح حدیث در بیان مقام معظم رهبری

أَخْبَرَنَا ابْنُ مَخْلَدٍ قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحَارِثُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي أُسَامَةَ التَّمِيمِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا الْوَاقِدِيُّ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ الزُّهْرِيُّ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ الْهَادِ، عَنْ هِنْدِ بِنْتِ الْحَارِثِ الْفِرَاسِيَّةِ، عَنْ أُمِّ الْفَضْلِ قَالَتْ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) عَلَى رَجُلٍ يَعُودُهُ وَهُوَ شَاكٍ فَتَمَمَّتْهُ الْمَوْتُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَا تَتَمَنََّنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ مُحْسِنًا تَزِدُّ إِحْسَانًا إِلَى إِحْسَانِكَ وَإِنْ تَكُ مُسِيئًا فَتُوَخَّرُ تُسْتَعْتَبُ فَلَا تَمَنَّوْا الْمَوْتَ. (۱)

عن أم الفضل، قالت: دخل رسول الله (صلى الله عليه وآله) على رجل يعودُهُ وَهُوَ شَاكٍ فَتَمَمَّتْهُ الْمَوْتُ

پیغمبر به عنوان عیادت رفتند سراغ یکی از مسلمانها که مریض بود و شکایت داشت؛ لابد دردی، مشکلی، چیزی داشته. به پیغمبر گفت: «آقا! دلم میخواهد زودتر مرگم فرا برسد».

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَا تَتَمَنََّنَّ الْمَوْتَ فَإِنَّكَ إِنْ تَكُ مُحْسِنًا تَزِدُّ إِحْسَانًا إِلَى إِحْسَانِكَ

[پیغمبر فرمود:]: آرزوی مرگ نکنید، دعا برای مرگ خودتان نکنید؛ اگر شما آدم خوبی هستید، وقتی [شما] ان شاء الله چند سال دیگر و

جوانهایتان ان شاء الله شصت هفتاد سال دیگر زنده ماندید، طبعاً بر احسان خودتان خواهید افزود، کفه‌ی حسنات خودتان را سنگین خواهید کرد. اگر این زندگی طولانی زحماتی دارد، مشکلاتی دارد، خطراتی دارد، این حُسن را هم دارد که اگر انسان اهل احسان باشد، اهل تقوا باشد، کفه‌ی حسنات خودش را روزه‌روز افزایش میدهد.

وَإِنْ تَكُ مُسِيئًا فَنُوحِرْ تُسْتَعْتَبُ فَلَا تَمُوتُوا الْمَوْتِ

آمدیم و شما گناهکاری و محسن نیستی؛ اجل تو را عقب می‌اندازند تا تو عذرخواهی کنی. تُسْتَعْتَبُ، یعنی همین که در دعاها هست: لَكَ الْعُتْبَى؛ (۲) عذرخواهی کردن، معذرت‌خواهی کردن. عمرت به تأخیر می‌افتد و این فرصت وجود دارد که انسان عذرخواهی کند. پس بنابراین، فرصتِ حیاتِ فرصتِ خوبی است؛ مرگ را آرزو نکنید!

پی‌نوشت‌ها

(۱) امالی طوسی، مجلس سیزدهم، ص ۳۸۵؛ «ام فضل میگوید: رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به نزد مردی رفت تا از او عبادت کند؛ او از بیماری شکایت داشت و آرزوی مرگ میکرد. رسول خدا (صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) به او فرمود: آرزوی مرگ نکن؛ زیرا اگر نیکوکار باشی، [با زنده بودن] نیکی‌ای به نیکی‌هایت افزوده میشود و اگر گناهکار باشی فرصت می‌یابی از گناهانت عذرخواهی کنی؛ پس آرزوی مرگ نکنید.

(۲) من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۴۹۱

درس اخلاق

استاد حضرت آیت الله جوادی آملی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از خدای سبحان مسألت می‌کنیم که همه ما بتوانیم در بارگاه ائمه (علیهم السلام) به صورت شفاف و روشن عرض کنیم: «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَنْبَأْتُمْ»؛ [۱] این از بیانات نورانی امام هادی (ع) در زیارت جامعه است که وقتی شیعیان به ویژه علمای دین به حرم مطهر یکی از ذوات قدسی مشرف شدند از خدای سبحان به برکت آن‌ها بخواهند که من اهل تحقیق در دین باشم حق را بفهمم و تبیین کنم باطل را بفهمم و از آن دور شوم و آن را از جامعه دور کنم و جامعه را هم از آن دور، این از برترین جمله‌های نورانی زیارت جامعه است: «مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَنْبَأْتُمْ». هفته پژوهش یعنی این که آدم بتواند این قدر توانایی علمی داشته باشد وقتی به بارگاه امام هشتم مشرف بشود زیارت کرد و عرض ادب کرد بگوید من جزء محققان شما هستم «مُحَقِّقٌ» آنچه را که شما تحقیق کردید، «مُبْطِلٌ» آنچه را که شما باطل دانستید؛ یعنی از شاگردان ویژه شما باشم این مقام کمی نیست. پژوهش یعنی این، رونمایی یعنی این که آدم بدون هیچ نگرانی به وجود مبارک امام هشتم عرض کند هر چه را شما تحقیق کردید من هم دنباله‌رو مکتب شما هستم.

یک وقت است که انسان به زیارت این ذوات قدسی می‌رود طلب مغفرت می‌کند شفای بیمار را می‌خواهد سعه رزق را می‌خواهد همه اینها خیر است اما اینها اوایل راه است پژوهش یعنی این! آن که نداند وجود مبارک امام هشتم با مکتب‌های بیگانه چگونه کنار آمد چگونه حل کرد چگونه پاسخ داد و چگونه جواب گرفت او چگونه رویش می‌شود که در حرم حضرت بگوید «مُحَقِّقٌ» و «مُبْطَلٌ»؟

بنابراین وظیفه همه ما حوزویان و برادران و عزیزان دانشگاهی این است که تحقیق یعنی تحقیق! فهم یعنی فهم! چه موقع ما می‌فهمیم؟ حالا چند جمله نورانی از وجود مبارک حضرت امیر در نهج البلاغه بخوانیم که تازه فهم عمیق مجتهدانه نردبان است، آدم حالا بر فرض مجتهد شد او در بین راه است اینها را از بیانات حضرت امیر در نهج باید کمک گرفت.

بحث‌های روز پنج‌شنبه تبیین فرمایشات حضرت امیر در نهج البلاغه بود که تقریباً نزدیک سی سال چه در نماز جمعه، چه در روزهای پنج‌شنبه فرمایشات حضرت مطرح می‌شد تا رسیدیم به این قسمت که حضرت اولیای اهل بیت را مشخص می‌کند که چه کسی ولی پیغمبر است و چه کسی ولی پیغمبر نیست این تنها برای ترجیح غدیر بر سقیفه نیست، این برای آن است که محصول درس‌مان ولایت باشد؛ یعنی ما جزء اولیای اهل بیت باشیم ولی آن‌ها باشیم اینکه در زیارت‌نامه فرمود: «أَنْبِيَّ وَوَلِيِّي» [۲] همین است صرف دوستی و دشمنی که ولایت نیست من جزء اولیای الهی بشوم یعنی تمام این درس خواندن‌ها نردبان است؛ این کتاب چقدر بوسیدنی است به نام قرآن کریم. فرمود علم چیز خوبی است بر همه واجب است عالم بشوند درست است، اما نردبان است و بر همه لازم است نردبان تهیه کنند این نردبان مقدمه است که از کجا بالا برویم؟ فرمود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» [۳] ما عقل می‌خواهیم علم نمی‌خواهیم. ما بالا رفتن می‌خواهیم نردبان نمی‌خواهیم، این نردبان برای این است که انسان بالا برود علم برای اینکه عاقل بشود فرمود: «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» یعنی علم مقدمه است برای عقل و عقل هم که وجود مبارک حضرت معرفی کرد فرمود: «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّخْمَانُ وَ انْكَسَبَ

بِهَ الْجَنَانِ» [۴] وجود مبارک حضرت امیر(ع) در این جمله می فرماید که «إِنَّ وَلِيَّ مُحَمَّدٍ (ص) مَنْ أطلعَ اللهُ وَإِنْ بَعْدَتْ لُحْمَتُهُ وَإِنَّ عَدُوَّ مُحَمَّدٍ مَنْ عَصَى اللهُ وَإِنْ قَرَّبَتْ قَرَابَتُهُ»؛ [۵] ممکن است کسی عموی حضرت باشد «تَبَّتْ يَدَا» [۶] درباره او نازل شود پس قُرب ظاهری معیار نیست، آن آیه هم می گوید ما علم نمی خواهیم ما نردبان نمی خواهیم ما اگر نردبان می خواهیم برای این است که کسی بالا برود کسی که عمری نردبان تراشی بکند و نردبان فروشی بکند نردبان سازی بکند و نردبان را معرفی بکند، ولی بالا نرود این در مقدمات گیر است. فرمود: «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ» اما فقط علما بالا می آیند «وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» مثل اینکه می فرماید آن مقامات عالیه را ما تبیین کردیم ولی کسی که نردبان دارد بالا می آید کسی که نردبان ندارد بالا نمی آید.

بنابراین تلاش و کوشش ما این نیست که مجتهد شویم، بله مجتهد شدن چیز خوبی است تهیه نردبان است، تهیه ابزار نوشتن است؛ نوشتن، یاد گرفتن است قلم و مرکب به دست آوردن است اما چیزی بنویسیم که خدا به آن قسم یاد کند اینکه مخصوص انبیا نیست. آدم ممکن است کتابی بنویسد که خدا به این کتاب قسم بخورد این کم مقامی است؟ الآن خدا قسم می خورد به مکاسب شیخ انصاری قَسَمَ که راه این است این کم مقامی است. «ن» یعنی «ن»، «وَالْقَلَمِ» یعنی «وَالْقَلَمِ»، «يَسْطُرُونَ» [۷] یعنی «يَسْطُرُونَ»؛ قَسَمَ به آن مرکب مخصوص و آن قلم خاص و آن نوشته مخصوص! مسطورات یعنی مکتوبات. یک وقت می بینید محقق می شود، یک وقت علامه می شود یک وقت شیخ انصاری می شود یک وقت امام می شود یک وقت علامه طباطبایی می شود کتاب می نویسند؛ خدا به این کتاب قسم بخورد کم مقامی است؟ پس معلوم می شود که این آقا از نردبان ترقی کرده بالا آمده دین هم همین را می خواهد. اگر ما در جامعه این گونه افرادی داشته باشیم جامعه راه می افتد. بنابراین حضرت نفرمود اولیای وجود پیغمبر ما چند نفریم، بله اینها چند نفر یقیناً اولیای الهی هستند؛ اما اینکه «أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ» [۸] یعنی درس بخوانید این برای انبیا و ائمه (علیهم السلام) مخصوص آن ها که نازل نشده

است برای همه ما نازل شده است؛ منتها آن‌ها در اوج و در قله ما در دامن اینها هستیم وقتی ما می‌توانیم در حوزه به قدری خوب درس بخوانیم و با إخلاص درس بخوانیم که اگر چهار تا کتاب نوشتیم خدا به این کتاب قَسَم یاد کند این کم مقامی نیست، این راه باز است. حضرت فرمود ولی پیغمبر؛ این تنها مسئله ولایت و خلافت و تقدیم غدیر بر سقیفه و جانشین پیغمبر شدن و امام زمان شدن که نیست آن ذوات قدسی مشخص است چهارده نفر معصوم‌اند؛ اما کسی هم می‌تواند به جایی برسد که مقاله‌ای بنویسد کتابی بنویسد رساله‌ای بنویسد «او ما شئت فسمه» که خدا به آن قَسَم یاد کند. خون شهید خیلی مقدّس است اما همین دینی که برای شهید و خون شهید آن همه قداست قائل شد هم فرمود: «مِدَادِ الْعُلَمَاءِ أَفْضَلُ» [۹] هم به خون شهید قَسَم یاد نکرد ما یادمان نیست که در قرآن جایی خدا به خون شهید قَسَم خورده باشد، اما به مرگب افرادی مثل امام و علامه طباطبایی قَسَم یاد می‌کند «ن»، یعنی مرگب، «قلم» که معلوم است «وَمَا يَسْطُرُونَ» هر سه را جداگانه یاد کرد و قَسَم خورد حضرت می‌خواهد بفرماید به این مقام برسید اطاعت کنید. پس درس یک گوشه از راه است قسمت مهمّ اطاعت اینهاست، علم با عمل که شده عقل ممثّل، این هدف رسالت انبیا را تأمین می‌کند، این را برای همه راه‌وار کرده، منتها بعضی بیشتر بعضی کمتر. فرمود ولی پیامبر کسی است که این طور باشد. این را از کجا استدلال کرد وجود مبارک حضرت امیر؟ چون خودشان در بعضی از فرمایشات فرمودند که ما هر حرفی را می‌زنیم از ما سؤال کنید از کدام قسمت قرآن گرفتید؟ ما الآن به شما در اینجا می‌گوییم که از کدام قسمت قرآن است! در قرآن دارد که «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ»؛ وجود مبارک حضرت امیر به استناد آن آیه قرآن کریم که فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هَذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَ لِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» [۱۰] فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» و در کنار آن این آیه را تلاوت کرد. معلوم می‌شود آنکه پیرویی عملی ندارد اصلاً عالم نیست چرا؟ برای اینکه آیه که فقط علم را مطرح کرد فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» و حضرت اطاعت را

تفسیر آیه قرار داد؛ معلوم می‌شود آنجا که اطاعت نیست اصلاً علم نیست؛ لذا در بخش‌های دیگر وجود مبارک حضرت فرمود: «لَا تَجْعَلُوا عِلْمَكُمْ جَهْلًا وَبِقِيَّتِكُمْ شُكًّا إِذَا عِلِمْتُمْ فَأَعْمَلُوا» علمی که به عمل ننشیند جهل است؛ بعد در بخش‌های دیگر فرمود: «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ»؛ [۱۱] در جهاد درون این کشته جهل اوست این یک دشمن خانه‌زاد تهیه کرده است «رُبَّ عَالِمٍ قَدْ قَتَلَهُ جَهْلُهُ». حالاً شما می‌بینید وجود مبارک حضرت امیر دارید آیه را معنا می‌کنید آیه که از علم سخن گفته است از عمل سخن نگفته است! آیه فرمود: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ»؛ آن‌گاه شما فرمودید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» آیه از اطاعت سخن گفته شما از علم سخن می‌گویید، معلوم می‌شود علم یعنی اطاعت. آنجا که اصلاً اطاعت نباشد علم نیست چرا؟ برای اینکه آیه از اطاعت سخن گفته و شما درباره علم حرف می‌زنید. آیه دارد که «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» شما دارید: «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» معلوم می‌شود علم بدون اطاعت اصلاً علم نیست وگرنه چه ارتباطی بین تفسیر شما و آیه است!؟

پس آیه قرآن دارد که علم نردبان است برای اینکه «وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ لِنُظْرِبُهَا لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» پس معلوم می‌شود علم نردبان عقل باید باشد و معیار آن است و هدف حوزوی‌ها و دانشگاهی‌های اسلامی این است که انسان بشود ولی خدا و ولی خدا هم همین است. اگر کسی ولی او شد حالا در دنیا برکاتش را دارد آخرت برکاتش را دارد ولی از علم به عین آمد، نصیب ولی خدا می‌شود؛ یعنی به ما گفتند «علم الدراسة» را تعیین کنید تا آن جایی که ممکن است، ولی اگر به آن اوج رسیدید مجتهد شدید این «علم الدراسة» وسیله است برای چه؟ برای «علم الوراثة». «علم الوراثة» همین است که انسان ولی او بشود. کم نبودند مردان بزرگ حتی زنان بزرگ که ائمه (علیهم السلام) می‌فرمودند: «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ» [۱۲] حالا درباره سلمان [۱۳] شهرت پیدا کرده درباره بعضی از محدثین همین شهرقم ائمه فرمودند فلان محدث «مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ»؛ [۱۴] یعنی «أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لِلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ» است «إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِالْأَنْبِيَاءِ أَعْلَمُهُمْ بِمَا جَاءُوا بِهِ» است.

چون هیچ فرقی بین وجود مبارک امام زمان و ائمه قبلی که نیست اگر امام صادق به بعضی از شاگردانش فرمود: «هو منّا اهل البيت»، حالا ما چرا نسیم به جایی که حضرت به ما بفرماید فلان کس «منّا اهل البيت»؟! برای اینکه این راه باز است آدم حیف است این مقام را برای چیزهای بی ارزش از دست بدهد. این بیانات نورانی حضرت امیر راهگشاست خودشان این راه را رفتند، یک؛ شاگردان مخصوص به دنبال اینها این راه را رفتند، دو؛ به همه ما سفارش می کنند که بیایید، سه. حضرت امیری که کل دنیا برای او سهل است که «لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِيمَ السَّبْعَةَ» من هرگز ستم نمی کنم؛ [۱۵] او می فرماید بعضی از دوستان ماکسانی بودند که وقتی من او را می دیدم یک مرد بزرگی را می دیدم «كَانَ يُعْظِمُهُ [يُعْظِمُهُ] فِي عَيْنِي صَغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»؛ [۱۶] من وقتی این بزرگوار را می دیدم یک شخص با عظمتی را مشاهده می کردم این علی! این از شاگردان حضرت بود.

پس می شود که انسان به جایی برسد با اینکه نه امام است نه امامزاده به جایی برسد که امام زمانش بگوید او یک مرد بزرگی است این راه باز است حضرت فرمود «كَانَ يُعْظِمُهُ [يُعْظِمُهُ] فِي عَيْنِي صَغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ». در جریان خوارج عنوان فرآوانی هم خوارج است برای اینکه اینها خروج کردند بر وجود مبارک حضرت امیر هم نهروان است که در کنار آن نهر این جنگ رخ داد هم به اینها می گویند «حروری» که «حرور» قریه ای است در بخش های جدایی از کوفه، این جنگ در کنار آن قریه اتفاق افتاد. این جنگ با خوارج هم خوارج نام دارد هم نهروان نام دارد هم «حروری» نام دارد یکی از این مقدّسان «حروری» این کار را کرد حضرت دید که این شخص هم مشغول قرائت قرآن است هم نماز شب؛ «وَسَمِعَ عَرَجًا مِّنَ الْحُرُورِيَّةِ يَتَهَجَّدُ وَ يَقْرَأُ» حضرت فرمود: «نَوْمٌ عَلَيَّ يَقِينٌ خَيْرٌ مِنْ صَلَاةٍ [عَلَيَّ] فِي شَاكٍ»؛ [۱۷] انسان بخوابد استراحت کند بعد قدرتی پیدا کند که وظایف دینی اش را انجام بدهد این خیلی بهتر از آن نماز شب انسان با شک است. آن ها جهل مرکب داشتند این جهل مرکب را حضرت به شک تعبیر می کند فرمود این علم نیست. عمده آن است که انسان آن اوایل امر با برهان حرکت کند بدون علم حرکت نکند و در حدّ ساده هم

که باشد با برهان حرکت کند، به نقل و گوش بدون هوش اکتفا نکنند، بعد کم کم رشد می کند. فرق است بین کسی که یک بنای مجللی را می بیند و بین مهندسی که آن بنای مجلل را ساخته است و به شاگردانش هم یاد می دهد. آنکه یک روایت را می شنود و همان را نقل می کند مثل کسی است که یک بنای مجلل را دید و آن بنای مجلل را دارد تعریف می کند اما چگونه می سازند؟ با چه ابزاری می سازند؟ تا چه زمانی دوام دارد؟ اینها را نمی داند. یک وقت است که کسی مهندس است. فرمود اگر روایتی را آیه ای را شنیدید تلاش و کوشش کنید که آن را خوب بفهمید اهل درایت باشید نه اهل روایت. این هم مقدمه است برای اینکه انسان از «علم الدراسة» به «علم الوراثة» برسد و جزء اولیای الهی بشود.

در آن بخش فرمود خبر اگر به شما رسیده است «اغفلوا الخبر إذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية»؛ آیات هم همین طور است؛ یک وقت است انسان در جلسه درسی می نشیند در جلسه وعظی می نشیند در جلسه ختمی می نشیند یک مطلب علمی را می شنود فوراً یادداشت می کند که کجا بگوید و کجا بنویسد. درست است که انسان چیزی را که یاد گرفت می تواند در جایی بنویسد یا در جایی بگوید اما این نردبان است. ما نباید طوری باشیم که اگر یک مطلب خوبی شنیدیم تمام هم ما این باشد که کجا بگوییم و کجا بنویسیم؛ اولین هم ما این باشد که عمل بکنیم آن وقت میوه درخت ما بشود مکتوب و منثور؛ این راه دارد. اگر این بزرگانی که ائمه فرمودند «منا اهل البيت» مخصوص همان دودمان اهل بیت بود فرزندان آن ها بود بله، ما می گفتیم ما سهمی نداریم اما بسیاری از افراد عادی را اینها فرمودند «منا اهل البيت»؛ پس معلوم می شود به اینها هم رسید. فرمود: «اغفلوا الخبر إذا سمعتموه عقل رعاية لا عقل رواية فإن رواة العلم كثير و رعاته قليل» [۱۸] آنکه علم را رعایت می کند، برابر علم عمل می کند آن ها کم اند «قليل من عبادي الشكور» [۱۹] و مانند آن.

بنابراین اگر چیزی را یاد گرفتیم درست یاد بگیریم، اهل استدلال باشیم اهل درایت باشیم نه روایت. خودمان مهندس ساختمان باشیم نه ساخته دیگری را تعریف بکنیم، یک یعنی یک! قدم اول. بعد از اینکه

خودمان مهندس شدیم نه گزارشگر بنای دیگران که رُعات آن کم‌اند و روات آن زیاد؛ گزارشگری علم نیست مهندسی علم است برابر آن عمل بکنیم، دو؛ این علم و عمل را نردبان قرار بدهیم برای آن عقل که همه نیروهای مزاحم را عقال کند، سه؛ کم‌کم «از علم به عین آمد و زگوش به آغوش»؛ [۲۰] این طور نیست که حالا مشاهده کردن بخشی از اسرار عالم مخصوص وجود مبارک پیغمبر و اهل بیت (سلام الله علیهم) باشد.

ملاحظه فرمودید در سوره مبارکه «انعام»، خدای سبحان فرمود ما ملکوت عالم را نشان ابراهیم خلیل دادیم، درست است؛ این «نُری» که فعل مضارع است مفید استمرار است؛ یعنی ما مرتب در صدد این هستیم که باطن عالم را نشان خلیل خودمان بدهیم «وَكَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ». [۲۱] در سوره «أعراف» به ما فرمود شما هم نگاه کنید «أَوْ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ»؛ [۲۲] بین نظر و رؤیت در عربی همان فرقی است که در فارسی بین نگاه و دیدن است. گاهی انسان نگاه می‌کند و نمی‌بیند مثل کسانی که برای استهلال قمر بالای کوهی بروند یکی می‌گوید: «نظرتُ إلي القمر ولم أره»؛ نگاه کردم آسمان و آفاق را ولی ماه را ندیدم؛ ولی نگاه گاهی به رؤیت می‌رسد اگر به رؤیت نرسد که ما را به نگاه دعوت نمی‌کنند. در سوره «انبیاء» فرمود خلیل اهل رؤیت است در سوره «أعراف» می‌فرماید شما اهل نظر باشید چرا؟ برای اینکه شما پسران پدر هستید در بخش پایانی سوره مبارکه «حج» فرمود: «مِلَّةَ» این «مِلَّةَ» منصوب به اغراء است یعنی بگیرید! «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ»؛ [۲۳] شما پسر خلیل خدایید دین پدرتان را بگیرید شما شناسنامه دارید شما آقازاده‌اید. این تعبیر ذات اقدس اله در بعضی از روایات دارد که «يَا ابْنَ آدَمَ، يَا ابْنَ آدَمَ!» [۲۴] این تعبیر شرف بخش است یعنی شما آقازاده‌اید شما پسر کسی هستید که همه ملائکه برای پدرتان سجده کردند چرا بیراهه می‌روید؟ این «يَا ابْنَ آدَمَ، يَا ابْنَ آدَمَ» از تعبیرات شرف بخش روایی ماست. این بخش پایانی سوره مبارکه «حج» دارد که دین پدرتان را بگیرید «مِلَّةَ» یعنی «خدوا» «مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ» شما آقازاده‌اید. اگر «أَنَا وَ عَلِيٌّ أَبَوَا هَذِهِ الْأُمَّةِ» [۲۵] یک ریشه تاریخی دارد، ما

گرچه نژادمان با نژاد آن‌ها فرق می‌کند، ولی روح ما از یک حقیقت است، شما فرزند خلیل حق هستید، پدر اهل رؤیت بود پسر اهل نظر است، بلکه از «علم به عین آید وز گوش به آغوش»، این شدنی است.

در بخش دیگر حضرت شنید که کسی می‌گوید: «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» [۲۶] حضرت فرمود گفتن این جمله نورانی قرآن ثواب دارد؛ اما دو اصل اساسی را ذات اقدس الهی در این دو جمله تعبیه کرد: یکی به منزله مبدأ، یکی معاد؛ «إِنَّا لِلَّهِ» یعنی از طرف ذات اقدس الهی هستیم که فرمود: «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» [۲۷] هیچ لفظی از شیء جامع‌تر ما نداریم وقتی در کنار «کُلُّ» قرار بگیرد مستوعب است؛ «كُلُّ مَا صَدَقَ عَلَيْهِ أَنَّهُ شَيْءٌ فَهُوَ مَخْلُوقٌ» [۲۸] «اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ». وقتی می‌گوییم «إِنَّا لِلَّهِ» داریم این آیه را تفسیر می‌کنیم. «وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» درباره «إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ» [۲۹] است «يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ» [۳۰] است «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» در بخش‌های دیگری از آیات قرآن کریم است. فرمود شما که می‌گویید «إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» به «هُوَ الْأَوَّلُ وَ الْآخِرُ» [۳۱] نظر دارید به مبدأ و منتها نظر دارید به توحید و قیامت نظر دارید، گرچه این کلمه، کلمه کوتاهی است این جمله، جمله کوتاهی است اما بدانید که «إِنَّ قَوْلَنَا إِنَّا لِلَّهِ إِفْرَازٌ عَلَيَّ أَنْفُسِنَا بِالْمَلِكِ» [۳۲] که ما مملوک خدای سبحان هستیم. این مملوک بودن بردگی نمی‌آورد شرف می‌آورد. ببینید اسلام در عین حال که در شرایطی قرار داشت که بردگی را امضا کرده است، این بردگی را به جایی رساند که این برده را در حکم فرزند قرار داد. بسیاری از شما این بحث‌های ارث را خوانده‌اید یکی از طبقات ارث، ولای عتق است. ارث سه طبقه دارد: طبقه اول پدر و مادر و فرزند طبقه دوم برادر و خواهر و عمو و اینها، بعد طبقه سوم هم بنی اعمام و بنی الاخت، اینها طبقات ارث است. اگر کسی مُرد و هیچ کدام از این طبقات سه‌گانه نبود امام وارث «مَنْ لَأَوَّارِثَ لَهُ» [۳۳] است اما آن وقتی که نظام بردگی محفوظ بود اگر کسی برده‌ای را آزاد کند «لله» نه بفروشد، برده را آزاد کرد؛ مثل اینکه وجود مبارک امام سجاد(ع) آن روز که نظام بردگی بود بسیاری از این برده‌ها را ماه مبارک رمضان می‌خرید، در طی این یک ماه اینها را تعلیم می‌داد تربیت می‌کرد

آماده میکرد، در شب عید فطر اینها را آزاد می‌کرد. [۳۴] اگر کسی برده‌ای را آزاد کند اگر بمیرد و آن طبقات ارث نَسَبی را نداشته باشد، این ولای عتق، ارث است، این برده از او مثل پسر ارث می‌برد. این قدر مسئله عتق را و آزادی بردگان را حرمت نهاد که جزء طبقات اولیه خود نژاد خانواده قرار داد و او را جزء وارثان قرار داد، ولای ارث یعنی همین!

اگر دارد که ولی پیغمبر باشید یعنی ارث می‌برید؛ حالا می‌رسیم به آن بحث اولی که انسان از «علم الوراثة» استفاده کند. آن‌ها که زرو و سیم را میراث خودشان نمی‌دانستند ارث که از آن‌ها مانده بود هر چه مسائل شخصی و خانوادگی مثل فدک و اینها بود که برای فرزندانشان بود؛ اما اساس کار علم بود. وجود مبارک امام صادق (ع) به مفضل یکی از شاگردانش می‌فرمود طرزی درس بخوان که بعد از مرگ تو بچه‌های تو چند جلد کتاب تو را ارث ببرند نه کتاب بخرید بگذاری در کتابخانه «فَأَنْ مِتَّ فَوَرِّثْتُ كُتُبَكَ»؛ تألیفات خودت «فَوَرِّثْتُ كُتُبَكَ بَيْنَكَ» [۳۵] آن عرضه را داشته باشی که چهار تا کتاب بنویسی، تألیفات خودت باشد که بچه‌های تو کتاب تو را ارث ببرند، این دین است. این مسئله‌ای که ما اهل کتاب باشیم کتاب‌خانه داشته باشیم کتاب را مطالعه بکنیم این طلیعه راه است. او به یکی از شاگردانش می‌فرماید.

این «عقد الفرید» برای یکی از سه برادر معروف ابن اثیر است؛ اینها سه تا برادر بودند؛ یکی لغت قرآنی و روایی و اینها را نوشت به نام نهاییه ابن اثیر، یکی کامل ابن اثیر نوشته در تاریخ، یکی هم «عقد الفرید». اینها مربوط قرون گذشته‌اند. ابن اثیری که صاحب «عقد الفرید» است گفته کاتبی آمده خدمت رسول خدا (ص) مطلبی را نوشت آن قلم را داشت به زمین می‌گذاشت، فرمود اینجا چرا می‌گذاری؟ حیف قلم نیست که روی زمین می‌گذاری «ضَعُ قَلَمَكَ عَلَيَّ اَذْنِكَ» [۳۶] بگذار روی گوش خودت. اینکه می‌بینید نجارها و اینها این خودکارها و مدادها را خط می‌کشیدند کارشان که تمام شد پشت گوش می‌گذاشتند از آن حدیث است. فرمود حیف قلم نیست که زمین می‌گذاری، پشت گوش خودت بگذار تا ما به مردم جهان بگوییم به گوش همه برسانیم فهم فهم فهم! علم علم علم! «ضَعُ قَلَمَكَ

عَلَيْ اَذُنِكَ» تا دیروز این رسم بود که قلم داشتند وقتی چیزی می نوشتند این خودکارها و قلم ها و مدادها را بالای گوش می گذاشتند نمی دانستند از چیست! غرض این است که وجود مبارک حضرت به شاگردش فرمود این قدر درس محققانه بخوان که بعد از مرگ تو، فرزندان تو چند جلد کتاب تو را ارث ببرند «فَإِنْ مِتَّ فَوَرِّثْ كُتُبَكَ بَنِيكَ» این را به یکی از اصحاب فرمود. حضرت بعد از اینکه «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را معنا کردند، فرمودند مبدأ این است و معاد این است، آن وقت می رسند به فرمایش دیگر که -إن شاء الله- در نوبت دیگر باید بخوانیم.

مجدداً مقدم شما را گرامی می داریم از ذات اقدس الهی مسئلت می کنیم همه ما را آن توفیقی عطا کند که هم از «علم الدراسة» بهره کافی را ببریم هم از «علم الوراثة» سهمی ببریم و این سخنان برای همه ما -إن شاء الله- جامه عمل بپوشند!

خدا را قسم می دهیم به حق قرآن و عترت امر فرج ولی اش را تسریع بفرماید!

پروردگارا نظام ما رهبر ما مراجع ما دولت و ملت و مملکت ما را در سایه ولیات حفظ بفرما!

روح مطهر امام راحل و شهدا را با اولیای الهی محشور بفرما!
 خطرات بیگانگان را به استکبار و صهیونیسم برگردان!
 خدایا تو را به رحمانیت خودت، به قدرت خودت، به عنایت خودت، به لطف و وفا و صفای خودت، امنیت مملکت آسایش مملکت اقتصاد مملکت آرامش مملکت وحدت مملکت صفای ضمیر مملکت خدمتگزاری مسئولان مملکت، امانت مسئولان، تدبیر مسئولان، دیانت مسئولان عقل مسئولان را کامل بفرما که به این ملت کاملاً بتوانند خدمت کنند!
 «غفر الله لنا و لکم و السلام علیکم و رحمة الله و بركاته»

پی نوشت‌ها

- [۱]. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۲۷۵.
- [۲]. مصباح المتعبد و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۷۸۹.
- [۳]. سوره عنکبوت، آیه ۴۳.
- [۴]. تفسیر نور الثقلین، ج ۵، ص ۳۸۲.
- [۵]. نهج البلاغه (للمصبحی صالح)، حکمت ۹۶.
- [۶]. سوره مسد، آیه ۱.
- [۷]. سوره قلم، آیه ۱.
- [۸]. سوره انفال، آیه ۷۵؛ سوره احزاب، آیه ۶.
- [۹]. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۹۹؛ «فَتَوَزَّنْ دِمَاءَ الشُّهَدَاءِ مَعَ وَدَادِ الْعُلَمَاءِ فَيَزِيحُ مِذَاذَ الْعُلَمَاءِ عَلَيَّ دِمَاءَ الشُّهَدَاءِ».
- [۱۰]. سوره آل عمران، آیه ۶۸.
- [۱۱]. نهج البلاغه (للمصبحی صالح)، حکمت ۱۰۷.
- [۱۲]. کتاب سلیم بن قیس الهمدانی، ج ۲، ص ۹۰۵.
- [۱۳]. عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۴.
- [۱۴]. الإختصاص، النص، ص ۶۸.
- [۱۵]. الأمالی (للمصدق)، النص، ص ۶۲۳.
- [۱۶]. نهج البلاغه (للمصبحی صالح)، حکمت ۲۸۹.
- [۱۷] و [۱۸]. نهج البلاغه (للمصبحی صالح)، حکمت ۹۷.
- [۱۹]. سوره سبأ، آیه ۱۳.
- [۲۰]. دیوان اشعار سنایی غزنوی، غزل ۲۰۹.
- [۲۱]. سوره انعام، آیه ۷۵.
- [۲۲]. سوره اعراف، آیه ۱۸۵.
- [۲۳]. سوره حج، آیه ۷۸.
- [۲۴]. صحیفه الرضا علیه السلام، ص ۹۹۸.
- [۲۵]. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۲۷.
- [۲۶]. سوره بقره، آیه ۱۵۶.
- [۲۷]. سوره زمر، آیه ۶۲.
- [۲۸]. رک: الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۱، ص ۸۲؛ «كُلُّ مَا وَقَعَ عَلَيْهِ اسْمُ شَيْءٍ فَيَهُوَ مَخْلُوقٌ مَا خَلَا اللَّهُ».
- [۲۹]. سوره شوری، آیه ۵۳.
- [۳۰]. سوره عنکبوت، آیه ۲۱.
- [۳۱]. سوره حدید، آیه ۳.
- [۳۲]. نهج البلاغه (للمصبحی صالح)، حکمت ۹۹.
- [۳۳]. الکافی (ط. الإسلامیة)، ج ۷، ص ۱۶۹.
- [۳۴]. إقبال الأعمال (ط. القديمة)، ج ۱، ص ۲۶ و ۲۶۱.
- [۳۵]. بحار الأنوار (ط. بیروت)، ج ۲، ص ۱۵.
- [۳۶]. العقد الفريد، ج ۴، ص ۲۴۴.

مذهب جعفری

سید جعفر شهیدی

مذهب جعفری (سخنرانی ده دقیقه ای) آنکه در اخبار فقه شیعه تتبع کند خواهد دید روایتهای رسیده از امام صادق (ع) در مسائل مختلف فقهی و کلامی مجموعه ای گسترده و متنوع است و برای همین است که مذهب شیعه را مذهب جعفری خوانده اند. گشایشی که در آغاز دهه سوم سده دوم هجری پدید آمد موجب شد مردم آزادانه تر به امام صادق (ع) روی آورند و گشودن مشکلات فقهی و غیر فقهی را از او بخواهند.

ابن حجر در باره حضرتش نوشته است:

مردم از علم او چندان نقل کردند که آوازه آن به همه شهرها رسید. امامان بزرگ چون یحیی بن سعید، ابن جریح، مالک، سفیان بن عیینه، سفیان ثوری، ابو حنیفه، شعبه و ایوب سختیانی از او روایت کرده اند. (۱)
هیچ کس مانند امام صادق شاگرد نداشته:

دانشمندان از هیچ یک از اهل بیت رسول خدا به مقدار آنچه از ابو عبدالله روایت دارند نقل نکرده اند، و هیچ یک از آنان متعلمان و شاگردانی به اندازه شاگردان او نداشته اند، و روایات هیچ یک از آنان برابر با روایتهای رسیده از او نیست. اصحاب حدیث نام راویان از او را چهار هزار تن نوشته اند. نشانه آشکار امامت او خردها را حیران می‌کند و زبان

مخالفان را از طعن و شبهت لال می‌سازد. (۲)

ذهبی از ابو حنیفه آورده است: فقیه تراز جعفر بن محمد ندیدم. (۳)

و چنان که نوشته شد، مالک گفته است از فضل و علم و پارسایی از او برتر ندیده است. سخن مالک بن انس که یکی از چهار پیشوای مذهب های اهل سنت و جماعت است درباره امام صادق (ع) نوشته شد، ابو حنیفه را نیز با آن حضرت دیدار یا دیدارها بوده است.

زبیر بکار نویسد: ابو حنیفه را با امام صادق ملاقات‌ها دست داده است. او در دادن فتوا بیشتر به رای و قیاس عمل می‌کرد و کمتر به روایت. و از عبد الله بن شبرمه که در سال ۱۲۰ هجری قضاوت کوفه داشت روایت کند: من و ابو حنیفه بر جعفر بن محمد (ع) در آمدیم. بر او سلام کردم و گفتم این مردی از عراق است و او را فقه و علمی است. جعفر گفت: گویا اوست که دین را به رای خود قیاس می‌کند. سپس رو به من کرد و گفت: او نعمان پسر ثابت است و من تا آن روز نام او را نمی‌دانستم. ابو حنیفه گفت: آری. جعفر بدو گفت: از خدا بترس و در دین قیاس مکن که نخست کس که قیاس کرد شیطان بود. خدا او را فرمود آدم را سجده کن گفت من از او بهترم. مرا از آتش و او را از خاک آفریده ای. (۴)

سپس پرسید: قتل نفس مهمتر است یا زنا؟ - قتل نفس! - چرا قتل نفس با دو گواه ثابت می‌شود، زنا با چهار گواه؟ با قیاس چه می‌کنی؟ روزه نزد خدا بزرگتر است یا نماز؟ - نماز! - چرا زن چون عادت می‌بیند روزه را باید قضا کند و نماز را نه؟ ... بنده خدا از خدا بترس و قیاس مکن. (۵)

آنچه متبع از خواندن کتاب‌هایی که درباره ابو حنیفه نوشته شده در آن از امام صادق (ع) سخن به میان آمده در می‌یابد، این است که ابو حنیفه هر چند خود را فقیهی بزرگ می‌دانست، امام صادق را حرمت می‌داشته است و ظاهراً بلکه مطمئناً عبارتی را که مؤلف روضات الجنات از او آورده که «من داناتر از جعفر بن محمد هستم چرا که مردانی را دیدم و از آنان حدیث شنیدم و جعفر بن محمد صحفی است» (۶) سخن ابو حنیفه نیست و گفته عبد الله بن حسن پدر محمد نفس زکیه است. چنان که در روضه کافی آمده است:

عبد الله بن حسن کسی را نزد ابو عبد الله (ع) فرستاد و گفت: بدو بگو ابو محمد می گوید من از تو شجاع تر، بخشنده تر، و داناترم. امام به پیام آورنده گفت: اما شجاعت نه، چرا که هنوز حادثه ای پیش نیامده تا شجاعت یا ترس تو در آن معلوم شود. اما سخاوت او، از یک سو مال را می گیرد و در جایی که نباید مصرف می کند. اما علم، پدرت علی بن ابی طالب هزار بنده آزاد کرد نام پنج تن از آنان را بگو، پیام آورنده رفت و بازگشت و گفت: می گوید تو صحفی هستی (علم را از صحیفه های پدرانیت در می آوری). امام گفت: بدو بگو آری به خدا صحف ابراهیم و موسی و عیسی که از پدرانم به ارث برده ام. (۷)

سفر امام صادق به عراق

امام صادق در آغاز حکومت عباسیان سفری به عراق کرده و روزی چند را در حیره به سر برده است محدث قمی در منتهی الآمال نوشته است این سفر در حکومت سفاح بوده است ولی از برخی سندها معلوم می شود او در خلافت منصور به عراق رفته است. و منصور خود او را به عراق خواسته است. در این سفر بوده است که امام صادق را با ابو حنیفه ملاقاتی دست داده؟ و یا هنگامی که ابو حنیفه به مدینه رفته است. می توان گفت ملاقات او با آن حضرت یک بار نبوده و در عراق و حجاز با او دیدار کرده است. این شهر آشوب از حسن بن زیاد روایت کند از ابو حنیفه پرسیدند:

فقیه ترین کس که دیده ای کیست؟

جعفر بن محمد چون منصور او را خواست، پی من فرستاد و گفت: مردم فریفته جعفر بن محمد شده اند چند مسئله دشوار برای پرسش از او آماده کن. من چهل مسئله فراهم کردم. منصور جعفر بن محمد را که در حیره به سر می برد به مجلس خود خواست. من نزد منصور رفتم و جعفر را دیدم بردست راست او نشسته است. هیبت او بیش از منصور بر دلم راه یافت منصور به من رخصت نشستن داد. پس گفت: این ابو حنیفه است! - او را می شناسم.

منصور گفت: مسائلی را که در خاطر داری به ابو عبد الله بگو.

من یک یک را می گفتم و او پاسخ می داد که شما چنین می گوئید،

مردم مدینه چنین می‌گویند و ما چنین می‌گوییم در مسائلی گفته شما را می‌پذیریم و در مسائلی گفته آنان را، و گاه رای ما مخالف شما و آنان است تا آنکه هر چه مسئله را گفتم و او هیچ یک را بی پاسخ نگذاشت. سپس ابو حنیفه گفت: آیا داناترین مردم داناتر آنان به اختلاف (آراء) نیست؟ (۸) هنگامی که امام صادق در حیره به سر می‌برده است، مردم چنان در خانه او گرد می‌آمده اند که ملاقات کننده را دیدار او دشوار بوده است. (۹) و چون خواست به مدینه بازگردد، عده ای اهل فضل از مردم کوفه، او را مشایعت کردند و در جمله مشایعت کنندگان سفیان ثوری بود. (۱۰)

پی‌نوشت‌ها

۱. الصواعق المحرقة، ص ۲۰۱.
 ۲. كشف الغمه، ج ۲، ص ۱۶۶.
 ۳. تذکره الحفاظ، ج ۱، ص ۱۶۶.
 ۴. اعراف: ۱۲.
 ۵. الاخبار الموفقیات، ص ۷۶-۷۷، حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۱۹۷.
 ۶. ج ۸، ص ۱۶۹.
 ۷. روضه کافی، ص ۳۶۴-۳۶۳.
 ۷. مناقب، ج ۴، ص ۲۵۵.
 ۹. همان، ص ۲۳۸.
 ۱۰. همان، ج ۴، ص ۲۴۱.
- کتاب: زندگانی امام صادق (ع)، ص ۶۱، نویسنده سید جعفر شهیدی

